





﴿هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ﴾

(بقره / ۱۸۵)

# تفسیر حمد

جلد چهارم: چهره‌ی بندگان  
(تفسیر سوره‌ی حمد / آیه‌ی ۶-۷)

تبیین اصناف چهارگانه‌ی: محبوبان،  
محبان، مغضوبان، و گمراهان

(مد ظله العالی)

حضرت آیت الله محمد رضا نکونام

## تفسیر هدی / جلد چهارم (تفسیر سوره‌ی حمد - چهره‌ی بندگان)

(مد ظله العالی)

### ◆ حضرت آیت‌الله محمدرضا نکونام

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷-  
عنوان و نام پدیدآور: تفسیر هدی (جلد سوم) / محمدرضا نکونام.  
مشخصات نشر: اسلام‌شهر: انتشارات صبح فردا، چاپ اول: ۱۳۹۲.  
مشخصات ظاهری: ۱۵۰ ج.  
شابک دوره: ۲ - ۰۷ - ۹۷۳۴۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸  
شابک ج ۴: ۰ - ۰۱ - ۷۳۴۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا  
یادداشت: ج ۴ (چاپ اول: ۱۳۹۲) (فیپا)  
یادداشت: کتابنامه.  
مندرجات: ج ۴. چهره‌ی بندگان: اصناف چهارگانه ...  
مندرجات: ج ۱. درآمدی بر تفسیر و تأویل: چیستی و چرایی ...  
مندرجات: ج ۲. چهره‌ی عشق: تفسیر بسمله ...  
مندرجات: ج ۳. چهره‌ی حق تعالی: ...  
موضوع: تفاسیر شیعه - قرن ۱۴  
موضوع: قرآن - تفسیر سوره‌ی حمد  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱۹۸ ت ۷۸ ب P  
رده‌بندی دیوبندی: ۱۷۹/۲۹۷  
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۲۸۰۱۵۴

ناشر: صبح فردا محل چاپ: نقش گستر  
نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۲  
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۲۰۰۰۰۰ ریال  
تهران - اسلام‌شهر - نسیم‌شهر - وجیه‌آباد  
دوازده‌متری جواهرزاده - پلاک ۳۶  
کدپستی: ۳۷۶۹۱۳۸۵۷۵  
تلفن مرکز پخش: ۰۲۵ ۳۲۹۰ ۱۵۷۸  
www.nekoonam.com  
www.nekounam.ir  
ISBN : 978 - 600 - 7347 - 01 - 0  
شابک دوره: 2 - 07 - 7347 - 600 - 978



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

## فهرست مطالب

پیش‌گفتار ..... ۱۴

### فصل یکم: چهره‌ی بندگان

چشم‌اندازِ پایانی ..... ۱۴

### فصل دوم: هدایت و ولایت

اذن دخول سوره‌ی حمد ..... ۲۱

معناشناسی هدایت ..... ۲۳

بررسی واژه‌های همگن ..... ۳۲

وفق ..... ۳۲

رشد ..... ۳۵

هدایت ایصالی ..... ۳۶

هدایت حقی و خلقی ..... ۳۶

هدایت تکوینی و تشریحی ..... ۴۱

حقیقت عاشقانه‌ی هدایت ..... ۴۲

هدایت حکمی ..... ۴۵

هدایت اضلالی ..... ۴۶



۵۴ ..... هدایت اضلالی خلقی

۵۵ ..... معناشناسی صراط

۵۵ ..... لفظ‌شناسی صراط

۶۵ ..... مسیرشناسی از نظرگاه قرآن کریم

۶۶ ..... سبیل

۷۲ ..... طریق

۷۳ ..... صراط و تفاوت‌های واژگانی

۷۶ ..... سه راه همگن، سه فرد متفاوت

۸۰ ..... واژه‌شناسی استقامت

۸۰ ..... کیفی بودن استقامت

۸۱ ..... قیام مادی و معنوی

۸۲ ..... اشتقاق «ق و م»

۸۳ ..... قیوم

۸۵ ..... لحاظ معرفت در استقامت

۸۶ ..... قیامت

۸۷ ..... تبدیل بی‌پایان

۹۰ ..... صراط بی‌انتهای و بدون غایت

۹۴ ..... نمونه‌های صراط بی‌پایان

۱۰۱ ..... نقد مقصد‌نهایی تسنیم

۱۰۳ ..... وظیفه و لزوم درستی وسیله

۱۰۴ ..... وصف تأسیسی استقامت

۱۰۷ ..... استقامت؛ وصف ولایت

۱۱۵ ..... ولایت؛ هیبت و صلابت حق

۱۱۷	..... نقد تکمیلی نظرگاه‌های مفسران
۱۱۷	..... تفسیر المیزان
۱۲۲	..... تفسیر تسنیم

### فصل سوم: انعامی‌ها

۱۳۱	..... فراز بی‌همتا
۱۳۲	..... وصف حقی انعام
۱۳۳	..... میزان نعمت
۱۳۳	..... لغت‌شناسی «نعمت»
۱۳۵	..... نعمت؛ آرام و گوارا
۱۳۶	..... رابطه‌ی نعمت و ایمان
۱۳۷	..... بؤس و سختی
۱۳۷	..... نعمت عام و خاص
۱۴۱	..... نعمت سببی و عنایی
۱۴۵	..... نسبت نعمت خاص به حق تعالی
۱۴۶	..... شرک فاسد کننده
۱۴۸	..... نعمت خاص در قرآن کریم
۱۶۱	..... چهره‌ی نعمت خاص در روایات
۱۶۴	..... تفاوت انعامی‌ها با غیر آنان
۱۶۸	..... صفات انعامی‌ها در قرآن کریم
۱۶۸	..... دوری از ظلم
۱۶۹	..... امنیت
۱۷۱	..... سازگاری و همراه‌باوری



۱۷۱ ..... وفا

۱۷۳ ..... صفات چهارگانه

۱۷۴ ..... شهید و صالح

۱۷۵ ..... صدیق

۱۷۶ ..... نبی

۱۷۸ ..... گروه‌های انعامی‌ها

۱۸۱ ..... انعامی‌های عالی و متوسط

۱۸۲ ..... محدث و هم‌سخنی قلبی با حق تعالی

۱۸۵ ..... فصل نوری

۱۸۷ ..... علم عنایی

۱۹۰ ..... انعامی‌های الحاق‌پذیر

۱۹۲ ..... انعامی‌های ظاهر و باطن

۱۹۳ ..... ذکر انعامی

**فصل چهارم: مغضوبان**

۱۹۷ ..... مغضوبان

۱۹۸ ..... معنانشناسی غضب

۲۰۰ ..... غضب حقی و خلقی در قرآن کریم

۲۰۸ ..... منش مهرورزانه‌ی حق تعالی

**فصل پنجم: گمراهان**

۲۱۳ ..... معنایژوهی ضلالت

۲۱۶ ..... واژه‌های همگن ضلالت

۲۱۷ ..... کاربرد ضلالت در قرآن کریم



۲۲۴	..... نقد دیدگاه مفسران
۲۲۴	..... فخر رازی
۲۲۶	..... تفسیر ملاصدرا
۲۲۹	..... تفسیر تسنیم
۲۳۶	..... جریان نسبیت در تطبیق روایات



### فصل ششم: راه یافتگان

۲۴۵	..... صراط انعامی‌ها
۲۴۹	..... هدایت عام و خاص
۲۵۲	..... صراط عام و خاص
۲۵۲	..... رابطه‌ی صراط انعامی‌ها با صراط عام
۲۵۵	..... تفاوت انعامی‌ها و تابعان
۲۶۱	..... اعتبار نسبیت در اطلاق عناوین
۲۶۸	..... غلو و زیاده‌انگاری
۲۶۹	..... ضرورت معرفت سنخ نفس
۲۷۲	..... تعامل با انعامی‌ها
۲۷۳	..... معیت با انعامی‌ها
۲۷۵	..... نقد نظریه‌ی فراتر از همراهی
۲۸۲	..... ساخت صراط زودبازده
۲۸۴	..... وصول به انعامی‌ها
۲۸۵	..... قتل اراده
۲۸۷	..... شهیدان ازلی
۲۸۹	..... ناکامی متخلفان در برزخ



۲۹۰	تغییرناپذیری هویت تابعان
۲۹۳	اختیار صراطی‌ها
۲۹۴	پویایی و تبدیل‌پذیری صراطی‌ها
۲۹۷	صراط معصوم و اهل غیر معصوم صراط
۳۰۳	نفوذ شیاطین در اهل صراط
۳۰۶	ولایت؛ خصیصه‌ی صراط
۳۰۸	قدرت تغییرپذیری و تزامم ناسوت
۳۰۹	ضرورت استعاده
۳۱۱	دشمن قسم‌خورده
۳۱۲	انعامی‌های خاص؛ اساس شریعت
۳۱۵	کاستی نظریه‌ی جری و تطبیق
۳۲۴	نقد هستی‌شناسانه‌ی نظریه‌ی جری و تطبیق
۳۲۹	نقد صراط‌شناسی المیزان
۳۳۴	صراط‌های مستقیم
۳۴۰	اذکار و طلسمات پایانی سوره‌ی حمد
۳۴۱	تذکر پایانی

\*\*\*



## فصل یکم:

# چهره‌ی بندگان

﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ  
الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾.

راه میانه‌ی زودرسنده را به ما بنمای؛ راه محبوبانی که به کمال و  
تمام نعمت، گرامی‌اشان داشته‌ای؛ نه سزاواران روی‌گردانندگی و نه  
گمراهان.



### چشم انداز پایانی

﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ  
الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾.

راه میانه‌ی زودرسنده را به ما بنمای؛ راه محبوبانی که به کمال و  
تمام نعمت، گرامی‌اشان داشته‌ای؛ نه سزاواران روی‌گرداندگی و نه  
گمراهان.

آیات ششم و هفتم سوره‌ی حمد در بیان تقسیم مردمان است و انواع  
متفاوت آنان را بیان می‌دارد. این دو آیه از چهار گروه بندگان سخن  
می‌گوید: ﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾: انعامی‌ها، ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾: مغضوبان،  
﴿الضَّالِّينَ﴾: گمراهان و چهارمین گروه، هدایت‌طلبانی هستند که توسط  
انعامی‌ها به صراط مستقیم انعامی‌ها هدایت می‌شوند، چنان‌که  
می‌فرماید: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ  
الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾.

هدایت‌شوندگان تابعان انعامی‌ها می‌باشند. آنان کسانی هستند که  
صراط مستقیم انعامی‌ها را یافته‌اند و راه‌یافته و گرونده‌اند. در ترتیب میان

این گروه‌های چهارگانه، این گروه در آخر قرار دارند، هرچند شروع ذکر آنان پیش از همه است؛ چون تا تمامی دو آیه‌ی پایانی قرائت نشود، وصف آنان به دست نمی‌آید و تعیین نمی‌یابند و این بدان معناست که اینان برای رسیدن به انعامی‌ها باید با شناسایی غضب‌شدگان و گمراهان از صف این دو گروه رد شوند و در برابر آنان ایستادگی داشته باشند.

چینش و ترتیبی که قرآن کریم در ذکر این اصناف و گروه‌های چهارگانه آورده هم مهندسی و بر اساس حقایق است و هم از لحاظ جامعه‌شناسی منطقی است. ما نیز ترتیب فصل‌های این کتاب را بر این پایه چینش می‌دهیم و فصل‌های سوم تا ششم کتاب را به انعامی‌ها، غضب‌شدگان، گمراهان و راه‌یافتگان اختصاص می‌دهیم. گمراهان پیرو غضب‌شدگان، و راه‌یافتگان تابع انعامی‌ها هستند و با این لحاظ است که سوره‌ی فاتحه در ذکر اصناف مردمان نیز «مثالی» است.

هم شمار گروه ﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ و هم تعداد ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ در هر دوره‌ای بسیار محدود و اندک است و البته شماره‌ی آنان نیز به همین ترتیب از اندک به افزونی است؛ یعنی انعامی‌ها بسیار اندک هستند چنان‌چه خطاب در آن فرد است نه به صورت جمع و غضب‌شدگان در قیاس با آنان بیش‌تر هستند و هر انعامی دشمنانی چند از غضب‌شدگان دارد، ولی باز همینان نیز تعداد اندکی دارند و چنین نیست که خداوند بر فراوانی از انسان‌ها غضب کند، بلکه به ندرت پیش می‌آید خداوند بر کسی غضب کند؛ همان‌طور که رحمت خداوند بر غضب‌او پیشی دارد و بیش‌تر مردمان راه‌یافته هستند.

باید توجه داشت رحمت خداوند غیر از انعام است. صراط مستقیم به

تمامی رحمت است و کفور بودن نیز با مورد غضب واقع شدن تلازمی ندارد؛ چنانچه گمراه شدن به معنای مغضوب شدن نیست.

هر انعامی، شماری چند از مغضوبان را در مقابل خود دارد و گمراهان پیاده نظام مغضوبان هستند. شمار گمراهان بیش از مغضوبان است و چنانچه آنان به حمایت از غضب شدگان برنخیزند، تیغ غضب شدگان برای اولیای انعامی کند می‌شود.

بهترین طرح اجتماعی در این چینش و ترتیب آمده است. هر جامعه‌ای بدهای بسیار بد که امامان باطل و ایمه‌ی کفر باشند و خوب‌های بسیار خوب که پیشوایان راستی و درستی باشند اندک است. نمی‌شود به جامعه چنین دیدی داشت که بدهای بسیار بد آن یا خوب‌های بسیار خوب آن فراوان باشند، ولی هم خوب‌ها و هم بدهای عادی و معمولی شمار فراوانی دارند. درست است گفته می‌شود شمار پیامبران ۱۲۴۰۰۰ نفر است، ولی شمار امامان اندک است و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام که انعامی خاص و محبوبی کمال می‌باشند بیش از چهارده نفر نمی‌باشند.

هم انعامی‌ها و هم غضب شدگان در صورتی موفقیت می‌یابند که بتوانند توده‌های عادی جامعه را با خود همراه سازند و پیاده‌نظام‌ها را رهبری کنند. اگر امام کفری بتواند زمام خلق را به دست گیرد و نیروهای فراوانی را جذب کند او پیشتاز در بدی‌ها می‌شود و عرصه را بر انعامی‌ها می‌بندد.

طرح اجتماعی گفته شده برای کسانی که در مسایل اجتماعی توان



طراحی و تصمیم‌گیری‌های کلان دارند و در مسایل سیاسی و نیز در نظام آموزشی حایز اهمیت است.

سوره‌ی حمد در این آیات، مسیر حرکت بندگان را به نیکی مشخص کرده و انعام‌شدگانی که باید از آنان پیروی داشت و مغضوبان و ضالانی که باید از آنان دوری جست را به صورت دقیق تعیین کرده است. این سوره هر روز بارها خوانده می‌شود تا نمازگزار مسیر خود را بشناسد و بداند باید به چه کسانی رو آورد و از چه کسانی بگریزد. اگر کسی نتواند این مصادیق را از این آیات برداشت کند ایمان وی صوری و غرق در سرگردانی است؛ زیرا مسلمان هدایت یافته کسی است که بر این مسیر باشد.

﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ مفهوم و عنوانی کلی است که مصداق آن را ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ مشخص می‌کند. قرآن کریم برای آن که نقش هدایتی خود را به صورت کامل ایفا کرده باشد تنها توصیه به طلب هدایت نمی‌کند، و نیز قاعده‌ای کلی نمی‌آورد، بلکه مصداق آن را هم ارائه می‌دهد و کلید واژه‌ی مهم «انعامی‌های خاص» را مطرح می‌سازد تا کسی نتواند به بهانه‌ی این که ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ عنوان و مفهومی کلی است درگیر بازی‌های مفهومی در قالب‌های علمی و ذهنی شود و آن را قابل توجیه، انحراف و انکار سازد؛ زیرا با ارایه‌ی مصداق، دیگر قابل تخطئه، توجیه، تفسیر به رأی و انکار نیست و این مفهوم است که می‌شود وجوه مختلف را بر آن بار کرد. در واقع، هدایتی که به مصداق کشیده نشود و در مرحله‌ی علم باقی بماند، کاربردی، خارجی و واقعی نیست و نمی‌شود بر اساس آن حرکت داشت و هدایت و نیز علم چنانچه به



خارج و به مصداق منجر شود ارزش دارد. این سوره، افزون بر ارایه‌ی شناسه‌ی مفهومی و مصداقی ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾، آن را به تقابل نیز تعریف می‌کند: ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ تا معنای کلی ﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ جزیی و مصداقی شود. این تقابل نیز ارایه‌ی مفهومی نیست، بلکه ذکر مصداق است تا تمامی راه‌ها و منافذ انحراف را بسته و جای توجیه برای هیچ کسی باقی نگذاشته باشد؛ چنان‌چه تمامی امت اسلامی در این که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام خلیفه است اختلافی ندارد و اهل سنت نیز آن حضرت را خلیفه (خلیفه‌ی چهارم) می‌دانند؛ همان‌طور که شیعیان آن حضرت را خلیفه‌ی بدون فصل و امام نخست می‌دانند، اما اختلاف در شمار خلفای رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و هرکسی در جایی توقف کرده است و نیز کتاب قدسی از سنخ مفهوم و علم است و مصداق آن اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می‌باشند و کتاب با آن حضرات است که کاربردی می‌گردد. فهم و درک علمی در صورتی که اندیشاری مصداقی داشته باشد مُنتِج است و مفهوم‌گرایی‌های ذهنی راه به جایی نمی‌برد؛ چنان‌چه «اسلام» مفهومی کلی است و وقتی بر فرقه و گروهی خاص تطبیق شود قابل درک می‌گردد.

﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ راهی عام است و با ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ خاص می‌شود و به صراط انعامی‌ها اختصاص می‌یابد؛ زیرا تمام انعامی‌ها بر صراط می‌باشند، ولی چنین نیست که تمامی اهل صراط انعامی باشند.

توجه شود که آیات ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ از زبان بنده آن هم بندگان هدایت‌جو

است و لازم آن باور، معرفت، ایمان و تصدیق به راه انعامی‌هاست و لحاظ صدق بنده را با خود دارد و از زبان حق تعالی نیست تا جای آن باشد که بنده اظهار بی‌خبری و ناآگاهی کند، بلکه او از زبان خود بندگان، انعامی را خبر می‌دهد و تصدیق می‌کند و راه آنان را می‌طلبد و سندی است اقراری که بنده به آگاهی از وجود چنین بندگان که مورد انعام حق تعالی بوده‌اند اعتراف کرده و به آن گواهی و شهادت داده است و روز قیامت به همین گواهی، قابل بازخواست و مؤاخذه است. در این میان، مهم این است که گروه یاد شده از همین آیات و بدون دخالت سندی بیرونی مورد شناسایی قرار گیرند و با این تحلیل، تفسیر آیات شریفه از خود این آیات به دست می‌آید و از آن جا که قرآن کریم روشنگر هر چیزی است، خود قرآن کریم برای تبیین فرازهای نورانی خویش کافی است و کتابی ناطق و مبین است نه صامت. قرآن کریم برای کسی که اهل آن نیست و توان انس گرفتن با این تنها کتاب وحی را ندارد صامت است. کسی که خود صامت است قرآن کریم برای او صامت است و صامت وصف خلقی قرآن کریم است، وگرنه همین قرآن کریم برای حضرت امیرمؤمنان علیه السلام ناطق است؛ چرا که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام خود ناطق است.

اگر بتوان معنای این آیات را به درستی دریافت، دریای بیکرانی از حکمت و معرفت را بر روی دل می‌گشاید و دگرگونی هویتی در اندیشه به لحاظ شناختی که باید از هستی و پدیده‌های آن داشت پیش می‌آورد. امید است خواننده‌ی محترم، با مطالعه‌ی فصل‌های پنج‌گانه‌ی بعد، به قضاوت گفته شده برسد.

## فصل دوم:

# هدایت و ولایت

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾.

راه میانه‌ی زودرسنده را به ما بنمای.



### اذن دخول سورهی حمد

آیهی شریفه‌ی: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ تکبیت غزل حق در سورهی حمد است، که در آن امر به هدایت می‌شود و التماس و خواهش نیز در آن نیست؛ بلکه حکم دارد آن هم با تعدی متعدد. هدایت فعل متعدی است که دو مفعول می‌گیرد. همین امر، نشانه‌ی آن است که خواهان در طلب خود جدی است؛ به‌ویژه که آن را به فعل امر آورده است. این آیهی شریفه را باید اذن دخول سورهی حمد، عظمت، تمشی و فعلیت آن دانست که غذا و قوت خواهان به شمار می‌رود و رمز حرکت برای تمامی پدیده‌های هستی است.

بنده به این آیهی شریفه که می‌رسد در چه مقام و جایگاهی می‌ایستد که چنین طلبی دارد و به انجام خواسته‌ی خود امر می‌کند، آن هم در ساختار فعل بسیط مفرد که تنها مفعول آن جمع است و گرنه خود فعل مفرد است. پرسش این جاست که بنده چه حق حسابی با پروردگار دارد که برای خود مجاز می‌شمرد چنین درخواست آمرانه‌ای داشته باشد؛ بدون آن که خواهان ملاحظه‌ی شخصیت جناب حضرت حق تعالی را

داشته باشد که در آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ از آن سخن گفتیم و نیز امری که خواهان دارد عام و شمولی است که هر چیزی را در بر می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که حتی می‌شود سوره‌ی بقره و دیگر سوره‌های قرآن کریم را به آن افزود و مدعی شد خواهان تمامی آن را می‌طلبد.

در سوره‌ی حمد، تنها همین یک فعل امر است که به این عظمت وارد شده و در آن، درخواست هدایت از پدیده‌های ناسوتی تا ذات بی‌اسم و رسم حق تعالی می‌شود. این فعل در سوره‌ی حمد چنان در بحث هدایت سنگ تمام گذاشته است که می‌شود گفت در بحث تأثیرگذاری آن در هستی و پدیده‌های آن، دیگر واژگان سوره‌ی حمد به یک طرف و این فعل به یک طرف قرار می‌گیرد.

﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ چنان اطلاق دارد و چنان گسترده و بلند است که نه تنها با درخواست عصمت تام و کامل برابری می‌کند، بلکه با رفع تمامی تعین‌ها همسوست؛ چنان‌که چنین درخواستی در دعای زیر وجود دارد:

«اللَّهُمَّ ادْخُلْنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ ادْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ،  
وَأَخْرِجْنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ»

روایتی که صورت کامل این دعا را در خود دارد چنین است:

«أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان،  
عمن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: علمني شيئاً  
أقوله إذا أصبحت وإذا أمسيت. فقال: قل: الحمد لله الذي يفعل  
ما يشاء ولا يفعل ما يشاء غيره. الحمد لله كما يحب الله أن

يحمد، الحمد لله كما هو أهله، اللهم أدخلني في كل خير  
 أدخلت فيه محمداً وآل محمداً، وأخرجني من كل سوء  
 أخرجت منه محمداً وآل محمداً وصلى الله على محمداً وآل  
 محمداً».



بلندای ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ چنین نامحدود است و چیزی در هستی نیست که مستقیم نباشد و حتی گمراهی و ضلالت نیز حکم دارد و تابع ضلالت حکمی است و برای همین است که خداوند ابلیس را آفرید و به او حکمی دارد و نیز در میان انسان‌ها، زن را پرداخت و از آدمیان، به او حکمی داد تا مدعیان خدایگانی فراوان نشوند و بانگ ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾<sup>۱</sup> ساز نکنند. پدیده‌هایی که چه خوب بر حکم خود کارپردازی دارند تا بندگان به خداوند پناهنده شوند: ﴿قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ إِنْ كُنَّ فِيكَ دُورًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾<sup>۲</sup> و ﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾<sup>۳</sup> و ﴿إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمًا﴾<sup>۴</sup>.

### معناشناسی هدایت

از میان لغویان و ادیبانی که معنای «هدی» را بررسی کرده‌اند، می‌توان شیخ طبرسی، شیخ طوسی، ابن فارس و راغب اصفهانی را نام برد. جناب طبرسی هدایت را چنین معنا کرده است:

«الهداية في اللغة: الإرشاد والدلالة على الشيء، يقال لمن

۱. نازعات / ۲۴.

۲. یوسف / ۵.

۳. نساء / ۷۶.

۴. یوسف / ۲۸.

يتقدّم القوم ويدلّهم على الطريق: هاد خريّت أي: دالّ مرشد.  
والهداية: التوفيق»<sup>۱</sup>.

وی در ادامه‌ی کلام خود، از این معنا دست بر می‌دارد و برای یک واژه، چند معنا می‌آورد؛ در حالی که گفتیم هر واژه تنها برای یک معنا وضع می‌شود وگرنه استعمال لفظ در بیش از یک معنا پیش می‌آید که ممکن نیست. او می‌نویسد:

«قبيل في معنى اهدنا وجوه: أحدها، إنّ معناه تبتنا على الدين الحقّ.

وثانيها، إنّ الهداية هي الثواب لقوله تعالى: ﴿يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ﴾. فصار معناه اهدنا إلى طريق الجنة ثواباً لنا.

وثالثها، إنّ المراد دلّنا على الدين الحقّ في مستقبل العمر، كما دللتنا عليه في الماضي»<sup>۲</sup>.

ثبات و پایداری لازم معنای هدایت است نه خود آن. هم‌چنین هدایت عوالمی ربوبی را متعلق خود می‌سازد که بحث ثواب و جزا در آن مطرح نیست. افزون بر این دو، هدایت تنها امری مربوط به آینده نیست و اصلاح گذشته و توبه از عملکرد پیشین، نقش گذشته در هدایت را می‌رساند. با توجه به این نکته باید گفت: هدایت نه به آینده بسته است و نه به گذشته.

«هدى. الهاء والذال والحرف المعتل: أصلان أحدهما التقدّم للإرشاد والآخر بعنة لطف.

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۶۵.

۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۶۶.



فالأول قولهم: هديته الطريق هداية؛ أي: تقدّمته لأرشده. وكلّ  
متقدّم لذلك هاد.

وينشعب هذا فيقال: الهدى: خلاف الضلالة.

والأصل الآخر الهدية: ما أهديت من لطف إلى ذي موّدة. يقال:  
أهديت أهدى إهداء<sup>۱</sup>.



صاحب مقائیس برای هدایت دو معنا قرار داده است: پیشتازی برای  
راهنمایی و دیگری برانگیختن لطف و دادن هدیه است.

وی می‌پندارد راهنما باید جلو دار باشد و در صف مقدم پیشتازی کند  
تا بتواند نقش هدایتگری خود را بنماید؛ در حالی که این معنا لازم معنای  
هدایت است و لوازم معنا را نباید به عنوان جزو دخیل در معنا آورد.

خداوند که شأن هدایتگری و راهنمای پدیده‌های خود را دارد نه از  
آنان پیش می‌افتد و نه در عقب است، بلکه با تمامی آنها معیت دارد.  
خداوند نیز در هدایت خود پیشاهنگی ندارد: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾<sup>۲</sup>.  
پشتتاز بودن لازم معنای هدایت آن هم در برخی از مصادیق آن است؛  
چنانچه امروزه فرماندهان ارشد جنگ، جبهه‌ها را از پایتخت هدایت  
می‌کنند و به دلیل امکاناتی که در رصد نیروها دارند، در این زمینه موفق‌تر  
می‌باشند؛ زیرا آنان با فناوری‌های روز، در صحنه‌ی مقدم حضور عینی و  
اندیشاری و با نیروها معیت دارند.

دومین معنایی که برای هدایت گفته شده هدیه دادن است. هدیه دادن

۱. ابو الحسن احمد بن فارس زکریا، معجم مقائیس اللغة، ج ۶، ص ۴۲ - ۴۳.

۲. حدید / ۴.

به همراه تلطیف و نازکی اولی است و این لطافت در معنای هدایت نیز وجود دارد و ویژه‌ی هدیه نیست.

مفردات نیز در بیان معنای هدایت به این اشتباه دچار آمده است:

«هدی: الهدایة دلالة بلطف، ومنه الهدیة، وهوادی الوحش؛

أي متقدماتها الهدایة لغيرها، وخص ما كان دلالة بهدیت وما

كان إعطاء بأهدیت نحو أهدیت الهدیة، وهدیت إلى البیت.

إن قیل کیف جعلت الهدایة دلالة بلطف وقد قال الله تعالی:

﴿فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ﴾<sup>۱</sup> و ﴿وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ

السَّعِيرِ﴾<sup>۲</sup>، قیل ذلك استعمل فيه استعمال اللفظ علی التهكم

مبالغة في المعنى كقوله: ﴿بَشِّرْهُمْ بِعَذَابِ أَلِيمٍ﴾<sup>۳</sup> ۴.

- هدایت راهنمایی به همراه مهربانی است و از همین معناست:

هدیه.

«هوادی الوحش» به حیوانات جلو گله‌ی حیوان گفته می‌شود که

دیگر حیوانات را راهنما می‌شوند. هدایت اگر به راهنمایی باشد به

صورت ثلاثی مجرد و چنان‌چه به اعطا و بخشش باشد به صورت

مزید می‌آید. اگر گفته شود چگونه معنای هدایت راهنمایی با

مهربانی می‌آید؛ در حالی که خداوند می‌فرماید: ﴿ایشان را به راه

۱. صافات / ۲۳.

۲. حج / ۴.

۳. آل عمران / ۲۱.

۴. مفردات غریب القرآن، ص ۵۳۸.

جهنم راهنما شوید ﴿ و نیز می‌فرماید: ﴿ و او را به عذاب دوزخ  
راهنما می‌شود ﴿، گفته شده آن در این معنا به کار برده شده همانند  
کاربرد لفظ در ریشخند تا زیادی و مبالغه‌ی در معنا را برساند؛  
چنان‌که می‌فرماید: ﴿ آنان را به عذابی دردناک نوید ده ﴿.



صاحب مفردات در این که برای هدایت تنها یک اصل و معنا می‌آورد  
اندیشه‌ای صواب دارد، ولی اشکال او این است که پیشتازی را که لازم  
برخی از مصادیق هدایت است در اصل معنا دخالت می‌دهد و نیز در  
مواردی که هدایت اضلالی به خداوند نسبت داده شده است را مجاز  
می‌شمرد و نسبت دادن حقیقت اضلال را به خداوند روا نمی‌داند. از  
هدایت اضلالی در آینده خواهیم گفت، ولی پیش از این، بارها گفتیم هیچ  
واژه‌ای در قرآن کریم معنای مجازی ندارد و تمامی واژه‌های آن، در معنای  
حقیقی و در حقیقت معنا به کار می‌رود بدون آن که خصوصیات مصادیق  
در آن دخالتی داشته باشد.

شیخ طوسی رحمته الله در تفسیر البیان دو معنا را برای هدایت محتمل  
می‌شمرد: یکی ارشاد و راهنمایی و دیگری توفیق:

«ومعنى اهدنا يحتمل أمرين: أحدهما، أرشدنا، والثاني، وفقنا.  
والآية تدلّ على بطلان قول من يقول: لا يجوز الدعاء بأن  
يفعل الله ما يعلم أنه يفعله؛ لأنه عبث؛ لأنّ النبي صلى الله عليه وآله كان عالماً  
بأن الله يهديه الصراط المستقيم وأنه قد فعل، ومع ذلك كان  
يدعو به.

وقد تكون الهداية بمعنى أن يفعل بهم اللطف الذي يدعوهم  
إلى فعل الطاعة.

والهدي يكون أيضاً بمعنى العلم لصاحبه؛ لأنه مهتد على وجه المدح. والهدي يكون أن يهديه إلى طريق الجنة كما قال الله تعالى: ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا﴾<sup>۱</sup>. وأصل الهداية في اللغة الدلالة على طريق الرشده<sup>۲</sup>.

دو معنای گفته شده برای هدایت ریشه‌ی روایی دارد که ما آن را در ادامه نقل و تحلیل خواهیم کرد، و نقد گفته‌ی جناب شیخ طوسی رحمته الله در این جا را به تحلیل آن روایات ارجاع می‌دهیم، ولی جناب شیخ طوسی در ذیل بحث، اشکالی را طرح می‌کند که طلب هدایت از خداوند تحصیل حاصل است و خداوند هدایت و توفیق را پیش از این داده است و نیز خداوند کاری را که لازم است، انجام می‌دهد و دیگر خواستن آن معنا ندارد؛ چنان‌که با نقل این اشکال، از آن چهار پاسخ متفاوت می‌دهد:

«فإن قيل: ما معنى المسألة في ذلك وقد هداهم الله الصراط المستقيم ومعلوم أن الله تعالى يفعل بهم ما هو أصلح لهم في دينهم؟»

قيل: يجوز أن يكون ذلك عبادة وانقطاعاً إليه تعالى كما قال: ﴿رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ﴾<sup>۳</sup> وإن علمنا أنه لا يحكم إلا بالحق ويكون لنا في ذلك مصلحة كسائر العبادات، وكما تعبدنا بأن نكرّر تسميحه وتحميده والإقرار بتوحيده ولسوله بالصدق وإن كنا معتقدين لجميع ذلك.

۱. اعراف / ۴۳.

۲. شیخ طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۴۰ - ۴۱.

۳. انبیاء / ۱۱۲.

ویجوز أن يكون المراد بذلك الزيادة في الألفاظ كما قال تعالى: ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾<sup>۱</sup> وقال: ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ﴾<sup>۲</sup>.

ویجوز أن يكون الله تعالى يعلم أن أشياء كثيرة تكون أصلح لنا وأنفع لنا إذا سألناه وإذا لم نسأله لا يكون ذلك مصلحة وكان ذلك وجهاً في حسن المصلحة.

ویجوز أن يكون المراد استمرار التكليف والتعريض للثواب؛ لأن إدامته ليست بواجبة بل هو تفضل محض جاز أن يرغب فيه بالدعاء ويلزم المخالف أن يقال له: إذا كان الله تعالى قد علم أنه يفعل ذلك لا محالة فما معنى سؤاله ما علم أنه يفعله فما أجابوا به»<sup>۳</sup>.

شیخ طوسی برای طلب هدایت چهار خاصیت می‌شمرد: یکی آن که چنین درخواستی عبادت است و ثواب بر آن مترتب می‌گردد. این مانند آن است که ما می‌دانیم خداوند به حق حکم می‌کند، ولی باز از او بر سبیل عبادت، چنین درخواستی می‌شود. چنین عبادتی مانند دیگر عبادات برای بنده دارای مصلحت است.

باید توجه داشت درخواست حکم به حق، از زمره‌ی عبادات نیست و از سنخ تصدیق است و به این معناست که خداوند جز به حق حکم

۱. محمد ﷺ / ۱۷.

۲. مائده / ۱۶.

۳. شیخ طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۴۰ - ۴۱.

نمی‌کند، ولی ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ پیوند با مصداق و مورد خارجی هدایت به ایصال حق است و صرف عبادت نیست که ثوابی برای آن لحاظ گردد. بنده با این فراز با حقیقت هستی پیوند می‌خورد و در متن پدیده‌های آن، در پرتو وفقی که خداوند به او می‌دهد قدرت دخالت می‌یابد و تعبدی محض نیست، بلکه تصدیق و تحقق ارتباط است، ولی این که چنین ارتباطی مصداق عبادت است معنای لازمی و فرعی آن است و حقیقت آن را بیان نمی‌کند. ضمن آن که هستی و پدیده‌های آن چنان گسترده است که این فراز هر چند بار آورده شود به تکرار نمی‌انجامد. در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ چگونگی تکرارناپذیری جلوه‌های الهی را توضیح دادیم.

بنده در درخواستی که دارد ارشاد و توفیقی را می‌طلبد که بتواند سرعت خود را با سرعت حق و پدیده‌های عالی و ربوبی او هماهنگ سازد. سرعتی که پدیده به خودی خود آن را ندارد و نیازمند وفق و چینش هماهنگ امور است تا آن را به دست آورد و در این سعه‌ی بسیار گسترده، تکرار جایی ندارد و سخن گفتن از تکرار، کوچک دیدن خداوند تعالی و پدیده‌های بی‌پایان اوست. پدیده‌هایی که با سرعتی از ازل تا به ابد، حرکتی وصف‌ناپذیر در خود دارند و ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ درخواست پیوند با سرعت‌های فوق نور مبادی عالی و عوالم ربوبی است و به مصداق خارجی ناظر است نه به مفاهیمی ذهنی که فقط رنگ تعبد و ثواب داشته باشد.

توجیهات دیگر برای بی‌فایده نبودن درخواست هدایت، حمل آن بر

درخواست افزونی لطف و مرحمت و درخواست نافع‌ترین امر به  
مصلحت بنده که بدون درخواست، آن مصلحت به مصلحت تبدیل  
نمی‌شود و چنین درخواستی به ایجاد مصلحت می‌انجامد یا حمل آن بر  
طلب دوام تکلیف و در معرض ثواب قرار دادن است؛ زیرا دوام تکلیف به  
توفیق حیات و تفضّل زنده ماندن است.



هیچ یک از این توجیها، مستند و معقول نیست و بیش‌تر در  
حاشیه‌ی امور تبعدی دور می‌زند. افزون بر این که توجیه دوم رد پای  
نظریه‌ی مصوّبه و جعل مصلحت به تبع رفتار بنده را در خود دارد که  
فرهنگ اهل سنت است و با آنچه شیعه در مخطئه بودن بنده و مجتهد  
می‌گوید در تقابل است.

اما ریشه‌ی روایی دو معنایی که شیخ طوسی رحمته الله آورده بود، روایاتی  
است که در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام چنین آمده است:

«قال الإمام عليه السلام قال الله عزّ وجلّ: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛

أي أدم لنا توفيقك الذي به أطعناك في ماضي أيامنا حتّى  
نطيعك كذلك في مستقبل أعمارنا.

و﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ هو صراطان: صراط في الدنيا، وصرات  
في الآخرة. فأما الطريق المستقيم في الدنيا فهو ما قصر عن  
العلو(العلو)، وارتفع عن التقصير واستقام فلم يعدل إلى شيء  
من الباطل.

والطريق الآخر: طريق المؤمنين إلى الجنة الذي هو مستقيم،  
لا يعدلون عن الجنة إلى النار، ولا إلى غير النار سوى الجنة.

قال: وقال جعفر بن محمد الصادق عليه السلام: قوله عزّ وجلّ:  
 ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ يقول: أرشدنا للصراط المستقيم،  
 أرشدنا للزوم الطريق المؤدّي إلى محبتك، والمبلغ إلى جنتك،  
 والمانع من أن نتبع أهواءنا فنعطب، أو أن نأخذ بآرائنا  
 فنهلك»<sup>۱</sup>.

این روایات تفسیری که در معانی الاخبار با ذکر سند آمده است  
 ریشه‌ی نقل دو معنایی است که تفسیر البیان که سعی دارد روایت‌محور  
 باشد بر آن رفته است.

نخست باید تفاوت معنایی سه واژه‌ی «هدایت»، «ارشاد» و «توفیق» را  
 بررسی‌تا به دست آورد آیا می‌شود یکی از این واژه‌ها در جای دیگری به  
 کار رود یا نه؟

### بررسی واژه‌های همگن

#### وفق

ویژگی «توفیق» هماهنگ شدن سلسله علل جزئی برای تحقق کار به  
 سرعت و تام‌گردیدن آن و به تعبیری جفت و جور شدن است و به  
 مصداق خارجی و محکی ناظر است. بهترین مثال برای وفق، حل جدول  
 است که به دست نیابردن واژه‌ای ناکامی در حل آن را سبب می‌شود. وفق  
 صفتی است که از نحوه‌ی چینش پدیده‌های خارجی حاصل می‌شود.  
 هدایت جامع هر دو شأن بیان و نقش حکایت‌گری ارشاد و نیز اعتبار

۱. تفسیر الإمام العسكري عليه السلام، ص ۴۴.



مصداق و محکی خارجی و تکوینی توفیق است. بر این پایه، تعریف هدایت به ارشاد یا توفیق تعریف به اخص و به یکی از اجزای معنایی است. تعریف در صورتی تمام است که تمامی اجزای شناخته را در خود داشته باشد؛ هرچند تعریف به اخص معنا اشکال ندارد؛ چنانچه در فلسفه آمده است که برخی از تعریف‌ها به علت فاعلی، غایی، مادی یا صوری باز گردد. هدایت در صورتی محقق می‌شود که هم ارشاد و دلالت در آن باشد و هم توفیق و چینش مبادی لازم به سرعتی غیر عادی.

«وفق» به معنای هماهنگی و ملایمت و موافقت در کار است؛ به‌گونه‌ای که چالش و مانعی در روند انجام آن پیش نیاید. موافقت تقدم و تأخیری ندارد و با صاحب توفیق معیت، همگونی و همراهی دارد. در برابر آن خلاف است. اگر در روند کار، مخالفت و نپذیرفتنی پیش آید، وفق نیست. تمامی پدیده‌های هستی با هم وفق می‌باشند و مصالح برای بقا دارد بدون آن که به هم دوخت و پیوسته باشند. مانند هواپیمایی که از هواپیمایی دیگر بر فراز آسمان سوخت‌گیری دارد. وفق این دو هواپیما به یکسانی در سرعت است. تمامی پدیده‌های هستی می‌توانند با تنظیم سرعت خود با یکدیگر وفق شوند بدون آن که یکی بر دیگری تحمیل شود؛ چنانچه خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ»؛ هیچ‌کسی بر دیوار دیگری ننشسته است و همه در منزل خود قرار دارند و با نظمی یکسان، در حرکت می‌باشند و با هم موافقت و ملایمت دارند.

ملایمت لازم معنای وفق است و وزان مناسب در سیر طبیعی هر پدیده است. وفق به معنای متابعت که پدیده‌ای متبوع و حاکم و دیگری محکوم و تابع است نمی‌باشد، بلکه نوعی همراهی و معیت است که چالش‌ها و موانع را می‌زداید. وفق در روایت تفسیری یاد شده به صورت کامل معنا شده است. وفق علت فاعلی برای هدایت است و کسی که سیر طبیعی داشته باشد از هدایت بهره دارد.

قرآن کریم از وفق چنین یاد کرده است: ﴿يُوفِّقُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾<sup>۱</sup>. سیر زن و شوهر اگر جفت، هماهنگ، موزون و مناسب باشد و ظلمی یا زیاده و کاستی در آن نباشد، وفق است. از چهار مورد وفق، سه مورد آن در سوره‌ی نساء و یک مورد در سوره‌ی هود آمده است. این امر اهمیت وفق در رابطه‌ی زناشویی و زندگی مشترک را می‌رساند. خاصیت سوره‌ی نساء این است که وفق ساز می‌باشد و مشکلات و موانع راه را بر می‌دارد.

در تمامی آیات یاد شده، وفق لحاظ فاعلی دارد و بر خداوند اطلاق می‌شود و از اسمای الهی است؛ بر خلاف رشد که به عنوان غایت اعتبار شده و وصفی خلقی است که بر خداوند اطلاق نمی‌گردد. وفق از مبادی هدایت و رشد از نتیجه‌های آن است و نمی‌شود هدایت را به یکی از این دو معنا کرد؛ مگر آن که تعریف به اخص از معنا باشد. بر این پایه، کسی از هدایت الهی بهره‌مند می‌شود که سیر طبیعی خود را با سیر طبیعی هستی و تمامی پدیده‌های آن؛ به‌ویژه پدیده‌های عالی و ربوبی هماهنگ کرده

باشد و بتواند باری به این گستردگی و سنگینی را تحمل کند. این بار وقتی سنگین تر می شود که درخواست کننده طلبی برتر از اسما و صفات الهی داشته و وصول به ذات بی تعین و بدون اسم و رسم را هدف قرار دهد و از حق تعالی خود او را بخواهد، نه چیز دیگری را.

## رشد

خصوصیت «ارشاد» آن است که دارای بیان است و خاصیت عنوانی و حکایی دارد و به مصداق نمی پردازد. واژه‌ی «رشد» در برابر «غی» است. غی فرو رفتن در فساد و عمق گرفت در آن است؛ به گونه‌ای که به آسانی نمی تواند از راه خود باز گردد. بنابراین رشد سیر سالم ژرف یافته در مسیر صلاح و صفتی جمالی است که امری منفی به آن راه نمی یابد و مذموم نمی شود، برخلاف هدایت که اگر اضلالی باشد چهره‌ای منفی و مذموم را در پی دارد. دلیل امور گفته شده بهترین کتاب لغت؛ قرآن کریم است که هدایت و رشد را به گونه‌ی گفته شده به کار برده است؛ چنان که در بیان تقابل این واژگان می فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ»<sup>۱</sup> و «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»<sup>۲</sup>. تمامی آیاتی که ماده‌ی «رشد» را به کار برده است نگاهی مثبت و مستحسن دارد و اسمی اولی ذاتی، جمالی و شیرین است که ثانوی و جلالی ندارد، ولی هدایت چنین نیست و هم اسم اولی ذاتی و جمالی است و هم ثانوی ذاتی و جلالی.

رشد علت غایی برای هدایت و غایت آن و وصول هدایت است و

۱. بقره / ۱۶.

۲. بقره / ۲۵۶.



حقیقت آن نیست و استقامت در هدایت به بنده توان رشد می‌دهد و به واسطه‌ی هدایت است که به رشد وصول می‌یابد. رشد ژرفاگرفتن در خیر و ستر شدن در آن است و خیر سطحی و ظاهری نیست؛ چنانچه درختی رشد دارد که حرکت کرده و ستر و محکم شده است. اگر هدایت ادامه پیدا کند، به رشد می‌انجامد و هدایت علت فاعلی برای رشد است. معنای گفته شده هم چون قاعده‌ای عام است که حتی یک مورد تخصیص و استثنا ندارد.

هدایت مبتنی بر حیات، حرکت، سیر خاص و مسیر طبیعی است. بر این اساس، «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» به این معناست که خداوندا مرا به سیر طبیعی ویژه‌ای که دارم در پرتو وفق و رشد به صراط مستقیم برسان. سیری که عمق، ژرفا، اوج، ستبری، صلابت، سرعت و هماهنگی دارد. در این معنا نه گذشته دخالتی دارد و نه آینده.

### هدایت ایصالی

هدایت بر دو قسم ارائه‌ای و ایصال طریق است. در هدایت ارائه‌ای تنها راه نشان داده می‌شود و پیمودن راه با هدایت شده است، ولی در ایصال طریق، راهنما هم راه را نشان می‌دهد و هم دستگیری می‌نماید تا فرد راهنمایی شده آن راه را بپیماید.

### هدایت حقی و خلقی

هدایت یا حقی است و جهت ربی دارد و یا خلقی. هدایت شأن حق تعالی است و پدیده‌ها حتی اولیای حق و حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام

به هدایت حق است که هدایتگری دارند و تنزیل هدایت خداوند می‌باشند؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾<sup>۱</sup>. در این آیه‌ی شریفه، نداشتن توان بر هدایت به جهت خلقی پیامبر اکرم ﷺ مستند و مقید شده است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿مَنْ أَحْبَبْتَ﴾، ولی اگر حق تعالی هدایت ایصالی کسی را بخواهد، پدیده‌ها نیز می‌توانند نقش هدایت ایصالی را برای دیگری داشته باشند؛ چرا که ایصال آنان به ایصال حق تعالی و به شکل تنزیلی و ظهوری است و حتی معجزات و کرامات آنان نیز ایصال است و هم حقیقتی را شکل می‌بخشد و هم به حقیقت می‌رساند و چنان‌چه ایصال خداوند با پدیده‌ای نباشد، هیچ‌کسی را یارای هدایت ایصالی وی نیست و تنها می‌توانند هدایت دلالی و حکایی و راهنمایی برای او داشته باشند. این‌که گفتیم هدایت رسولان الهی و دیگر پدیده‌ها ایصالی است، لازمی نیز دارد و آن این‌که آنان تنها بر آن نیستند که مسیر هدایت را خبر دهند و این‌که آیا بندگان خدا نسبت به آن پذیرش داشته باشند یا نه، بی‌تفاوت باشند و چنین نیست که تنها رساندن پیام حق را شأن خود بدانند، بلکه آنان با عشق تمام به بندگان خدا مهرورزی دارند و ضلالت و گمراهی آنان بر ایشان اندوهی سنگین فرو می‌برد و پی‌درپی بر آن هستند تا با کاری، از گمراهی آنان مانع شوند؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup>.

هدایت صرف دلالت نیست تا گفته شود:

۱. قصص / ۵۶.

۲. شعراء / ۳.

من هرچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم  
 تو خواه پسند گیر خواه ملال  
 تمامی پدیده‌ها می‌توانند هدایت ایصالی داشته باشند؛ همان‌طور که  
 می‌توانند هدایت ارایه‌ای برای دیگر پدیده‌ها رقم زنند، ولی هم در ایصال  
 و هم در ارایه، به تنزیل هدایت‌پردازی دارند. حق تعالی هر پدیده‌ای را  
 بی‌واسطه هدایت می‌کند و در کمون او نشسته و وی را با دست خود پیش  
 می‌برد و هم هدایت با واسطه و به اسباب دارد. خداوند در هدایت  
 بی‌واسطه هیچ بنده و پدیده‌ای را به کسی وا نمی‌گذارد، حتی به اولیای  
 معصوم خود. خداوند در هر اتصال و ارتباط پدیده‌ها و بندگان با هم  
 حضور دارد و اتصالی نیست که حق تعالی در میان آن نباشد؛ چنان‌که  
 روایات زیرگواه آن است:

(الف) وعن أبي جعفر، عن أبيه، عن الحسين بن علي عليه السلام، عن  
 النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: إن الله عزّ وجلّ يقول: أيما مسلم زار مسلماً  
 ليس إياه يزور، وإنما إياي يزور<sup>۱</sup>.

- پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: چنین است که خداوند می‌فرماید: هر  
 مسلمانی که مسلمانی را دیدار کند، تنها او را ملاقات نکرده است،  
 بلکه فقط مرا زیارت کرده است.

(ب) وعن أبي جعفر عليه السلام قال: أيما مؤمن زار مؤمناً كان زائراً لله  
 عزّ وجلّ<sup>۲</sup>.

۱. حسین بن سعید، کتاب المؤمن، ص ۵۹.

۲. کتاب المؤمن، ص ۶۱.

- امام باقر علیه السلام فرمود: هر مؤمنی که مؤمنی را دیدار کند زیارت کننده‌ی خداوند نفوذناپذیر و بزرگ است.

(ج) وعن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: نزل جبرئيل على النبي صلى الله عليه وآله، وقال له: يا محمد، إن ربك يقول: من أهان عبدي المؤمن فقد استقبلني بالمحاربة<sup>۱</sup>.

- امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل بر پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله نازل شد و عرض داشت: ای محمد صلى الله عليه وآله، چنین است که پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: کسی که بنده‌ی مؤمن مرا اهانت کند، همانا به جنگ با من مواجه شده است.

(د) وعن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: من أدخل السرور على مؤمن فقد أدخله على رسول الله صلى الله عليه وآله، ومن أدخل على رسول الله صلى الله عليه وآله فقد وصل ذلك إلى الله عز وجل، وكذلك من أدخل عليه كرباً<sup>۲</sup>.

- امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کسی که بر مؤمنی شادمانی وارد آورد، چنین است که آن را بر رسول خدا صلى الله عليه وآله وارد کرده است و کسی که بر رسول خدا صلى الله عليه وآله وارد گردد به خداوند رسیده است. هم چنین است اگر ناراحتی بر او وارد سازد.

تمامی پدیده‌های هستی نسبت به یکدیگر هدایت و راهنمایی دارد. گاه چشم زدن‌ها، سر برگرداندن‌ها، پشت کردن‌ها، موانع راه، گشایش‌ها و حادثه‌ها نقش هدایت را بر عهده دارد.

۱. کتاب المؤمن، ص ۶۹.

۲. کتاب المؤمن، ص ۶۹.

تمامی هدایت‌ها اعم از ایصالی و ارایه‌ای به هدایت ایصالی خداوند باز می‌گردد و این به آن معناست که حق تعالی به تنهایی تمامی پدیده‌های هستی را در هر مرتبه‌ای که باشند اداره می‌کند و تنها حق تعالی است که هدایت کننده و هادی است. خداوند عالم و آدم را به کسی واگذار نکرده است و چنان عشقی دارد که خود هدایت کننده و دستگیر تمامی آفریده‌های خویش است و در این کار حاجتی به غیر ندارد. خداوند در تمامی اسباب حضور دارد و هرچه هدایت در پدیده‌های هستی است به هدایت حق است و برای همین است که می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾<sup>۱</sup>. هیچ کس بدون خدا هیچ کاری نمی‌تواند بکند؛ همان‌طور که کسی جز حق تعالی وجود، هستی و ذات ندارد و فعل حق تعالی ظهور تنزیلی و عنایت اوست که خیال و توهم نیز نمی‌باشد و حقیقت ظهوری دارد. تمامی پدیده‌ها بر دست پروردگار و بر دل اوست که ظهور پیدا می‌کنند. هدایت تمامی پدیده‌ها در دست خداوند است و خداوند هیچ کس را به هیچ پدیده‌ای واگذار نکرده است و چیزی، کسی، جایی، حرفی و امری بدون حق نیست و هدایتی که پدیده‌ها متکفل و عهده‌دار آن می‌شوند هدایت حق است و خداوند به آنان لطف کرده است که این هدایت را بر دست آنان انجام داده است و آن پدیده نمی‌تواند بر دیگری مستی داشته باشد؛ همان‌طور که اصل پدیداری و ظهور آن به ظهور حق تعالی است. هدایت هر پدیده‌ای و تأثیر آن به تأثیر حق تعالی است و حق نزول پیدا می‌کند و خود کارپردازی دارد.



## هدایت تکوینی و تشریحی

هدایت حق تعالی به تمامی ایصالی است؛ بر این پایه میان تکوین و تشریح در هدایت یاد شده تفاوتی وجود ندارد و نیز می‌تواند در میان پدیده‌ها آن‌گاه که واسطه به خود می‌گیرد ارایی شود. صاحب تسنیم که هدایت مورد اشاره در آیه‌ی شریفه‌ی: «**أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**» را تکوینی می‌داند، ایصالی بودن هدایت حق تعالی را فرو گذاشته است؛ آن‌جا که می‌گوید:

«هدایتی که در آیه‌ی کریمه‌ی «**أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**»، از خدای سبحان مسألت می‌شود هدایت تکوینی است، نه تشریحی؛ زیرا گوینده‌ی آن (نمازگزار یا قاری قرآن) پس از شناخت خدا، دریافت معارف و احکام دین و گرویدن به آن، از خداوند هدایت می‌طلبد. پس او در پی کسب و تحصیل حاصل نیست، بلکه او هدایتی نورانی را می‌طلبد که در پرتو آن هم راه را به خوبی ببیند و هم پرتگاه‌های اطراف آن را بشناسد....»

هدایت تشریحی و آشنایی با معارف دین گرچه لازم و مایه‌ی تمامیت حجت است، لیکن گاهی به تنهایی برای رسیدن به مقصود کافی و کارساز نیست؛ چنان‌که بسیاری از عالمان دین و دانایان احکام و حکم شریعت بر اثر حرمان از شهود باطن نفرت‌انگیز گناه، بدان دست آلودند. این هدایت تکوینی و نور بصیرت درونی است که به عبد سالک مصونیت می‌بخشد»<sup>۱</sup>.

۱. تسنیم، ج ۱، ص ۴۵۹ - ۴۶۰.

اگر توجه شود که هدایت خداوند ایصالی است؛ میان تکوین و تشریح تفاوتی گذاشته نمی‌شود. ضمن آن که هدایت تشریحی امری پویاست نه بسته که تنها اموری حفظی و ذهنی باشد. تشریح برآمده از تکوین و تابع آن است و کسی به هدایت تشریحی می‌رسد که پیش از آن به هدایت تکوینی وصول یافته باشد. رسیدن به هدایت تشریحی بسیار سخت‌تر و نیازمند داشتن ملکه‌ی قدسی است و چون روز به روز در حال شدن و ارتقا است، تحصیل حاصل نیست. در این آیه‌ی شریفه، هدایت عام است و هر دو نوع هدایت را در بر می‌گیرد و گفته‌ی یاد شده اساس و پایه‌ای ندارد.

### حقیقت عاشقانه‌ی هدایت

گفتیم همه‌ی پدیده‌های هستی در دست پروردگار است و خدا با دست مبارک خویش همه را هدایت می‌کند بدون آن که هدایت ایصالی خود را به کسی واگذار کند. خداوند به صورت مستقیم تمامی عوالم را اداره می‌کند و دیگران بر مدار اداره‌ی خداوند است که مدیریت و هدایت‌گری دارند و مدیر منحاز تمامی عوالم جز خداوند نیست. برای همین است که می‌شود گفت: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»<sup>۱</sup> یا «لا حول ولا قوّة إلا بالله» یا «لا مؤثّر فی الوجود إلا الله» یا مثل ابن ملجم که چنین آیه‌ای می‌خواند: «أَقَمَّنْ حَقَّ عَلَيَّهِ

كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ<sup>۱</sup>؛ زیرا بدون هدایت ایصالی خداوند هیچ کسی نمی تواند هیچ کسی را دستگیری کند و فقط در اصل هر حرکتی و در هر حرکتی باید بر خداوند حساب کرد و اثربخشی دیگران به اثر الهی است.



این حقیقت عاشقانه را باید در خلوتی مناسب یافت یا بر آن اندیشه‌ای ژرف داشت که قرب به مبدء کائنات و حقیقت هستی از این مسیر می‌گذرد. مسیری که ایصال الهی را می‌طلبد. حق دست تمامی پدیده‌ها را در دست مبارک خود گرفته است و آنان را پیش می‌برد و حرکت می‌دهد. ذره‌ای نیست که به کسی یا چیزی واگذار شده باشد. با هیچ فرستاده و پیامبری و با هیچ پدر و مادری و با هیچ مربی و استادی نیست که حق نباشد و ایصال دهنده‌ی فرد نگردد. اگر این عبارات عریان فارسی برای کسی آزار دهنده است، می‌شود آن را به صورت عربی آورد. حضرت امیر مؤمنان علیه السلام بعد از بیعت مردم با ایشان، در نخستین خطبه‌ای که داشتند می‌فرمایند:

«هو في الأشياء على غير ممازجة، خارج منها على غير مباينة، فوق كل شيء ولا يقال شيء فوقه، أمام كل شيء ولا يقال له أمام، داخل في الأشياء لا كشيء في شيء داخل، وخارج منها لا كشيء من شيء خارج»<sup>۲</sup>.

هر ذره‌ای در هر جای عالم به دست مبارک حضرت حق ظاهر می‌شود

۱. زمر / ۱۹.

۲. شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۲۳.

و طی طریق می‌کند تا به وصول کامل خود برسد. چنین سیری هدایت ایصالی حق نامیده می‌شود. هر کسی و هر چیزی در دیگری مؤثر افتد به این ایصال است. اگر مؤمنی به یافت این حقیقت برسد دیگر نمی‌تواند ضعف ایمان، سستی، ریا و خوف در جان خود بیابد. اگر خدا با بنده‌ی خویش است و اگر بنده با خداوند است که حرکت دارد و به تعبیری عامی بنده به دوش پروردگار و در آغوش خدا و به دل او نشسته است، دیگر نباید باک از کسی و چیزی داشته باشد، مگر آن که به غفلت مبتلا یا ناآگاه باشد که چنین غفلت و ناآگاهی جای تعجب دارد: «عمیت عین لا تراك»<sup>۱</sup>؛ زیرا در این فضا نمی‌شود حتی دوری از خدا را تصور کرد. بنده با حق تعالی است که در تنفس است و حق نفس عالم هستی است.

باید توجه داشت این که می‌گوییم هدایت حق تعالی ایصالی است، نه به این معناست که خداوند هدایت‌ارایی و بیانی ندارد که هدایت فرستاده‌ی او و قرآن کریم‌ارایی است و نه به این معناست که هدایت رسول و دیگر پدیده‌ها به تمامی‌ارایی است و ایصالی نیست و در مواردی که ایصال حق تعالی با آن همراه است، پدیده‌ها نیز می‌توانند نقش هدایت ایصالی را در خود داشته باشند و حق تعالی هم بی‌واسطه و هم به واسطه‌ی پدیده‌ها هدایت ایصالی دارد. به تعبیر دیگر، هدایت ایصالی هم جنبه‌ی حقی دارد و هم جنبه‌ی خلقی و از هر دو چهره محقق می‌شود. بنابراین متن زیر که هدایت غیر حق تعالی را صرف راهنمایی

۱. فرازی از دعای عرفه.

می‌گیرد و هدایت ایصالی را از پدیده‌ها می‌ستاند دچار انحراف است:

«ثُمَّ إِنَّ الْهُدَايَةَ إِيمَانًا مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، أَوْ مِنْ رَسُولِهِ وَ مِنْ كِتَابِهِ: فَالْهُدَايَةُ مِنْ اللَّهِ: هُوَ الْإِيصَالُ إِلَى الْمَطْلُوبِ وَ تَحَقُّقُ الْوَاقِعِيَّةِ، فَانَّ إِرَادَتَهُ لَا تَنْفَكُ عَنِ الْمَرَادِ، وَلَا يَمْنَعُهُ مَانِعٌ وَلَا يَرُدُّهُ رَادٌّ. وَأَمَّا الْهُدَايَةُ مِنْ رَسُولِهِ وَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَ مِنْ كِتَابِهِ: فَهُوَ بِمَعْنَى الدَّلَالَةِ إِلَى الْمَرَادِ وَ بَيَانِ الطَّرِيقِ إِلَى الْمَطْلُوبِ؛ سِوَاءِ حَصَلِ الْمَطْلُوبِ أَمْ لَا، فَانَّ إِرَادَتَهُمْ فِي نَفْسِهَا غَيْرُ نَافِذَةٌ وَلَا تُؤَثِّرُ إِلَّا إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. فَظَهَرَ أَنَّ الْهُدَايَةَ بِمَعْنَى الدَّلَالَةِ وَ بَيَانِ طَرِيقِ الرُّشْدِ فِي جَمِيعِ الْمَوَارِدِ، إِلَّا أَنَّ ضَمِيمَةَ إِرَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَيْ مَوْرِدٍ يُوجِبُ قَاطِعِيَّةً وَ إِيصَالًا إِلَى الْمَطْلُوبِ»<sup>۱</sup>.

### هدایت حکمی

هدایت خلقی به شکل هدایت حکمی نیز وجود دارد. در هدایت حکمی، خداوند به پدیده‌ای حکم می‌دهد. خداوند در تمامی پدیده‌ها اعم از شایسته و ناشایست، حکمی قرار داده است که مأمور به انجام آن می‌باشند و در این فراز، بنده از خداوند می‌خواهد حکم وی را به او بدهد. بنده‌ای که حکم خود را بشناسد، سرگردان و حیران نمی‌شود و مسیر ثابت خود را می‌یابد و به بی‌راهه‌ها نمی‌رود و اتلاف عمر و انرژی ندارد. هدایت حکمی در چهره‌ی نفسی صراط، سبیل و طریق است که خود را نشان می‌دهد اگر مورد شناسایی قرار گیرد و نسبت به آن اهمال

۱. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص: ۲۷۱ - ۲۷۲.

نشود و در آن صورت، فرد وقت و سرمایه‌ی خود را در اموری که به او ارتباطی ندارد هزینه نمی‌کند و تنها به انجام حکم خود رو می‌آورد. برای نمونه، کتاب‌هایی نمی‌خواند که در مسیر انجام حکم او کارایی ندارد و در درس اساتیدی شرکت نمی‌کند که جز اتلاف عمر و ایجاد مانع برای عملی ساختن حکم خود، خاصیتی ندارد. شناخت حکم در مسیر شناخت اسم رب است که در جلد پیشین از آن سخن گفتیم. در روایت است «رحم الله امرء عرف قدره»<sup>۱</sup>؛ مراد از قدر و اندازه همان اسم رب و حکم است. البته در ناسوت، می‌شود حکم‌ها را تغییر داد و آن را تبدیل نمود و تا آدمی در ناسوت است می‌تواند خود را به بهترین‌ها وصول دهد. تغییر حکم در ناسوت را باید از تغییر ژنتیک انسان شروع نمود. می‌شود در ژن‌های نطفه‌ای که قرار است منعقد شود دخالت و تصرف کرد و از آن بهترین استعداد را برای پیمودن مقامات معنوی و بر شدن به عوالم ربوبی ساخت و با دست بردن در ساختار ژنتیکی انسان‌ها، مشکلات نطفه و لقمه را از آنان گرفت. علم در آینده‌ی نزدیک این قدرت را می‌یابد که انسان‌ها را با توان‌های متفاوت از بهشتی تا جحیمی و از نابغه تا عادی و نیز متناسب با فضاها‌ی مختلف بیابانی، دریایی، کوهپایه‌ای، قله‌های بلند تا فضای بالای جو و بالاتر از اتمسفر شبیه‌سازی کند.

### هدایت اضلالی

هدایت حق راهنمایی وصول دهنده و ایصالی به حقیقت است؛ اعم

۱. علی بن محمد لیثی واسطی، عیون الحکم والمواعظ، ص ۲۶۱.

از آن که خیر باشد یا شر و راهنما امری تکوینی باشد یا تشریحی.

هدایت ایصالی ذاتی حق تعالی یا صبغهی اولی دارد و یا ثانوی. این هدایت ذاتی است نه عرضی؛ زیرا حق تعالی صفت عرضی ندارد و تمامی صفات او ذاتی است. صفات ذاتی خداوند یا جمالی است که اولی است و عمل بنده در آن نقشی ندارد و بدون لحاظ آن برای حق تعالی ثابت است یا جلالی است که ثانوی و بازخورد عمل پدیده است. جلال پروردگار به صورت کلی متفرع بر کردار پدیده‌هاست. هدایت خداوند نیز یا ذاتی اولی است و یا ذاتی ثانوی؛ به این معنا که بنده‌ای در این دنیا به اقتضای اختیاری که دارد گزینش‌های ناصواب، خطا و ظالمانه دارد و خداوند بر اساس هدایت اضلالی خود، او را مکافات می‌کند و بر اساس عملکردی که دارد بر قلب او ختم می‌نهد تا هدایت نپذیرد و به دوزخ هدایت شود. این هدایت ذاتی ثانوی خداوند به شر و نعمت است که متفرع بر عمل است؛ برخلاف هدایت ذاتی اولی که از الطاف الهی و منن او بر بنده ظاهر می‌شود. تفاوت هدایت با عدالت از همین جا دانسته می‌شود؛ زیرا عدالت دو لحاظ اولی و ثانوی ندارد. بله، خداوند با تمامی اسمای خود کارپردازی دارد و این مطلب درست است که موضوع سخن نیست.

در قرآن کریم هر جا از اضلال الهی سخن گفته شده، پیش از آن از عمل بدی متناسب با آن یاد گردیده است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ. كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾<sup>۱</sup>.

۱. حج / ۳ - ۴.

باید توجه داشت آیاتی که صاحب التحقیق در ابتدای کلام خود می‌آورد مربوط به هدایت ذاتی اولی است که عمل بنده در آن دخالتی ندارد و سخن ما بر هدایت ذاتی ثانوی است که متفرع بر عمل بنده است و میان این دو مقام باید دقت داشت تا خلط نکرد؛ چنانچه آیاتی که وی در ذیل کلام می‌آورد مربوط به موضوع بحث است.

خداوند به هدایت ذاتی اولی تمامی پدیده‌ها را راهنمایی و دستگیری می‌کند و بر اساس عملکرد پدیده‌ها، برخی از آنان را با هدایت ثانوی ذاتی به ضلالت و گمراهی می‌کشاند که کافران، فاسقان، اسراف‌کاران و دروغ‌گویان نمونه‌هایی از آن می‌باشند و ضلالت متفرع بر کفر، فسق، اسراف و دروغ آنان است.

لازم است دقت داشت اسمای جلالی که متفرع بر عملکرد پدیده‌ها کارپردازی دارد، مراد از عملکرد، تنها عمل فعلی خود آنان نیست و باید اقتضائاتی که در نهاد آنان تعبیه شده و نیز نقش وراثت، تغذیه، محیط و مربی را نیز با آن لحاظ کرد. گاه کسی به خاطر عمل سوء پدرش یا نطفه و لقمه‌ی وی گمراه می‌شود و تمام نیز مقتضای عدالت است؛ زیرا ناسوت عالم تدریج است و چنین نیست که نتیجه‌ی بسیاری از اعمال، به‌زودی خود را نشان بدهد و ناسوت این اقتضا را ندارد که بذر کاشته شده یک شبه به میوه بنشیند. تمامی اسمای جلالی هدایت به شر دارد. مکر الهی نمونه‌ای از آن است.

خداوند هم هدایت اولی دارد و هم هدایت ثانوی به معنای اضلال و گمراه کردن. هدایت اولی او متفرع بر چیزی نیست، ولی هدایت ثانوی او



متفرع بر گزینش‌ها و عملکردهای بندگان و اقتضائاتی است که دارند. این هدایت به حقیقت هدایت به شر است. شر هم امری وجودی است. هدایت اضلالی نیز ایصالی است و نه ارایه‌ای و بدون ایصال پروردگار کسی حتی به جهنم هم نمی‌تواند برسد. خداوند خود در هدایت ذاتی اولی دست تمامی پدیده‌ها را گرفته و آنان را به عشق و به لطف راه می‌برد و اگر به این عشق حق تعالی پاسخ ناشایستی دهد، خداوند او را از باب مرحمتی که دارد به مسیر دوزخ و عذاب می‌برد که چگونگی آن را در جلد دوم این تفسیر توضیح دادیم. بر این پایه، آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾<sup>۱</sup> در معنای حقیقی خود استعمال شده و مراد از آن، هدایت ذاتی ثانوی است، نه هدایت ذاتی اولی و گمراهان نیز اقتضای هدایت دارند، ولی اقتضای هدایت ثانوی نه اولی. بنابراین اطلاق کلام صاحب التحقیق که می‌گوید اصناف چهارگانه‌ی یاد شده اقتضای هدایت ندارند درست نیست، بلکه چنین اقتضایی است و ایصال دهنده‌ی آن نیز حق تعالی است. هدایت ثانوی حق تعالی و اضلال او نیز ایصالی است و این بدان معناست که خداوند هیچ‌گاه دست بنده‌ی خود را خواه شاکر باشد یا کفور و ناسپاس که قدر عشق او را نمی‌داند، رها نمی‌کند و همواره از هر پدیده‌ای به عشق دستگیری دارد. تمام پدیده‌های هستی نه تنها در دست پروردگار است که بر قلب اوست و او را در حالی که پیوسته مواظبت و نگاه‌داری می‌کند حرکت می‌دهد بدون آن که کسی را به کسی

۱. حج / ۳ - ۴.



واگذار کرده باشد و برای همین است که بازگست به پایین‌ترین پایین‌ها را به خود نسبت می‌دهد: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾<sup>۱</sup>.

اگر کسی بگوید گروه غضب‌شدگان و گمراهان هدایت اضلالی ندارند، نمی‌تواند برای این آیات، معنایی لازمی و مفهوم قایل شود؛ زیرا سالبه به انتفای موضوع است و هدایت منحصر به صراط مستقیم می‌گردد، ولی چنانچه بگوییم هدایت حق تعالی عمومیت دارد، راه برای اخذ مفهوم از این کریمه به دلیل وجود موضوع، باز است، و آن این که خداوند، مرا به راه غضب‌شدگان و گمراهان هدایت مفرما. چنین معنایی این زمینه را لازم دارد که راه این دو گروه، هدایت اضلالی و مغضوبی بپذیرد و می‌شود این گروه‌ها موضوع برای چنین هدایتی قرار گیرند؛ چنان‌که قرآن کریم در مورد هدایت عام می‌فرماید: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾<sup>۲</sup>. خداوند اقتضای کفران به آدمی داده و همین امر همان هدایت اضلالی خداوند است. هدایت اضلالی و اعطای اقتضا امری وجودی و ایجاد و غایت نخستین است که با اراده‌ی آدمی شکل می‌گیرد. هم‌چنین هدایت اضلالی با مفاد «لا حول ولا قوة الا بالله» سازگار است و خداوند اقتضای بدی‌ها و شرور را داده و مبادرت به آن با اختیار آدمی و فعل اوست؛ در حالی که هیچ فعل و فاعلی از حیطه‌ی قدرت پروردگار خارج نیست و تمامی کردار با احاطه‌ی حق شکل می‌پذیرد ولی این احاطه در آدمی هیأت اراده و اختیار برای مبادرت به یکی از دو طرف اقتضات به خود می‌گیرد و این

۱. تین / ۵.

۲. انسان / ۳.

اقتضا به مدد وراثت، تغذیه، تربیت و عوامل فراوان دیگری یا به خیرات رو می آورد و یا به آفات گرایش پیدا می کند. البته علم، قدرت مالی و بدنی نیز مؤثر است و بسیاری از بدی ها به دلیل ناآگاهی به سیستم تحقق آن یا نبود امکانات لازم مادی شکل نمی گیرد، ولی هر بدی که پدید می آید از علم و قدرت حق تعالی خارج نیست و هر بدی به اضلال اقتضایی پروردگار انجام می پذیرد. در جانب خیرها نیز هدایت به اقتضاست و اراده ی فرد است که آن را به عمل می کشاند و برای همین است که ثواب و عقاب و بعثت انبیا معنا دارد و نیز باید طلب هدایت به صراط مستقیم از حق تعالی داشت؛ زیرا این خداوند است که همه را هدایت می کند، یکی را به صراط مستقیم و یکی را به راه غضب شدگان یا گمراهان؛ ولی به این صورت که اقتضاءات آن را فراهم می آورد. صراط غضب شدگان و گمراهان از نمونه ی صراط به شر است که در قرآن کریم نیز استعمال شده بود و چنین صراطی با اضافه کاربرد دارد نه به صورت مطلق. بر این پایه «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» با «اهْدِنَا» معنا می شود و «ولا تهدنا بصراط» در مفهوم آن اخذ می شود.

ضلالت تنزیل هدایت و بازخورد عمل بنده است که به صورت ثانوی شکل ضلالت به خود می گیرد. این بدان معناست که ضلالت بدون زمینه ی خلقی شکل نمی پذیرد؛ همان طور که غضب از ذیول رحمت و اسمای ذاتی ثانوی از توابع اسمای ذاتی اولی است. نه ضلالت و نه غضب هیچ یک عرضی نیست و هر دو متأثر از اسمای ذاتی ثانوی است؛ هر چند مترتب بر کردار آدمی است. هدایت اضلالی حق با هدایت



نخستین پدیده‌ها تفاوت دارد. حق تعالی در تمامی پدیده‌ها حضور دارد و هیچ کس بی‌خداوند، نمی‌تواند نه به ما لطف کند و نه به ما بغض کند. صاحب التحقیق در این جا کلامی دارد که نشان می‌دهد نتوانسته است هدایت اضلالی را به درستی تبیین و توجیه نماید. او می‌نویسد:

«ولا يخفى أن الله تعالى وأنبياءه وأولياءه لا يمكن في حقهم

الإضلال والدلالة إلى الشرِّ والفساد:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ﴾<sup>۱</sup>؛

﴿وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup>؛

﴿وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ﴾<sup>۳</sup>؛

﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾<sup>۴</sup>.

وَأَمَّا نِسْبَةُ الْإِضْلَالِ وَالشَّرِّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: فَإِنَّمَا هِيَ كُنْسِبَةُ الْعَذَابِ وَالتَّأْرِ إِلَيْهِ فِي الْقِيَامَةِ، وَكُنْسِبَةُ الْقِصَاصِ وَالْمَجَازَاتِ إِلَيْهِ فِي الدُّنْيَا، فَإِنَّ مَجَازَاتِ أَهْلِ الشَّرِّ وَالْخِلَافِ، وَأَخَذَ أَهْلَ الْعُدْوَانِ وَالطَّغْيَانِ: إِنَّمَا هُوَ عَيْنُ الْعَدَالَةِ وَالْحَقِّ، وَالتَّسَاهُلِ فِيهِ عَوْنٌ عَلَى الظُّلْمِ وَالْفِسَادِ، وَ تَضْيِيعٌ لِحَقُوقِ الْمَظْلُومِينَ.

﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۵</sup>؛

﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۶</sup>؛

۱. بقره / ۱۸۵.

۲. آل عمران / ۱۰۸.

۳. بقره / ۲۲۱.

۴. آل عمران / ۱۰۴.

۵. بقره / ۲۵۸.

۶. بقره / ۲۶۴.

﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾<sup>۱</sup>؛

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾<sup>۲</sup>.

فانّ الظالم والكافر والفاسق والمسرف الكذاب، ما داموا  
مباشرين بأعمالهم ولم يتوبوا عنها: فلا اقتضاء فيهم بقبول  
الهداية، ولا ينتج هدايتهم في هذه الحالة إلاّ عوناً لهم على  
الحقّ.

وی در پاسخ به این شبهه که چگونه می‌شود ضلالت به خداوند  
مستند گردد و آیا این امر ظلم در حق بندگان نیست، تنها به تنظیر و آوردن  
مشابه‌ای برای آن بسنده می‌کند و به عذاب آخرت و عدالت مثال  
می‌آورد؛ در حالی که عذاب آخرت و عدالت پی‌آمد رفتاری و کرداری  
بندگان است و نیز سخن بر این است که این ضلالت از ناحیه‌ی خداوند  
است که برای بنده عذاب آور است و چنین امری مصداق عدالت نیست،  
ولی در این جا مصادره به مطلوب اتفاق افتاده و ادعا به عنوان دلیل لحاظ  
شده است و گفته شده است ضلالت همانند عذاب آخرت و عدالت حق  
است و این خروج از موضع بحث و سخن گفتن از مطالبی بیگانه با بحث  
است. سخن بر سر فاعل اضلال است که خداوند است و این که آیا بر  
خداوند رواست که بنده‌ای را به گمراهی بکشاند. بر اساس آن چه ما گفتیم  
که ضلالت از ذیول هدایت و اقتضای کردار بنده و امری ثانوی است، این  
اشکال پاسخ داده می‌شود بدون آن که جای نقدی باقی بگذارد.

۱. مائده / ۱۰۸.

۲. غافر / ۲۸.

## هدایت اضلالی خلقی

هدایت اضلالی، یا حقی است - که ذکر آن گذشت - و یا خلقی. هدایت اضلالی از هر پدیده‌ای بر می‌آید. باید نسبت به اضلال خلقی هوشیار بود تا آسیب ندید. گاه پدیده‌ای به دعای خیر یکی از اجداد دور خود یا به کرده‌ی نیک او در هزاران سال پیش، مورد عنایت و هدایت قرار می‌گیرد و کسی نیز به سبب بدی همسایه‌ای که دارد و به تأثیر از او، گمراه می‌شود. تمامی پدیده‌ها به نوعی از هم متأثر می‌گردند و شبیه هم می‌شوند و به گونه‌ای نیز از هم متمایزند. گاه فردی در این سوی زمین است که دل‌نگران می‌شود؛ در حالی که عزیزی از او را در آن سوی زمین مورد ظلم قرار داده‌اند. کسی در آن نیمه‌ی تاریک زمین ناراحت می‌شود و کسی در نیمه‌ی روشنای زمین خوشی خود را از دست می‌دهد. تمامی پدیده‌ها از لقمه و نطفه و نفس‌ها تا اقتضاءات دیگر بر هم در جهت هدایت یا ضلالت کارآمد هستند. برای نمونه، شرکت در تشییع جنازه‌ی فردی که نسبت به نماز اهمال داشته و آن را به جا نمی‌آورده است یا هم‌سفره شدن با او فرد را نسبت به نماز خود اهمال‌گر می‌سازد و برای همین است که توصیه شده است بر جنازه‌ی وی حاضر نشوید یا با او بر یک سفره ننشینید. دیدن چهره‌ی فردی که پلیدی باطن دارد، باطن را دچار کدورت می‌سازد و برای همین است که توصیه به گفتن ذکر «سبحان الله» شده است تا زنگارهای حاصل از چنین دیدارهایی برطرف شود یا فساد آنان دامنگیر فرد نشود و همانند فیلتری که برای تصفیه‌ی هوا به کار



می‌رود، باطن آدمی را از آلودگی‌ها حفظ می‌کند. گاه بودن با فردی پلید یا همسایه شدن با او، نطفه‌ای را فاسد می‌سازد و فرزند حاصل از آن را به گمراهی و فساد می‌کشاند؛ با این که هم پدر و هم مادر هر دو درست‌کردار می‌باشند. زیر آسمان ناسوت پر است از هدایت‌ها و اضلال‌های ایصالی و ارایی. برای درمان ماندن از آسیب‌های هدایت اضلالی باید حرز داشت و زرهی آهنین به تن کرد. کسانی که در ذکر موکل دارند، موکل آنان امروز ذکری و فردا ذکری دیگر را به آنان تزریق می‌کند تا آنان را در امان بدارد. این چنین است که می‌گوییم تمامی پدیده‌های هستی بر دست هم بلند و شکوفا می‌شوند و تعبیرهایی که قرآن کریم در این زمینه دارد تمامی به زبان حقیقت است و مجازی در آن راه ندارد، ولی باید حقیقت را شناخت تا توهم خیالی بودن زبان قرآن کریم یا مجازی بودن آن را نداشت و دید که تمامی آیات قرآن کریم حقیقت را روشن و آشکار بیان داشته است.

### معناشناسی صراط

#### لفظ‌شناسی صراط

معناشناخت واژه‌ی «صراط» و واژه‌های همگن آن با ظرافت‌ها و تفاوت‌هایی معنایی که دارد بحث‌های دامنه‌داری دارد که تاکنون کتابی را نیافتیم که آن را به صورت تخصصی و عالمانه بیان داشته باشد. برخی «صراط» را تغییر یافته‌ی «سرط» دانسته‌اند. جناب راغب اصفهانی در این باب آورده است:

«السراط: الطريق المستسهل، أصله من سرط الطعام. فقيل

سراط: تصوّراً آنّه یبتلعه سالکه أو یبتلع سالکه، ألا تری آنّه  
قیل: قتل أرضاً عالمها، وقتلت أرض جاهلها»<sup>۱</sup>.

- السّراط: راه هموار است. اصل آن از این است: غذا را به راحتی  
بلعیدم. گفته شده راه هموار؛ به این تصوّر که راهرو آن را به سرعت  
در می‌نوردد یا راه، راهرو را در خود فرو می‌برد؛ چنان‌که گفته‌اند:

زمینی را آگاه به آن می‌کشد و زمینی مرد ناآگاه را می‌کشد.

مفردات راهی که «راست» و «مستقیم» باشد را صراط می‌شمرند:  
«صراط: الصراط الطریق المستقیم، قال: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي  
مُسْتَقِيمًا﴾<sup>۲</sup> و یقال له سراط. وقد تقدم.

جناب راغب دلیل این گفته را کریمه‌ی: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا﴾  
قرار می‌دهد؛ در حالی که ﴿مُسْتَقِيمًا﴾ وصف صراط نیست، بلکه وصف  
صراطی است که اضافه شده و به اعتبار مضاف الیه خود است که چنین  
وصفی برای آن آمده است. استقامت وصف ﴿صِرَاطِي﴾ است، نه صراط  
از آن جهت که صراط است و استقامت را به این اعتبار نمی‌شود جزو  
معنای صراط و داخل در ذات آن گرفت، بلکه وصف خارج لازم معنای  
آن است. اگر راست بودن داخل در معنای صراط باشد، باید تمامی  
صراط‌ها مستقیم باشد و نباید صراط وصف غیر مستقیم را برتابد.  
ما سه اصل از اصول دانش اشتقاق را می‌آوریم تا زمینه برای بررسی  
صحت یا سقم این ادعا که «صراط» از «سراط» مشتق شده است،  
روشن شود:

۱. مفردات غریب القرآن، ص ۲۳۰.

۲. انعام / ۱۵۳.



الف) در اشتقاق کبیر می‌گویند واژه‌هایی که در حروف با هم اشتراک و همگونی دارند، دارای قرب و اتحاد معنایی می‌باشند و هرچه همگونی حروف این واژه‌ها با هم بیش‌تر باشد، اتحاد معنایی آنان شدیدتر می‌گردد.



ب) تشابه حروف سبب تقارب معنا می‌شود. تشابه اشتراک حروف در تلفظ است که در نوشتن تفاوت دارند؛ مانند: «سین» و «صاد». این به سبب آن است که عقلا در وضع الفاظ، هوشمندانه، تناسب میان حروف و معانی را لحاظ می‌کردند.

ج) در وضع الفاظ، رعایت ساختار واژگان از لحاظ تفخیم، ترقیق، استعلاء و استفلاء می‌شود تا ناهنجاری در ادا نداشته باشد و نرم به زبان آید، نه سخت و دشوار و رعایت وزن کلمات می‌شود تا به سرعت از استعلاء به استفلاء، یا از ترقیق به تفخیم کشیده نشود و کلمه‌ی وضع شده نامأنوس و خسته‌کننده نگردد. قواعد اعلال و تضاعف برای حفظ این قاعده و ایجاد تألیف و مؤانست میان حروف است.

د) اصل در هر واژه‌ای آن است که وضع مستقل داشته باشد و از چیزی گرفته نشده و تبدیل نپذیرفته باشد، مگر آن که خلاف آن ثابت شود.

ه) وضع واژگان و اشتقاق و نیز ترکیب آن‌ها تمام قیاسی است و به هیچ وجه سماعی نیست. واضع بر اساس قاعده وضع می‌کند و سخن می‌گوید. حتی اعراب بادیه قیاس داشته و قاعده‌های اشتقاق را ناخودآگاه رعایت می‌کرده‌اند و نباید هیچ جامعه و مردمی را عوام دانست. البته گذشتگان چون پیش‌رو بوده‌اند نه پیش‌رفته، اشتباهاتی در وضع و

استعمال و نیز اهمال‌هایی دارند که باید آن را به دست آورد. ادبیات مبتنی بر قیاس است، ولی این امر سبب نشده است اهمال به آن وارد نشود. (و) در قرآن کریم هر تر و خشکی وجود دارد و واژگانی که در این کتاب آسمانی به کار نرفته است، واژگانی است که در فرهنگ قرآن کریم منحنی و مردود و غیرگوار است که به آن کلمات منحنی و ردیه گفته می‌شود.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌فرماید:

«والصراط: الطريق الواضح المتّسع، وسمّي بذلك لآنه يسرط

المارّة؛ أي: يبتلعها. والمستقيم: المستوي الذي لا اعوجاج

فيه. قال جرير:

أمير المؤمنين على صراط إذا اعوج الموارد مستقيم»<sup>۱</sup>.

جناب طبرسی رحمته الله صراط را راه روشن و گشاد می‌داند، ولی دلیلی نمی‌آورد که چرا آن را به این اوصاف می‌خواند. جناب علامه طباطبایی رحمته الله معنای صراط، سبیل و طریق را همسایه و قریب به هم می‌گیرد، ولی ظرافت‌های تفاوت آن‌ها را نمی‌آورد و ساده از آن می‌گذرد. این مانند آن می‌ماند که گفته شود «انسان»، «بشر» و «آدم» معنایی نزدیک به هم دارند بدون آن که ماده و معنای آن‌ها تحقیق و ریشه‌یابی شود:

«وأما الصراط فهو الطريق والسبيل قریب المعنى، وقد

وصف تعالى الصراط بالاستقامة، ثمّ بيّن أنّه الصراط الذي

يسلكه الذين أنعم الله تعالى عليهم، فالصراط الذي من شأنه

۱. علامه طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۶۵.

ذلك هو الذي سئل الهداية إليه، وهو بمعنى الغاية للعبادة؛ أي:  
 انّ العبد يستل ربّه ان تقع عبادته الخالصة في هذا الصراط»<sup>١</sup>.  
 جناب طبرسی در ذیل آیه، قرائت آن را چنین آورده است:  
 «قرء حمزة باشمام الصاد الزاي إلا العجلي. وبرواية خلاد،  
 وابن سعدان: يشم ههنا في الموضعين فقط. وقرء الكسائي  
 من طريق أبي حمدون باشمام السنين، ويعقوب من طريق  
 رويس بالسين. والباقون بالصاد.  
 الحجّة: الأصل في الصراط السنين؛ لأنّه مشتق من السرط.  
 ومسترط الطعام: ممرّه. ومنه قولهم سرطراط، والأصل سريط.  
 فمن قرء بالسين راعى الأصل. ومن قرء بالصاد فلما بين  
 الصاد والطاء من المؤاخاة بالاستعلاء والإطباق، ولكراهة أن  
 يتسقل بالسين، ثمّ يتصدّ بالطاء في السراط. وإذا كانوا قد  
 أبدلوا من السين الصاد مع القاف في صقب وصويق، ليجعلوها  
 في استعلاء القاف مع بعد القاف من السين، وقرب الطاء منها،  
 فأنّ يبدلوا منها الصاد مع الطاء أجدر، من حيث كان الصاد إلى  
 الطاء أقرب. ألا ترى أنّهما جميعاً من حروف طرف اللسان،  
 وأصول التنايا، وأنّ الطاء تدغم في الصاد. ومن قرء باشمام  
 الزاي فللمؤاخاة بين السين والطاء بحرف مجهور من مخرج  
 السين، وهو الزاي من غير إبطال الأصل»<sup>٢</sup>.

١. تفسير الميزان، ج ١، ص ٢٨.

٢. تفسير مجمع البيان، ج ١، ص ٦٥.

حمزه صراط را به مایل کردن آن به زاء خوانده است. غیر عجلی و به روایت خلاد و ابن سعدان در این جا تنها در دو موضع اشمام داده می‌شود. کسایی آن را از طریق ابوحمدون به مایل کردن آن به سین خوانده است. هم‌چنین یعقوب از طریق رویس به سین خوانده است و دیگران به صاد.

دلیل: اصل در صراط، سین است؛ زیرا صراط از سرط مشتق و گرفته شده است. راه مرور غذا مسرط گفته می‌شود و از همین باب است این گفته: سرطراط، اصل آن سربط بوده. کسی که آن را به سین خوانده اصل را رعایت کرده و کسی که آن را به صاد خوانده از آن رو که میان صاد و طاء همخوانی در استعلا و بالاروی و فراز آمدن (اطباق) است و به خاطر ناپسندی به زیر آمدن از سین و نزدیکی طاء به آن. توجه شود که تمامی این حروف از حروف حاشیه‌ی زبان و از اصول ثنایاست و این که طاء در سین ادغام می‌شود. کسی که آن را به اشمام زاء خوانده است به مناسبتی است که میان سین و طاء است به این که حرفی است که از مخرج سین آشکار می‌شود و آن زاء است بدون آن که اصل باطل شود.

آن‌چه در این گفته نادیده گرفته شده وضع اولی لغت است. اصل آن است که هیچ واژه‌ای از واژه‌ی دیگر مشتق نشده است و برای خلاف آن باید دلیل متقن آورد. عقلا در وضع واژه‌ی صراط قواعد معتبر در اشتقاق را رعایت کرده‌اند. هم‌چنین قرآن کریم واژه‌های مورد استعمال خود را از واژه‌های منحط و مردود نمی‌گیرد.

«سراط» از واژه‌های منحط است که در قرآن کریم هیچ اشتقاقی از آن به کار نرفته است. سراط به معنای بلعیدن و خوردن است. گفته شده به این اعتبار بر جاده اطلاق می‌شود که یا آدمی با درنوردیدن آن، جاده را می‌بلعد و یا جاده، راهرو خود را در شکم خویش فرو می‌برد و پنهان می‌سازد.

صراط همان‌طور که گفته شد واژه‌ای جامد و بسیط است که نه مشتق از چیزی است و نه چیزی از آن مشتق شده است. قرآن کریم کتابی گزارشی از استعمال واژگان نیست، بلکه کتابی علمی است که هر واژه‌ای را در موضوع صحیح خود به کار می‌برد. قرآن کریم نه از «سراط» استفاده کرده و نه از آنچه گفته می‌شود اشتقاق «صراط» است. تنها واژه‌ای که قرآن کریم به کار برده است «صراط» است که تنها بر حضرت امیرمؤمنان علیه السلام قابل انطباق است و اشتقاقی از آن نیست؛ همان‌طور که امیرمؤمنان علیه السلام تنها بر شخصیت آن حضرت اطلاق می‌شود. «سراط» نیز از واژگان منحط و ردی است که هیچ کاربردی در قرآن کریم ندارد.

جناب مرحوم صدرا در تفسیر خود صراط را بر دو شعبه‌ی صراط وجودی و صراط ایمانی و توحیدی قرار می‌دهد و می‌نویسد:

«والصراط قد علمت إنه صراطان: صراط الوجود، و صراط الایمان والتوحید. فالمشرك لا قدم له علی صراط التوحید، وله قدم علی صراط الوجود، والمعطل لا قدم له علی صراط الوجود ایضاً»<sup>۱</sup>.

- و صراط به تحقیق دانستی که دو صراط است: صراط وجود و صراط

۱. محمد بن ابراهیم شیرازی، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۲۲ - ۱۲۳.

ایمان و توحید. مشرک بر صراط توحید گامی ندارد و او بر صراط

وجود است و تعطیل نیز بر صراط وجود جای پایی ندارد.

تقسیم یاد شده با هم تداخل دارد و نمی‌تواند برای یک‌دیگر تقسیم قرار گیرد؛ زیرا صراط ایمانی و توحیدی از صراط وجودی جدا و بیرون از آن نیست. هم‌چنین اگر گفته شود ایمان و توحید وصف و کمال وجود است و غیر از اصل وجود است، می‌گوییم خصیصه‌ی صراط آن است که مربوط به کمال وجود است و نمی‌شود اصل وجود را صراط قرار داد، ولی اصل وجود سبیل قرار می‌گیرد؛ چنان‌چه وی مشرک را بر صراط وجود می‌داند، در حالی که درست آن است که وی بر سبیل وجود قرار داده شود. هم‌چنین او از موجودات معطل سخن گفته است؛ در حالی که خداوند پدیده‌ای را معطل نیافریده و صاحب راه در راه است و هیچ‌کس را در راه نمی‌گذارد تا معطل بماند و تعطیل شود و این واژه سالبه به انتغای موضوع است.

جناب صدرا در جای دیگر می‌نویسد:

«قد جاء فی الخبر ایضاً: إنّ الصراط یظهر یوم القیامة منه للأبصار علی قدر نور المارّین علیه، فیکون دقیقاً فی حقّ بعض وعریضاً فی حقّ آخرین. یصدّق هذا الخبر قوله تعالی: ﴿نُورُهُمْ یَسْعَى بَیْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾<sup>۱</sup>، والسعی مشی وما تمّ طریق إلى الله إلا الصراط. وإنما قال: ﴿بِأَيْمَانِهِمْ﴾؛ لأنّ المؤمن فی الآخرة لا شمال له، كما أنّ الکافر لا یمین له. هذا بعض أحوالک»<sup>۲</sup>.

۱. تحریم / ۸.

۲. پیشین، ص ۱۲۳.

- هم‌چنین در روایت آمده است: چنین است که روز قیامت، از صراط به اندازه‌ی نوری که عبورکنندگان دارند برای چشم‌ها آشکار می‌شود. صراط برای بعضی نازک و برای برخی پهن است. این روایت را آیه‌ی شریفه تصدیق می‌کند: ﴿نورشان پیشاپیش و در جانب راستشان می‌رود﴾. سعی همان مشی و رفتن است و در آن جا راهی به سوی خداوند نیست جز صراط. و همانا فرمود: (در جانب راستشان)؛ زیرا مؤمن در آخرت، جانب چپ ندارد؛ همان‌طور که کافر، برای او جانب راستی نیست. این برخی از حالت‌های توست.

ملاصدرا مدعی است صراط در روز قیامت برای مردمان به اندازه‌ی نور هر کسی هویدا، آشکار و قابل رؤیت می‌شود. ما گفتیم صراط از گسترده‌ترین پدیده‌های هستی است. هم تمامی قیامت و هم تمامی پدیده‌های هستی صراط است که همه بر دست هم باز می‌شوند و همین صراط است که در قیامت آشکار می‌گردد. هم‌چنین صراط نازکی و عریضی ندارد و این از اوصاف سبیل است که نباید برای صراطی‌های آید.

تمامی پدیده‌های هستی به صورت تنزیلی و نزولی در سیر است و چیزی از بالا به پایین پرت نمی‌شود یا دچار وقفه یا صدفه یا طرفه نمی‌گردد و همه چیز سیر خاص خود را پیدا می‌کند و به پایین می‌آید. تمامی عالم هستی و پدیده‌های آن باز می‌شود. حتی اسما و صفات خداوند نیز باز می‌شود. عالم جبروت، ملکوت، عالم علیین تا عالم سجین همه در هم و از هم باز می‌شود.



صراط امری ویژه‌ی آخرت نیست و ظهوری تنزیلی در عالم هستی است که اظهار و آشکاری آن در قیامت بیش‌تر است؛ زیرا ادراک‌ها در قیامت تیزتر و بیش‌تر می‌شود؛ چنان‌چه حتی زمین آن مقام وحی پیدا می‌کند: ﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا. بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾<sup>۱</sup>. حال زمین که چنین است مقام اظهار و انکشاف برای مؤمنان چگونه خواهد بود! صراط در همین دنیا هم ظاهر و آشکار است و باید چشم داشت تا آن را دید؛ به ویژه آن که آشکاری صراط در دنیاست که خاصیت دارد و منشأ اثر و استفاده است. انسان می‌تواند خود را در همین دنیا بشناسد که بر صراط است یا خیر؛ زیرا برای آن ملاک و میزان وجود دارد مگر آن که بخواهد خود را سوفسطایی بنماید.

جناب صدرا صراط را طریق منحصر به خداوند می‌داند؛ در حالی که چنین نیست و سبیل و طریقی که به خداوند برسد نیز وجود دارد، ولی این سبیل و طریق بر صراط مستقیم باز می‌شود و از آن منشعب می‌گردد. ما خواهیم گفت صراط، سبیل و طریق تمامی پدیده‌های هستی و هستی است که از هر یک می‌شود به حق تعالی رسید. مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان، صراط را دین با تمامی گزاره‌هایی که دارد اعم از کتاب خدا و حضرات معصومین علیهم‌السلام قرار می‌دهد و می‌نویسد:

«وقيل في معنى الصراط المستقيم وجوه:

أحدها: إنه كتاب الله، وهو المروي عن النبي صلى الله عليه وآله، وعن

علي عليه السلام، وابن مسعود.



وثانيتها: إنه الاسلام، وهو المروي عن جابر، وابن عباس.  
وثالثها: إنه دين الله الذي لا يقبل من العباد غيره، عن محمد بن  
الحنفية.

والرابع: إنه النبي ﷺ والأئمة القائمون مقامه، وهو المروي في  
أخبارنا.

والأولى حمل الآية على العموم حتى يدخل جميع ذلك فيه،  
لأن الصراط المستقيم هو الدين الذي أمر الله به، من التوحيد  
والعدل وولاية من أوجب الله طاعته<sup>۱</sup>.

تمامی پدیده‌های هستی و هستی روی هم باز می‌شود و هیچ خط  
قرمزی که عبور را ممنوع کرده باشد برای هیچ پدیده‌ای نیست. همان‌طور  
که پدر برای فرزند صراط است و فرزند بدون مدد پدر شکوفا نمی‌شود،  
پیامبر صراط برای امت خود است و هیچ امتی بدون پیامبر باز نمی‌شود و  
به حرکت در نمی‌آید. تمامی پدیده‌های هستی روی دست پروردگار باز  
می‌شود و تمامی در حال توسعه و گسترش بر این صراط حقی است.

### مسیرشناسی از نظرگاه قرآن کریم

برای دریافت معنای «صراط» و دو واژه‌ی همگن آن «سبیل» و «طریق»  
به بهترین و مطمئن‌ترین منبع شناخت لغت مراجعه می‌کنیم که همان قرآن  
کریم است.

قرآن کریم واژه‌ی سبیل را در ۱۷۶ مورد، واژه‌ی صراط را در ۴۵ مورد  
و کلمه‌ی «طریق» را در نه مورد به کار برده است. این بدان معناست که

۱. علامه طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۶۶.

شمول معنایی سبیل گسترده‌تر از صراط است و صراط شمول معنایی فراخ‌تری نسبت به طریق دارد و سبیل مانند کوچه‌ها، صراط مانند خیابان‌ها و طریق مانند بزرگراه‌هاست.

صراط واژه‌ای جامد است که هیچ‌گونه اشتقاقی ندارد و صرف‌ناپذیر است و همان‌طور که گفتیم در قرآن کریم به شکل مفرد استعمال شده و تشبیه و جمع ندارد.

کلمه‌ای که اشتقاق‌پذیر باشد خصوصیات ماده در مشتقات از دست نمی‌رود و خصوصیات این ماده در «سراط» نیست تا تبدیل از آن باشد. سه عنوان «سبیل» و «صراط» و «طریق» در قرآن کریم با دقیق‌ترین ویژگی‌ها و هر یک با صبغه‌ی خاصی به کار رفته است. کشف ظرافت‌های کاربردی این سه واژه آسان نیست و دقت بر پیچیدگی‌های آن را لازم دارد و مسامحه و اهمال در این امر، معرکه‌ی مناظرات و بحث‌ها را پدید آورده است. نزاع‌هایی که با بهره‌گیری از محضر قرآن کریم رفع می‌شود.

### سبیل

سبیل به راهی لیز و لغزنده گفته می‌شود که خطر سقوط در هر جای آن وجود دارد. سبیل راهی پر خطر است که رونده احساس امنیت و آرامش در آن ندارد و پیچ‌های خطرناک، دره‌های عمیق، شیب‌های تند و رهگذرانی که راه نمی‌دانند و آفت‌ها و آسیب‌های فراوان خورده‌اند در آن است.

«سبیل» کاربردی عام در قرآن کریم دارد و هم به راه حق و هم به راه غیر حق اطلاق می‌شود؛ مانند: «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ

كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا<sup>۱</sup>.

سبیل، افزون بر مفرد، به گونه‌ی جمع نیز کاربرد فراوانی دارد: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ<sup>۲</sup>﴾.

اطلاق جمع آن هم برای راه‌های حق و هم برای راه‌های باطل و غیر حق آمده است: ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ<sup>۳</sup>﴾.

اگر به قرآن کریم مراجعه شود می‌شود موارد استعمال سبیل را در ۲۷ بسته‌ی متفاوت دید. چنین کثرت و تنوعی بر نفوذستیزی و گذرناپذیری سبیل حکایت دارد. این بسته‌ها عبارت است از:

﴿السَّبِيلِ<sup>۴</sup>﴾.

﴿سَبِيلُ<sup>۵</sup>﴾.

﴿سِوَاءِ السَّبِيلِ<sup>۶</sup>﴾.

﴿وَأَيْنَ السَّبِيلِ<sup>۷</sup>﴾.

۱. نساء / ۷۶.

۲. انعام / ۱۵۳.

۳. مائده / ۱۶.

۴. نساء / ۱۴۴.

۵. آل عمران / ۷۵.

۶. بقره / ۱۰۸.

۷. بقره / ۱۷۷.

۱. ﴿قَصْدُ السَّبِيلِ﴾
۲. ﴿سَبِيلِ اللَّهِ﴾
۳. ﴿سَبِيلِي﴾
۴. ﴿سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ﴾
۵. ﴿سَبِيلِهِ﴾
۶. ﴿سَبِيلِ الْمُجْرِمِينَ﴾
۷. ﴿سَبِيلِ الْمَفْسِدِينَ﴾
۸. ﴿سَبِيلِ الرُّشْدِ﴾
۹. ﴿سَبِيلِ الْعَيِّ﴾
۱۰. ﴿سَبِيلِ الطَّاغُوتِ﴾
۱۱. ﴿سَبِيلَهُمْ﴾
۱۲. ﴿سَبِيلِكَ﴾

۱. نحل / ۹.
۲. بقرہ / ۱۵۶.
۳. آل عمران / ۱۷۵.
۴. نساء / ۱۱۵.
۵. مائدہ / ۳۵.
۶. انعام / ۵۵.
۷. اعراف / ۱۴۲.
۸. اعراف / ۱۴۶.
۹. اعراف / ۱۴۷.
۱۰. نساء / ۷۶.
۱۱. توبہ / ۵.
۱۲. یونس / ۸۸.

﴿سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>.

﴿لِسَبِيلٍ﴾<sup>۲</sup>.

﴿سَبِيلِ رَبِّكَ﴾<sup>۳</sup>.

﴿سَبِيلِنَا﴾<sup>۴</sup>.

﴿سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ﴾<sup>۵</sup>.

﴿سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾<sup>۶</sup>.

﴿ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرُهُ﴾<sup>۷</sup>.

﴿سُبُلَ السَّلَامِ﴾<sup>۸</sup>.

﴿السُّبُلِ﴾<sup>۹</sup>.

﴿سُبُلِنَا﴾<sup>۱۰</sup>.

﴿سُبُلَ رَبِّكَ﴾<sup>۱۱</sup>.

تنوع و کثرت موارد سبیل می‌رساند جمع کردن آن و رفتن بر آن به‌گونه‌ای که رونده به مقصد درست و مرکز آن نفوذ داشته باشد بسیار

۱. یونس / ۸۹.

۲. حجر / ۷۶.

۳. نحل / ۱۲۵.

۴. عنکبوت / ۱۲.

۵. لقمان / ۱۵.

۶. غافر / ۲۹.

۷. عبس / ۲۰.

۸. مائده / ۱۶.

۹. انعام / ۱۵۳.

۱۰. ابراهیم / ۱۲.

۱۱. نحل / ۶۹.

سخت است. رونده باید در اقدام خیر خود چنان جانب احتیاط را داشته باشد که در کنار آن چندین شرزاده نشود. برای نمونه، انجام کار خیر سبب غرور نشود.

سبیل راهی است که تقاطع‌ها و ورودی‌ها و خروجی‌های فراوانی دارد و همین امر انحراف و اشتباه در مسیر را سبب می‌شود به گونه‌ای که کسی راه اصلی را از دست ندهد و خود را به مرکز و قصد برساند بسیار سخت و دشوار است و لغزش و لیزش هم در ابتدا و هم در میانه و هم در پایانه‌های آن و در هر جای آن امکان دارد.

افرادی که بر سبیل حرکت می‌کنند، خودنگه‌داری آنان بسیار سخت است و مخاطرات فراوانی پیش رو دارند. این محبان هستند که سیر سبیلی دارند و اولیای محبوبی حق تعالی بر صراط و به صورت انعامی سیر داده می‌شوند. سیر عمومی جامعه و مردم در صورتی که صراطی گردد و متولیان امور آنان را بر سبیل‌ها ورود ندهند سلامت و سعادت خود را به آسانی به دست می‌آورد، ولی اگر متولیان امور دینی و تبلیغی تخصص لازم را نداشته باشند و به جای ترویج صراط به سبیل‌ها پردازند، مشقت و رنج مضاعف است که بر دوش افراد جامعه می‌گذارند و دین‌داری چنان سخت می‌شود که به دین‌گریزی می‌انجامد و برخی به راحتی مرتکب گناہانی می‌شوند که گذشتگان به ندرت چنان گناہانی می‌آوردند. نحوه‌ی برخی از قتل‌هایی که اتفاق می‌افتد در این رابطه هشداردهنده است.

در میان بسته‌های بیست و هفت‌گانه‌ای که ذکر شد شمار ﴿سَبِيلُ

المُجْرِمِينَ<sup>۱</sup>، «سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»<sup>۲</sup>، «سَبِيلَ الْعَیِّ»<sup>۳</sup> و «سَبِيلَ الطَّاغُوتِ»<sup>۴</sup> اندک و به یک شماره است. این امر می‌رساند انسان‌های عادی و معمولی فساد و جرم مورد اهمتامی ندارند و تلاش کنندگان در جرم و فساد، اندک هستند.



سبیل هر چند کسی با استقامت در آن مسیر بپیماید مشکلات خود را دارد و حتی خیر آن نیز بدون گرفتاری نیست؛ چنان‌چه بررسی موارد کاربرد در قرآن کریم نشان می‌دهد یا با قتل همراه است یا جنگ یا ریاضت‌ها و زحمت‌هایی در ردیف آن که نمونه‌هایی از آن می‌آید:

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ﴾<sup>۵</sup>.

﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾<sup>۶</sup>

﴿قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ﴾<sup>۷</sup>

﴿وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾<sup>۸</sup>

﴿الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۹</sup>.

﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثِيونَ كَثِيرًا فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ



۱. انعام / ۵۵.

۲. اعراف / ۱۴۲.

۳. اعراف / ۱۴۷.

۴. نساء / ۷۶.

۵. بقره / ۱۹۰.

۶. بقره / ۱۹۵.

۷. بقره / ۲۱۷.

۸. بقره / ۲۱۸.

۹. بقره / ۲۷۳.

اللَّهِ ۱.

هیچ‌گونه ملایمت، نرمی و راحتی در این موارد نیست و هر جا ﴿سَبِيلِ  
اللَّهِ﴾ آمده نوعی مشکل، گرفتاری، مصیبت، فلاکت و سختی با آن است و  
در هیچ موردی سکون، طمأنینه، آرامی و گشایش در آن دیده نمی‌شود و  
تمامی ورود و خروج‌های فراوان و رویش‌ها و ریزش‌هاست بدون کامیابی  
و راحتی؛ نتیجه و حاصل آنچه گفتیم این شد: ویژگی سبیل آن است که  
تشتت، تعدد، کثرت عنوان، زحمت و مخاطره دارد.

### طریق

«طریق» به خودی خود معنایی عام دارد و می‌شود به هر مقصدی  
برسد؛ چنان‌چه این اطلاق در آیه‌ی زیر وجود دارد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ۲﴾

بله، اگر ﴿لِيُهْدِيَهُمْ﴾ به عنوان قرینه در نظر گرفته شود تنها به طریق حق  
انصراف دارد.

﴿وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ

يَسًا ۳﴾

ویژگی‌های طریق را از این آیه می‌شود به دست آورد:

﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا ۴﴾

«طریق» به صورت جمع در قرآن کریم استعمال شده است:

۱. آل عمران / ۱۴۶.

۲. نساء / ۱۶۸.

۳. طه / ۷۷.

۴. جن / ۱۶.



﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ﴾<sup>۱</sup>.

طریق هم دارای تکثر و تعدد است؛ هرچند تمامی موارد کاربرد آن به نه مورد بیش تر نمی رسد. طریق اشتقاق دارد و شکل جمع آن در قرآن کریم استفاده شده است.



### صراط و تفاوت های واژگانی

سه عنوان «سبیل»، «طریق» و «صراط» همانند بشر، انسان و آدم است. آدم به جهت کمالی انسان اشاره دارد و بشر عنوانی گسترده است که به ظاهر او عنایت دارد و انسان به قدرت مأنوس شدن وی.

سبیل نیز مفهومی عام، متنوع و گسترده دارد و به راهی اطلاق می شود که تقاطع ها و ورودی ها و خروجی های فراوان دارد و روندگان آن فراوان و رسیدگان آن کم تر هستند و صراط به راهی گفته می شود که تقاطع کم تر می خورد و کم ترین روندگان را با بیش ترین سرعت دارد که فراوانی از آنان به مقصد وصول می یابند. صراط جاده ای است همواره که روندگان آن سرعت در عمل، تندی و تیزی دارند. طریق راهی باز و گسترده است که نوعی زیرساخت دارد و محتوای چندانی برای آن نیست و راه است نه جاده و روندگان آن ذهن های ساده اند که تندی و تیزی و سرعت در عمل ندارند.

صراط مسیر افراد بسیط، ولایی و محبوبی و تابعان آنهاست. سبیل مسیر افرادی است تغییرپذیر که با محبتی همراه می شوند و با شدت عملی، می گریزند و از این جهت باید ملاحظه ای آنان را داشت. آنان

۱. مؤمنون / ۱۷.

همان‌طور که به سرعت و زود جذب می‌شوند، به سرعت نیز کنار می‌گیرند.

صراط به خودی خود بسیط است و کثرتی در ذات خود ندارد و نمی‌شد برای آن جزوی آورد. برای همین است که وصف مستقیم را بسیار می‌پذیرد، ولی می‌شود آن را متعدد ساخت و نامستقیم‌هایی برای آن جعل کرد.

سبیل هم در جهت خیر کثرت دارد و هم در جهت شرّ. برای همین است که تنها سبیل الله شصت و سه مورد به کار رفته است. سبیل همانند صراط موقعیت خاص معنوی دارد، با این تفاوت که کثرت‌پذیر است، به خلاف وضع خاص معنوی صراط که منحصر است و وحدت دارد. پس صراط و سبیل اگر حقانی نباشد، تشتت خود را پیدا می‌کند.

سبیل و صراط دو راه متفاوت کیفی در میان پدیده‌های هستی است برای وصول به هستی؛ هرچند این دو راه از هم جدایی ندارند و سبیل در ذیل صراط و تابع آن است.

سبیل مسیر محبان و راه زحمت، چالش و ریاضت است. صراط مسیر محبوبان و تابعان آن‌ها و راه اهل راحت، نعمت و انعام است. در «صراط انعامی‌ها» نازِ برده و انعام داده شده را می‌کشند و تمامی شیرین است و داده‌های آن مبتنی بر زحمت و تلاش پیشین یا توقع انجام کار و تکلیفی نیست؛ هرچند صراط‌های دیگر رنج و محنت را دارد و هر جا ما از شیرینی صراط به صورت مطلق سخن گفته‌ایم، مراد صراط انعامی‌هاست، نه اصل صراط که غیر انعامی‌ها بر آن رفتن دارند.

نمونه‌هایی از اطلاق آن را دقت کنید:

الف) ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾<sup>۱</sup>.

هدایت یاد شده یک سویه است بدون آن که بنده در برابر آن تلاش و زحمتی داشته باشد، بلکه در آن فقط انعام است. البته در جای خود خواهیم گفت که روندگان صراط با انعامی‌ها تفاوت دارند.

ب) ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۲</sup>.

صراط راهی اثنایی است که خداوند هر که را بخواهد به آن راهنما می‌شود.

ج) ﴿إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾<sup>۳</sup>.

د) ﴿وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۴</sup>.

ه) ﴿وَإِذَا لَاتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا. وَاهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾<sup>۵</sup>.

در صراط اعتقاد و پیوند به حق تعالی و سیراز بالا به پایین است، ولی زحمت و تلاش همانند مقاتله و پیکار و دادن جان و مال در آن وجود ندارد.

سبیلی‌ها محبان هستند که باید با تحمل زحمت و ریاضت، خود را از پایین به بالا بکشند و این در و آن در بزند تا معبری به حق باز می‌کنند، ولی صراطی‌ها اگر وصف مستقیم را داشته باشند محبوبان هستند که به صورت گزینشی و انتخابی مورد موهبت و لطف خاص و بدون زحمت

۱. فاتحه / ۶ - ۷.

۲. بقره / ۲۱۳.

۳. آل عمران / ۵۱.

۴. آل عمران / ۱۰۱.

۵. نساء / ۶۷ - ۶۸.



قرار گرفته‌اند.

### سه راه همگن، سه فرد متفاوت

نکته‌ی مهمی که باید به آن توجه داشت این است که «صراط»، «سبیل» و «طریق» سه مسیر جدای از هم نیست، بلکه راهی است که به اعتبار افراد، تفاوت می‌یابند. طریقی‌ها انسان‌هایی هستند که جلا ندیده و شکوفا نشده‌اند و تنها با محتوایی ساده که فعلیتی ندارد حرکت می‌کنند. مستضعفان فکری و ملت‌های عقب مانده و عقب نگه داشته در طریق می‌باشند. سبیل افرادی دارد که کثرت، تعدد و تنوع وصف آنان است. صراطی‌ها یا مورد انعام قرار گرفته‌اند و مسیری زود رسنده را به راحتی می‌روند و یا از پیروان انعامی‌ها می‌باشند اگر بر صراط مستقیم باشند.

اما این که می‌گوییم سه مسیر یاد شده در حقیقت یک مسیر است، باید سنخ وحدت و چگونگی آن را مورد دقت قرار داد.

همه‌ی انسان‌ها مسیر **﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾**<sup>۱</sup> را می‌پیمایند و مسیر تمامی آن‌ها یکی است، ولی همین مسیر برای بسیاری طریق می‌شود و برای برخی سبیل و برای اندکی صراط و این سه، تعیینات وجودی ربوبی و ظهوری انسان‌هاست. هر انسانی بر روی خود راه می‌رود و باطن هر کسی مسیری است که او باید بپیماید و همین مسیر است که به یکی از گونه‌های سه گانه در می‌آید. هر انسانی بر مسیر تعیینی ظهوری عوالم خود از عالم علم تا به عین و از عین تا به عین می‌رود. مسیری که مدار اوست.

مداری که وراثت، زمان، مکان، محیط، مربیان و عوامل اعدادی دیگر به‌ویژه اختیارها و گزینش‌هایی که فرد در ناسوت برای خود رقم می‌زند در تحقق و تعیین آن نسبت به این که طریقی باشد یا سبیلی یا صراطی، نقش دارد و این یک حقیقت را سه نظام و سه سیستم متفاوت می‌بخشد. همانند خودروها که تمامی یک حقیقت واحد دارد و تنها برخی خصوصیات است که قدرت، سرعت و امنیت آن‌ها را گونه‌گون می‌سازد و هر یک را مدلی خاص می‌بخشد. با توجه به این موضوع است که برخی از گزاره‌های گفته شده در مورد این سه عنوان، سطحی و ساده‌انگارانه است. کسی در صراط قرار می‌گیرد که محبوبی و انعامی باشد و بسیط و وحدتی باشد و سبیلی کسی که به کثرت مبتلاست و محبی است و باید زندگی را با زحمت و ریاضت بگذراند و طریقی فردی عادی و معمولی است که ذهنی برای دریافت دقت‌ها و ظرافت‌های آفرینش ندارد و ساده‌وار زندگی می‌کند.

در میان مردمان هستند کسانی که با ناز و نعمت و بدون زحمت زندگی می‌کنند و هستند کسانی که خون دل‌ها می‌خورد تا لقمه نانی عادی را فراهم کند.

بودن بر طریق، سبیل و صراط ساختاری ژنتیکی و وراثتی نیز دارد. برای نمونه، شیعه شدن امری موهبتی است نه اکتسابی؛ چنان‌که در روایات آمده است:

«إبراهیم بن هاشم عن أبي عبد الله البرقي، عن خلف بن حماد، عن سعد الإسكاف، عن الأصمغ بن نباته أن أمير



المؤمنين عليه السلام صعد المنبر، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: يا أيها الناس إن شيعتنا خلقوا من طينة مخزونة قبل أن يخلق آدم بألفي سنة لا يشذ فيها شاذ، ولا يدخل فيها داخل، وإني لأعرفهم حين ما أنظر إليهم لأن رسول الله صلى الله عليه وآله لما نفل في عيني وأنا أرمد قال: أذهب عنه الحرّ والقرّ والبرد وبصره صديقه من عدوّه، فلم يصبني رمد بعد ولا حرّ ولا برد، وإني لأعرف صديقي من عدوّي.

فقال رجل من الملا فسلم ثم قال: والله يا أمير المؤمنين إني لأدين الله بولايتك، وإني لأحبك في السرّ كما أظهر في العلانية، فقال له علي عليه السلام: كذبت، فوالله ما أعرف اسمك في الأسماء، ولا وجهك في الوجوه، وإن طينتك لمن غير تلك الطينة. قال: فجلس الرجل قد فضحه الله وأظهر عليه. ثم قام آخر فقال: يا أمير المؤمنين، إني لأدين الله بولايتك وإني لأحبك في السرّ كما أحبك في العلانية، فقال له: صدقت، طينتك من تلك الطينة، وعلى ولايتنا أخذ ميثاقك، وإن روحك من أرواح المؤمنين، فاتخذ للفقير جلباباً، فوالذي نفسي بيده لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إن الفقر إلى محبينا أسرع من السيل من أعلى الوادي إلى أسفله<sup>١</sup>.

- اصبح پسر نباته گوید حضرت امیرمؤمنان عليه السلام بر فراز منبر رفتند و

خداوند را ستایش گفتند و بر او درود فرستادند و سپس فرمودند:  
 ای مردم، چنین است که شیعیان ما از گلی ذخیره شده پیش از  
 آفرینش آدم در دو هزار سال پیش آفریده است، حتی یک نفر جدا  
 نیفتاده و کسی بر آن داخل نشده است و چنین است که من آنان را  
 می‌شناسم هنگامی که به آنان نگاه اندازم؛ زیرا رسول خدا ﷺ  
 هنگامی که در چشم من آب دهان انداختند؛ در حالی که چشم درد  
 گرفته بودم، فرمودند: از آن گرما، سکون و سرما دور است و دوست را  
 از دشمن می‌شناسد، پس از آن نه دردی به آن رسید و نه گرمایی و  
 نه سرماییی و چنین است که دوستم را از دشمنم بازمی‌شناسم.  
 پس مردی از اشراف برخاست و سلام داد، سپس گفت: به خدا قسم،  
 ای امیرمؤمنان، چنین است که به ولایت تو بر دین خداوند هستم و  
 چنین است که تو را در باطن دوست دارم؛ همان‌طور که آن را در  
 ظاهر آشکار می‌سازم. پس حضرت علیؑ به او فرمود: دروغ  
 می‌گویی. به خدا قسم، نامت را در میان نام‌ها و چهره‌ات را در میان  
 رخ‌ها ندیدم و چنین است که گل تو از غیر آن گل است. اصبع گوید:  
 آن مرد نشست و خداوند او را رسوا کرده و بر او آشکار ساخته بود.  
 سپس مردی دیگر برخاست و عرض داشت: ای امیرمؤمنانؑ  
 چنین است که من بر ولایت و قرب به تو خداوند را پیروی دارم و  
 چنین است که تو را به حتم در باطن دوست دارم؛ همان‌طور که تو را  
 آشکارا دوست دارم. حضرت علیؑ به او فرمود: راست گفتی، گل تو از  
 آن گل است و بر ولایت ما از تو پیمان گرفته شده و روح تو از



روح‌های گروندگان است، پس برای فقر پوششی بگیر که به کسی که جانم در دست اوست سوگند، از رسول خدا ﷺ شنیدم: همانا فقر به سوی دوستداران ما شتابی بیش از سرعت سیل در سراسیمی دارد.

ولایت امری اکتسابی نیست، بلکه موهبتی است و برای همین است که ما در رساله‌ی توضیح المسائل، شرط داشتن ولایت چهارده معصوم علیهم‌السلام برای مجتهد را از شرایط اکتسابی ندانستیم، بلکه آن را از شرط‌های ذاتی برشمردیم.

### واژه‌شناسی استقامت

﴿الْمُسْتَقِيمَ﴾ از ماده‌ی «قوم» و از قام یقوم قیام، در برابر قعود است. تقابل آن نیز به نحو تخالف است و هم قیام و هم قعود یک کیفیت است. از آن جا که هستی و پدیده‌های آن اول و آخر ندارد، تضاد حقیقتی ندارد و غایت خلاف میان دو پدیده قابل تصور نیست و تمامی تعینات، ظهور یک حقیقت است که هیچ یک به بن بست نمی‌رسد و با آن که هر پدیده‌ای برای دوره‌ای خاص کارویژه‌ای دارد، مشترکات آن‌ها بی‌پایان است؛ به گونه‌ای که تفاوتی میان آن‌ها نیست و هر یک در دوره‌ای به تناسب علاقه‌ها و عملکردهای دنیوی خود مانند دیگری می‌شود که خواهان آن است.





## کیفی بودن استقامت

برخی از مفسران، «الْمُسْتَقِيمَ» را به معنای راست و خط مستوی به معنای میان دو نقطه گرفته‌اند و نگاه کمی گرایانه بر اساس طبیعیات قدیم به آن داشته‌اند که هم نگاه کمی و هم نگاه طبیعی قدیم به آن باطل است و باید به آن نگاه کیفی بر اساس حقایق هستی و پدیده‌های آن داشت.

توضیح این که آیا «الْمُسْتَقِيمَ» حرکتی عمودی است یا افقی و یا نه افقی و نه عمودی است، بلکه دورانی است و آیا حرکتی سطحی و ظاهری است یا باطنی و عمقی؟ باید توجه داشت راه‌های زمینی یارو به فراز است و به بالا می‌رود و یا نشیب دارد و به سمت پایین حرکت می‌کند و راست به معنای مستوی که هیچ فراز و فرودی بر ندارد بر سطح زمین که کروی است معنا ندارد؛ همان‌طور که دیگر حرکت‌های ناسوتی تمامی دورانی است و البته حرکت‌های ماورایی نیز تمامی دورانی و مانند حرکت فشنگ شلیک شده است که فراز و فرودهای پیوسته و مداوم دارد. قیام و قعود یک وصف کیفی است که خود قابل قسمت نیست، ولی لازم کمی پیدا می‌کند و بخش‌پذیر و قابل قسمت می‌شود و وصف عمودی یا افقی می‌گیرد، وگرنه قیام به خودی خود نه عمودی است و نه افقی و بعد از ظهور و پدیداری است که چنین وصف کمی‌گرایانه را به صورت متأخر و متفرع و عارضی، به خود می‌گیرد.

قیام کیفیت قوام و ایستادگی است و قوام زیرساخت قیام است و تا پدیده‌ای قوام نداشته باشد نمی‌تواند قیام داشته باشد.



## قیام مادی و معنوی

قیام و راست بودن و ایستایی یا مادی است و یا معنوی و یا خلقی است و یا حقی و یا خارجی است و یا باطنی؛ چنانچه حتی نماز هم دارای قیام است و نیاز به اقامه‌ی تمامی اجزای آن دارد و نیز عدالت و قسط و هم‌چنین روز قیامت محتوایی قیامی دارد؛ در حالی که تمامی لحاظ کیفی دارد و چنین نیست که قیام و ایستادگی وصف بدن آنان باشد. بدنی که به ادعای برخی به صورت مجازی به آنان نسبت داده شده است؛ در حالی که یکی از قاعده‌های تفسیری این است که مجاز به قرآن کریم راه ندارد. روح و فرشتگان نیز باید قیام داشته باشند و باید برسید که قیام روح و فرشتگان چگونه است؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ﴾<sup>۱</sup>، ﴿وَأَنْ تَقُومُوا لِلَّيْتَامَى بِالْقِسْطِ﴾<sup>۲</sup>، ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ﴾<sup>۳</sup> و ﴿وَأَقَامَ الصَّلَاةَ﴾<sup>۴</sup>.

اقامه وصف فاعلی است و نه تنها نماز بلکه شهادت و حدود، بلکه حق نیاز به اقامه دارد، بدون آن که لحاظ کمی‌گرایانه در آن اعتبار شده باشد. لحاظ مفعولی آن در باب تفعیل است و با این باب است که تعدی می‌پذیرد و مفعول می‌گیرد و شخصیت فعل در این جاست که وقوع پیدا می‌کند. تقویم به معنای ارزش‌گذاری امری کیفی است بدون آن که نگاه کمی در آن اعتبار شود؛ زیرا قیام در این جا به معنای رفع ابهام و اجمال و تعیین قیمت است.

۱. نبأ / ۳۸.

۲. نساء / ۱۲۷.

۳. روم / ۱۲.

۴. بقره / ۱۷۷.

## اشتقاقات «ق و م»

پازل و جورچین معنایی «قوم» بدون توجه به تمامی مشتقات آن و سیر معنایی واحدی که در تمامی اشتقاقات خود؛ به ویژه «قیوم» و «قیامت» دارد، کامل نمی‌شود و به دست نمی‌آید.



«استقامه» معنای طلب قیام و ایستایی در کاری را دارد. «قیام» در آن امری ارادی، طبیعی و عملیاتی است که ادامه و دوام را لازم دارد. اراده‌ای است برای ادامه‌ی ایستایی کار تا در ظهور و بطون پدیده‌ها خود را از دست ندهد و بر خویشتن خویش و سیر طبیعی خود از سر معرفت و آگاهی بماند و راه، به خودی خود، خویش را بنمایاند که باز امری کیفی است و سخن گفتن از خط مستوی در آن خطاست؛ همان‌طور که نمی‌شود از مقصد سخن راند و هر جایی هم ابتداست و هم مقصد است؛ یعنی به تعبیر عرفانی هم منزل است و هم مقام و اگر این لحاظ را نداشته باشیم، تمامی منازل منزل است و محل عبور و زمینه‌ای برای تبدیل و تبدل، و نمی‌شود در جایی مقام داشت و به صورت تثبیت شده در آن ماند؛ زیرا آفرینش ایستار ندارد و در جایی ثابت نمی‌گردد و کوچ آن را اگر اطراقی باشد، برای رفع خستگی است و باز باید به راه افتاد که هیچ پدیده‌ای را جایی برای ماندن نیست و به این اعتبار نمی‌شود مقامات عارفان داشت؛ مگر به لحاظ نسبیت حاکم بر آن که هر منزلی مقام است.

«مقام» که در عرفان از آن سخن می‌رود، لحاظ مکانی دارد و منزلی است که تثبیت شده است؛ برخلاف منزل که گذرا و ناپایدار است. «مقام»

که در مقامات حریری و همدانی آمده است لحاظ عنوانی است و هر دو نیز کیفی است.

### قیوم

در پایان بحث از اشتقاقات ماده‌ی «قوم»، به اسم مبارک «قیوم» می‌رسیم. ویژگی «الصَّراطِ الْمُسْتَقِیمِ» آن است که قیوم در آن است. این راه دارای قیوم است و خداوند با رونده در راه همگام و هم‌سخن می‌شود و با او همراه می‌گردد و دالی وار خود را به او می‌نمایاند و عطش و شوق او را برای پیمودن راه بیش‌تر و بیش‌تر می‌کند. ویژگی «الصَّراطِ الْمُسْتَقِیمِ» آن است که راه دارای معرفت است و با رونده همراه و هم‌سخن می‌شود و هر جا لازم باشد او را از خواب بیدار می‌کند و هر جا لازم است او را به خواب فرو می‌برد تا رونده را در پناه ارشاد، حفاظت و حراست خود درآورد و برای این کار هزاران فرشته را برای جزیی‌ترین کارها به خدمت می‌گیرد، بلکه حق تعالی خود به صورت مستقیم وارد می‌شود و رونده را به پناه خود می‌آورد و او را برای رفتن و چگونگی رفتن مورد خطاب قرار می‌دهد و درگوش دل او پیام صوتی می‌آورد و در این جاست که رونده‌ی این راه معنای «قیوم» را می‌یابد، بلکه به زیارت قیوم توفیق پیدا می‌کند و می‌یابد که قیوم بر راه ایستاده و صاحب راه در راه با اوست که با دست خویش دست او را گرفته و به گام خویش او را گام به گام پیش می‌برد؛ بدون آن که کسی را به غیر حتی به فرشتگان واگذار کرده باشد، ولی پیش از وصول به قیوم، بارها او را از لقمه تا نطفه و تا جنینی، طفولیت، نونهالی و نوباوگی و نوجوانی تا وقتی که تمامی هستی او را از وی می‌گیرند، بارها



و بارها با او دالی می‌کنند تا شوق وی را برانگیزانند و او را از اودیه‌ی بلاخیز حرکت می‌دهند تا آتش محبت را در او برانگیخته سازند و در پایان خون گرم و سرخ او را که به آتش عشق، حرارت گرفته است می‌ریزند تا بتواند به دیدار قیوم برسد و معرفت در این جاست و در این هنگامه است که بنده هر چیزی را زمین می‌نهد و چیزی برای خود بر نمی‌دارد.

### لحاظ معرفت در استقامت

وصول به قیوم یافت معرفت است و آیه‌ی شریفه‌ی ﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ درخواست طریق معرفت و شناسایی است. باید توجه داشت معرفت غیر از علم است. معرفت شناسایی ذات امور است و علم آگاهی به امور کلی و دانستن صفت است. معرفت شخصیت و تشخص است. علم جزو افعال قلوب و ناقصه است که با تعلق گرفتن به صفت، کامل می‌شود و به ذات تعلق نمی‌گیرد؛ برخلاف معرفت که فعل آن تام است و حقیقت شخصیت را بیان می‌دارد.

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام مصداق کامل ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ است؛ زیرا «فَلَا تَأْخُذُكَ السَّمَاءُ أَعْلَمُ مِنِّي بِطَرِيقِ الْأَرْضِ»<sup>۱</sup> فرموده‌اند و معرفت با نام و شخصیت نوری و با نورانیت و ولایت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام پیوند خورده و معیت یافته است و ﴿الْمُسْتَقِيمَ﴾ پیوند با «قیوم» است. قیوم صیغه‌ی مبالغه و از اسما و صفات الهی است. بنده وقتی از سیر ﴿فَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾<sup>۲</sup> و از سر آفافی و انفسی فراغت یافت، به سیر

۱. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۳۰.

۲. آل عمران / ۱۳۷.

در اسما و صفات الهی می‌رسد و در این‌جاست که به رؤیت صفات می‌رسد و از دیدن مظاهر فارغ می‌شود و تازه این‌جا شروع معرفت با سیر در تعینات صفاتی و عالم صفات است و «وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ»<sup>۱</sup> را می‌یابد. اودیه‌ی بلا و کتل‌ها برای اولیای خدا در این‌جاست تا حق را به چهره‌ی صفات رؤیت و زیارت کنند. زیارت آنان هم سماعی است و هم بصری و هم قلبی، بلکه به زیارت حسی حق در همه‌ی عوالم نزول و با همه‌ی مراتب تعین توفیق پیدا می‌کنند و مرتبه‌ی ظهورات و مظاهر برای آنان مرتبه‌ی اسما و صفات الهی می‌شود و این‌گونه است که اسما برای او قیام می‌یابند و تمامی صفات را ظهور حیّ که اول اسمای الهی است مشاهده می‌کنند. پدیداری و ظهور وفق حی و حیات است. حیات وقتی به کمال ثانی تبدیل شود قیوم می‌گردد و سپس به چهره‌ی یکی یکی اسمای الهی تعین می‌یابد. تمامی اسمای الهی به حیات ظهور پیدا می‌کند و ذکر «یا حی و یا قیوم» به چنین معنایی ناظر است. قرب اسمایی در عوالم بی‌نهایت اسما و صفات الهی با تعیناتی که دارد تمامی در «الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ» قرار دارد. تا بدین‌جا سیر در مرتبه‌ی مظهری است و بنده به چهره‌ی مظهری اسما و صفات نیز نایل می‌شود و خود عالم اسما شود و در این صورت قدرت بر موت پیدا می‌کند و به عالم موت و نزع وارد می‌شود که عالمی غیر از قیامت است.

## قیامت

بعد از عالم مرگ، ورود به عالم برزخ است و برزخ چه معرکه‌ای است؟! این عالم خود عوالمی دارد که قابل مقایسه با عوالم ناسوت نیست و بعد از آن «قیامت» است و قیامت در این جاست که قیام پیدا می‌کند. اگر کسی با «الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» وارد قیامت شود، نسبت به آن معرفت دارد، ولی آنان که با سبیل یا طریق، قدم به قیامت می‌گذارند با آن که در قیامت هستند خبر چندانی از آن ندارند و آگاهی‌های آنان از قیامت اندک می‌باشد. در میان اولیای حق، اندک می‌شود کسانی که قرب قیامت و قیام قیامت داشته باشند و سفر آخرت در دسترس آنان باشد.

## تبدیل بی‌پایان

«الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» صراط تبدیل است. آن هم تبدیل معرفتی. بنده در این مسیر قدرت می‌یابد تبدیل‌ها را ببیند و هم‌اکنون زلزله‌ی تبدیل‌پذیری پدیده‌ها را مشاهده کند: «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا»<sup>۱</sup> و هم‌اکنون به صورت فعلی، به حقیقت این آیات الهی می‌رسد: «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ. وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ. وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ. وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ. عَلِمْتَ نَفْسُ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ»<sup>۲</sup> و آن را محسوس خود ذوق می‌کند و آن‌گاه است که درک می‌کند هیچ‌به‌هم‌ریزی و برهم خوردن نظم و ساختار یا نابودی و تلاشی در عوالم و پدیده‌ها رخ نمی‌دهد، بلکه به نظم‌ی خاص، تمامی در حال تبدیل شدن و به تعبیری فلسفی، بر حالت «شدن» است؛ به گونه‌ای که در

۱. زلزال / ۱.

۲. انفطار / ۱ - ۵.

این نظام، نمی‌شود از هست و بودن سخن گفت، بلکه هر شأنی شأن دیگری را بر خود می‌پذیرد و در حال شدن به آن است. تمامی عوالم وصف تبدیل و تبدل را دارد.

در تمامی عوالم، وصف کیفی، حقیقی، وجودی، ربوبی و ظهوری قیوم است که تبدیل‌پذیری و تبدیل شدن را به پدیده‌ها می‌دهد و آن را بر این وصف، پایدار می‌دارد.

سیر تمامی پدیده‌ها و عوالم آن‌ها تبدیلی است و سیر مستقیم به معنای سیر تبدیل‌پذیر است. ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ به این معناست که خدایا مرا به تبدیل صحیح بی‌پایان برسان و دعوت به وجدان معرفت حقیقی است که امری کیفی و محتوایی است.

تبدیل‌ها همیشه درست نیست و گاه سبیلی یا طریقی است و می‌شود تبدیل معکوس غیر مستقیم ایجاد شود. تمامی تعینات و پدیده‌ها ظهور بعد از ظهور و نزول بعد از نزول یا صعود بعد از صعود است و مدام در حال تغییر و تبدیل و در شأنی است و مهم آن است که تبدیل به شکل درست انجام شود و این تبدیل صحیح تنها در صراط معرفت و مستقیم ممکن می‌گردد.

﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ دو وصف مهم «معرفت» و «تبدیل» را با خود دارد. تبدیلی که نظم طبیعی و پایدار دارد و خلاف، تخلف و طفره در آن جایی ندارد و چیزی بدون ریشه و زمینه‌ی لازم تبدیل نمی‌پذیرد و کریمه‌های ﴿لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>، ﴿لَا تَبْدِيلَ لِحَلْقِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> و ﴿مَا تَرَى فِي



خَلَقِ الرَّحْمَنُ مِنْ تَفَاوُتٍ ﴿٣﴾ بر آن حاکم است و این بدان معناست که هر پدیده‌ای سیر طبیعی خود را می‌پیماید و در سیر طبیعی آن‌ها تغییر و به هم‌ریزی رخ نمی‌دهد و به تعطیل کشیده نمی‌شود.

استقامت تمامی پدیده‌ها به قوام آن و قوامی که دارد به محتوای معرفتی و محتوای آن به تبدیلی است که دارد و تبدیل سیر ظهوری و طبیعی یک پدیده است که به بی‌نهایت در حال شدن است و برای شدن‌های یک پدیده لفظ در دست نیست؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾<sup>۴</sup>. این امر مجموعی برای هر یک از اجزای این مجموعه هم ثابت است؛ زیرا اوست که در هر آن در شأنی است: ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾<sup>۵</sup>.

به هر روی، صراط یاد شده امری محتوایی و کیفی است که محتوای آن معرفت است و پایان برای تبدیل‌پذیری آن نیست و به توان بی‌نهایت تغییر می‌یابد و به تحویل می‌رود و در هر آن پذیرای شأنی متناسب است؛ بدون آن که کم‌ترین به هم‌ریزی و نابودی پیش آید؛ همان‌طور که می‌فرماید: ﴿وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَضْعَفَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾<sup>۶</sup>. کسی که خویش و دنیای پیرامون خود را جامد، بسته و تکراری می‌بیند و مشاعری محدود دارد و

۲. روم / ۳۰.

۳. ملک / ۳.

۴. لقمان / ۲۷.

۵. رحمن / ۲۹.

۶. یونس / ۶۱.

غفلت بر او تنیده است، در ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ قرار ندارد. کسی در ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ است که قدرت تبدیل‌پذیری داشته باشد و بتواند هم دنیوی شود و هم در عوالم اخروی سیر کند و قیامت خویش را قائم ببیند و نیز سیر در اسما و صفات داشته باشد و خویش را در محضر اسمای الهی مشاهده کند و حتی به مقام بی اسم و رسم درآید. چنین کسی مصداق اتم ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ است.

### صراط بی‌انتها و بدون غایت

تا بدین جا گفتیم مستقیم وصف کمی نیست که بر اساس فاصله‌ی بین دو نقطه ترسیم شود، بلکه امری کیفی و محتوایی است و سیر طبیعی پدیده‌ها به صورت خاص و با دو وصف معرفت و قدرت تبدیل است. تبدیل‌پذیری اهل صراط سبب می‌شود در جایی به بن‌بست نرسد و مقصد برای آن طرح نگردد؛ زیرا راهی که ویژگی تبدیل‌پذیری به توان کلمات الهی را دارد، نمی‌شود پایانه داشته باشد و راهی است بی‌انتها؛ چنان‌که قرآن کریم نسبت به نهایت حرکت و پایان آن چیزی ندارد.

دقت بر آن‌چه گذشت راز پاسخ به پرسشی مهم را فاش می‌سازد و نیز مهندسی دقیق قرآن کریم را نشان می‌دهد و آن این است که اگر بر آیه‌ی شریفه‌ی ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ حصر توجه شود دانسته می‌گردد ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ و قرار گرفتن در این راه آغاز هدایت است، ولی فرجام این راه چیست و به کجا منتهی می‌شود، در آن بیان نشده است. کسی که در ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ قرار می‌گیرد تازه شروع حرکت اوست و باید با این راه

برود تا ببیند به کجا می‌رسد و وصول او تا به کجاست.

آیه‌ی شریفه وصول به طریق را درخواست دارد، ولی نتیجه‌ی حرکت در این راه و مقصد و غایت آن را بیان نمی‌کند و این بدان معناست که ذکر غایت یا اهمال شده است که باید دلیل و حکمت آن را به دست آورد و در این صورت، ورود به صراط پایان کار نیست، بلکه نقطه‌ی شروع حرکت برای وصول به مقصد است و یا خود وصول به صراط غایت است و رسیدن به آن پایان کار است و مهم در این راه بودن است و رسیدن به هدفی اعتبار ندارد و در راه بودن به اعتبار این که راه مورد نظر به مقصدی می‌انجامد خواسته نمی‌شود. آیا مقصد از دید روندگان پنهان است، یا مقصدی در این میان نیست و تمامی سیر هرچه پیش رود در راه است و به انجام نمی‌رسد؛ چرا که راه بی‌پایان است و برای آن نمی‌شود هدفی و مقصدی را در نظر گرفت؟ سوره‌ی حمد با این فراز تنها طریق را خواهان می‌شود و خبری از ذکر مقصد و پایان راه به میان نمی‌آورد؛ در حالی که خواستن وصول به مقصد نسبت به درخواست طریق کمال دارد و پرسش این جاست که چرا تنها به خواست طریق التفات شده و خواست مقصد و غایت چشم‌پوشی گردیده است؛ مگر آن که گفته شود این سیر را پایانی نیست و نمی‌شود برای آن پایانی در نظر گرفت. این مطلب وقتی اهمیت خود را نشان می‌دهد که دانسته شود سیر و حرکت در مسیری نیاز به انگیزه و علت دارد و علت غایی علت برای علت فاعلی و برانگیزاننده‌ی فرد برای حرکت است. پرسش ما این جاست که چرا خداوند از بنده نمی‌خواهد وصول به پایان راه و مقصد را از او بخواهد و چرا خواست



طریق و مسیر را پیش پای او می‌گذارد؛ در حالی که بنده نیاز به زندگی هدفمند دارد و باید فرجام خود را بشناسد تا آگاهانه در مسیر زندگی خود گام بردارد و چرا حرف آخر را در همان ابتدا بیان نمی‌دارد و آخر کار خواسته نمی‌شود و شروع آن اهتمام داده می‌شود؟ آیا بنده‌ی خردورز باید بداند راهی که امر شده است همراهی کند و بپیماید، او را به کجا می‌رساند یا باید این طریق را تعبدی و به صورت ناآگاهانه پیش رود؟ آیا «الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» راهی است که فرد را به سرزمینی که باید در آن بمیرد می‌برد یا به جایی دیگر مانند جنت فردوس یا بهشت سلام؟ پرسشی که پاسخ آن را به تفصیل آوردیم و گفتیم برای هیچ پدیده‌ای ایستار و حد یقف وجود ندارد، ولی برخی از عالمان دینی به‌ویژه فلسفی‌ان، نهایت سیر پدیده‌ها را سکون گرفته‌اند؛ به این معنا که پدیده‌ها با وصول به جوار حق، ساکن می‌شوند و به آرامش ابدی دست می‌یابند. چنین فرهنگی با فرهنگ قرآن کریم سازگار نیست؛ زیرا قرآن کریم ایستگاه نهایت و ایستار آخر در سیر پدیده‌ها قرار نمی‌دهد و قدرت تبدیل‌پذیری آن‌ها سبب می‌شود نتوان نهایتی برای آنان قرار داد و هر پدیده‌ای بر این صفت حق تعالی است:

«الأوّل بلا أوّل كان قبله، والآخر بلا آخر يكون بعده، الذي قصرت عن رؤيته أبصار الناظرين، وعجزت عن نعته أوهام الواصفين. ابتدع بقدرته الخلق ابتداءً، واخترعهم على مشيئته اختراعاً، ثمّ سلك بهم طريق إرادته، وبعثهم في سبيل محبته، لا يملكون تأخيراً عمّا قدمهم إليه، ولا يستطيعون

تقدماً إلى ما آخَرهم عنه»<sup>۱</sup>.

هستی و پدیده‌های آن آرام‌گاه ابدی و توقف‌گاه تعطیل‌پذیر ندارد؛ همان‌طور که شروعی برای هیچ پدیده‌ای قابل تصور نیست.

در میان دانشیان دینی، ملاصدراست که در تفسیر خود از پایان سیر گفته است و دیگران نوشته‌ای در خور اعتنا ندارند. ایشان در تفسیر خود نخست هدایت را همان‌گونه معنا کرده که مفردات راغب آورده است و نقد آن گذشت و در معنای صراط و نیز صراط مستقیم همان را گفته که شیخ طوسی در تبیان آورده است و مورد نقد و اشکال بود و سپس در ادامه می‌آورد:

«... فإذا دخل السوق الجنة ورأى ما فيه من الصور فأية صورة رآها واستحسنها حشر فيها، فلا يزال في الجنة دائماً يحشر من صورة إلى صورة إلى ما لا نهاية له؛ ليعلم بذلك الاتساع الإلهي، فكما لا يتكرر عليه صورة التجلي، كذلك يحتاج هذا المتجلى له أن يقابل كل صورة تتجلى له بصورة أخرى ينظر إليه في تجليه، فلا يزال يحشر في الصور دائماً يأخذها من سوق الجنة، ولا يقبل من تلك الصور التي في السوق ولا يستحسن منها إلا ما يناسب صورة التجلي الذي يكون في المستقبل، لأن تلك الصورة هي كالأعداد الخاص لذلك التجلي - فاعلم هذا فإنه من لباب المعرفة الإلهية»<sup>۲</sup>.

۱. الصحيفة السجادية (ابطحی)، ص ۱۷.

۲. تفسیر القرآن الکریم، ص ۱۱۵.

این عبارت، بهشت را مانند بازار و محل کاسبی دانسته است که بهشتیان هرچه را نیکو و مناسب خود می‌بینند، همان را می‌طلبند و شکل آن را می‌پذیرند و فرجام پدیده‌ها چنین بهشت تبدیل‌پذیری است. بهشتی که خلود آن، بهشتیان را جاودانه ساخته است و این بدان معناست که آنان صورت‌های بهشتی را می‌پذیرند و ماورایی برای آنان نیست و بیرون از بهشت منطقه‌ی ممنوعه است.

البته بهشت نه جای کار است و نه کاسبی و تنها در آن می‌شود هزینه کرد، آن هم هزینه‌ای از سنخ معرفت. در بهشت حتی عبادت نیست و جنس آخرت، تمامی از معرفت است. آن هم معرفتی که به ماورای بهشت راه دارد و بهشت خانه‌ی آخر آن نیست و ماورای آن سرزمین ممنوعه نیست.

### نمونه‌های صراط‌بی‌پایان

در تمامی مواردی که قرآن کریم از «الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمَ» سخن گفته، غایتی برای آن نیاورده و آن را راهی بی‌پایان گرفته است که نمونه‌هایی از آن می‌آید:

الف) «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»<sup>۱</sup>. آیه‌ی شریفه عبادت را همان راه راست گرفته، ولی غایتی برای عبادت و میزانی برای آن بیان نکرده است. البته اگر عبادت به معنای نماز گرفته شود، نماز ویژه‌ی دنیاست و چنانچه معرفت اعتبار شود به دنیا و آخرت و حتی به

۱. آل عمران / ۵۱.

خیر و شرّ مقید نیست و حتی معرفت اهل دوزخ نیز رو به تزاید است.  
(ب) ﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۱</sup>. اعتصام به حق  
تعالی نیز مانند عبادت است و مقید به چیزی نمی‌شود.

(ج) ﴿إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۲</sup>. ربّ لحاظ خلقی ندارد و ربوبیت  
امری حقی است که به هیچ قید زمانی، مکانی و حد یا عنوانی محدود و  
مقید نمی‌شود و غایتی برای آن نیست. این آیه در باب شناخت صراط  
بسیار حایز اهمیت است و بیان می‌دارد خداوند با تمامی پدیده‌هایی که  
در قبضه‌ی قدرت و توان خود دارد بر صراط می‌باشد و هستی و  
پدیده‌های آن تمامی بر صراط می‌باشد.

﴿إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ از آیات ذکر است و کسی که آن را ذکر  
خود قرار دهد در کارهای خود به ثبات می‌رسد و نیز برای کسی که آهنگ  
یافت معرفت دارد و می‌خواهد مقطعی نباشد و هدفمند رو به جهت  
آخرت زندگی کند، مناسب است. آیه‌ی شریفه هم جهت ربی و هم جهت  
خلقی را به صورت خاص و با اضافه‌ی رب به ضمیر متکلم تثبیت می‌کند  
و صراط را به اندازه‌ی رب قرار می‌دهد و رب نیز دارای امد و پایان نیست  
و خداوند با ربوبیت خود با تمامی پدیده‌هاست؛ چرا که پیش از آن  
می‌فرماید: ﴿إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ  
بِنَاصِيَتِهَا﴾.

برای این که به دست آورد آیا خداوند پایانی برای ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

۱. آل عمران / ۱۰۱.

۲. هود / ۵۶.

قرار می‌دهد یا نه، می‌توان وعده‌های آن را نیز مورد تحقیق قرار داد که آیا این وعده‌ها و نویدها محدود و موقت و گذراست یا بی‌انتهای و بدون آمد. برای نمونه، قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾<sup>۱</sup>. هم مغفرت و هم اجر به شکل نکره آمده و میزانی برای آن قابل تصور نیست. در جانب وعیدها و بیم‌ها نیز پایانی قرار داده نشده و به چیزی محدود نگردیده است: ﴿وَلَنُشَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ. وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ. مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ. يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ﴾<sup>۲</sup>.

در تمامی آیات مربوط به قیامت، پایانی دیده نمی‌شود و تنها عنوان آخرت و قیامت است که با آن است اما این که آخرت چه درازنایی دارد و تا به کجا کشیده می‌شود و ختم آن کجاست، چیزی بیان نشده است و آخرت را پایان و آخری نیست و جایی نداریم که آخرت هم به آخرتی دیگر می‌انجامد. بله، آیه‌ی زیر چنین می‌فرماید: ﴿وَ أَكْتُبُ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُنَا مُهْتَدُونَ﴾<sup>۳</sup>. آیه‌ی شریفه بعد از ذکر آخرت، از هدایت به سوی حق تعالی می‌فرماید و آن را مرز برای آخرت قرار می‌دهد. هم‌چنین آیات شریفه‌ی ﴿قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ. لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ﴾<sup>۴</sup> از نخستین‌ها و پایانی‌ها می‌گوید، ولی همان‌گونه که گذشت برای پدیده‌ها نه بدایتی قابل تصور است و نه نهایت و آنان در

۱. فتح / ۲۹.

۲. ابراهیم / ۱۴ - ۱۷.

۳. اعراف / ۱۵۶.

۴. قیامت / ۴۹ - ۵۰.



ظهور و پدیداری خود ازلی و ابدی می‌باشند و این صفت حق تعالی را دارا می‌باشند.

آیه‌ای دیگر آخرت را جای قرار می‌داند و می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ﴾<sup>۱</sup>. قرار به معنای سکون نیست و استمرار آرامش و دوری از

تشنج، اضطراب، ناموزونی، هرج و مرج، تنیدگی و استرس است. البته باید آیاتی که از «ابد» و «خلود» سخن می‌گویند نیز به آن افزود که چون ما از آن‌ها در کتاب «خلود دوزخ و آتش و عذاب جاوید» سخن گفته‌ایم، آن را تکرار نمی‌کنیم و تنها جای این پرسش که قبول داریم آخرت به شکل ابدی آن و با دوزخ و بهشت خالد و جاودان آن وجود دارد، ولی آیا عوالم دیگری غیر از آنچه از قیامت گفته شده است وجود دارد یا تمامی عوالم منحصر در آخرتی است که از آن سخن گفته شده است؟ البته چنین است که در تمامی موارد ذکر آخرت، پایانی برای آن قرار داده نشده است؛ هرچند این عوالم اعم از بهشت تنعیم یا دوزخ جحیم آن جاودانگی و خلود دارد. هستی و پدیده‌های آن نه انتهایی دارد و نه ابتدایی و برای همین است که تمامی براهین بطلان تسلسل که مبتنی بر برش قطعه‌ای از پدیده‌هاست باطل است؛ زیرا بدایت و نهایتی برای آن نیست تا برش مقطعی از آن، کوتاه‌تر گردد. خداوند در نهایت علم و قدرت است و بخل نیز ندارد و نمی‌شود جلودار پدیده‌ها برای پدیداری و نمود در فصلی خاص باشد و فیض خداوند تعطیل‌بردار نیست. هم‌چنین این قول فلاسفه

۱. غافر / ۳۹.



که دنیای فعلی را قدیم می‌دانستند باطل است و دنیا فلک دوار نشکن نیست و پدیده‌های سفلی و عالی در آمد و شد ناسوتی هستند و حضور ناسوتی برای پدیده‌ای قدیم نیست. از هیچ یک از آیات الهی نمی‌شود محدودیتی برای هستی و حدی برای پدیده‌ها و غایتی پایان‌پذیر برای آن حتی برای پدیده‌های جحیمی به دست آورد و برای همین است که در کریمه‌ی «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» راه درخواست شده است نه پایان و غایت؛ زیرا غایتی نیست تا بشود آن را ذکر کرد. صراط هر چه پیموده شود اول راه است. راهی که آخر ندارد و تمامی پدیده‌ها بارب خود همیشه در راه هستند: «إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» هر چند به بهشت فردوس درآیند و سیر پدیده‌ها را پایان و بن بست نیست.

در این میان، آیات لقای الهی نیز تنها از رؤیت حق تعالی و زیارت او خبر می‌دهد و رؤیت را پایان و غایت قرار نمی‌دهد و برای لقا نیز نهایت و پایانی نمی‌آورد؛ چنان‌که می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»!

خاصیت «الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» این است که هر جای آن گامی برداشته شود شروع راه و همان‌جا پایان راه است و برای همین است که سلامت دارد و زود رسنده است. راه وقتی بی‌پایان باشد، هر که هر جا هست، همان مقصد اوست و باید همان را غنیمت بشمرد و آن وقت را قدر بداند

و از آن بهره ببرد. هر لحظه‌ای برای هر پدیده‌ای منزلی است و هر نفسی مرتبه‌ای و هر دمی عالمی در هستی است. هستی و پدیده‌های آن پیوسته زنده است و دایم نو می‌شود و نمی‌شود انتظار مرگ پدیده‌ای را داشت که مرگی برای پدیده‌ای نیست جز نو شدن‌های پی در پی و تبدیل‌های متناسب بدون آن که به سکون بینجامد. هر پدیده‌ای مانند حق تعالی صفت اول و آخر او را دارد؛ چرا که ظهور مدام او و فعل تعطیل‌ناپذیر پروردگار است؛ در حالی که تمامی تبدیل‌ها و تحویل‌ها مقصد است و همان که هست مرتبه‌ی اوست. هیچ پدیده‌ای از عدم نیست، بلکه از علم حق تعالی است و علم حق تعالی نیز تعیین هستی است و عدم به آن راه ندارد و خداوند هر پدیده‌ای را با خود داشته است و تا به ابد همراه خود دارد و ناصیه‌ی آن را به قبضه‌ی قدرت خود گرفته است و هر چه رود، آن را هم می‌برد به بی‌نهایت مرتبه، تنوع، تلون، تعین، تشخیص و تحقق، ولی نهایت و آخری برای این سیر سرمد نیست.

از آن چه تاکنون گفتیم این گزاره‌های مهم به دست می‌آید: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ درخواست قرارگرفتن در راه مستقیم حق است که اگر کسی در صراط حق باشد، هر جا که باشد مستقیم است و غایت و هدفی برای خود نمی‌خواهد و همان دم را غنیمت می‌شمرد و این بسیار مهم است که هم دنیا و هم آخرت، یک دم است که این دم اگر به عشق حق بگذرد، چهره‌ای بی‌نهایت به خود گرفته، وگرنه تضييع شده و خروج از صراط مستقیم صورت گرفته است.

﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ به این معناست که خدایا مرا فقط در راه خود



قرار ده اما این که کنجای راه باشم، باکی نیست که هر جا باشم با تو هستم آن هم با تمامی پدیده‌ها و به صورت جمعی با تو می‌باشیم؛ زیرا ضمیر مفعولی متکلم مع الغیر آمده و درخواست هدایت برای جمع تمامی پدیده‌ها می‌شود و این به خاطر آن است که نظام عالم به صورت مشاعی مدیریت می‌شود و کسی نمی‌تواند سیر هدایت خود را به صورت فردی و به تنهای انجام دهد. سیر پدیده‌ها مشاعی است و تمامی پدیده‌ها در هم و نیز با حق تعالی به صورت مشاعی کارپردازی و تأثیرگذاری دارند و ضمیر متکلم مع الغیر چنین وحدت و جمعیتی را اعتبار می‌کند. هر پدیده‌ای با هستی و تمامی پدیده‌های آن حرکت می‌کند و کسی نمی‌تواند برای خود به صورت تنهایی درخواست هدایت داشته باشد؛ زیرا اگر دیگر پدیده‌ها بر صراط مستقیم نباشند، وی نیز به تأثیر از آن‌ها دچار خلل‌ها، خطاها و انحراف از مسیر می‌شود. این تأثیرپذیری می‌تواند از گذشتگان باشد و آنچه به ذهن می‌آید و کاری را ترغیب می‌سازد یا از آن باز می‌دارد از آثار کردار افراد در گذشته در قرن‌ها پیش باشد.

﴿الصُّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ﴾ بیانگر استاندارد و زمینه‌ی مسیر پدیده‌هاست؛ همان‌طور که نقل و انتقال مال به دیگران دارای مسیر است و قواعدی دارد که بدون لحاظ آن و حرکت در قالب یکی از عقود و ایقاعات شرعی، انتقالی صورت نمی‌گیرد. حرکت در ناسوت خط تعریف شده‌ی خود را دارد و حرکت باید بر معیار آن و در ساختاری خاص باشد و ﴿الصُّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ﴾ خط ویژه‌ی مسیر هدایت و ساختار معنوی آن است؛ همان‌طور که گمراهی نیز تعریف خاص خود را دارد و آن نیز امری کیفی است، نه

کمی و عددی و سیستماتیک و دارای نظام طبیعی و خارجی است. ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ دارای یک تشخیص است که به دست آوردن آن سبب شناخت و شناسایی آن می‌گردد و یک تمیّز دارد که تفاوت آن با همگان خود را می‌رساند. تمیّز فرع بر تشخیص است و تشخیص به خودی خود به یکتایی منجر می‌شود، ولی تمیّز صرف مقایسه است و بحث از آن به یکتایی نمی‌انجامد. در پرتو مقایسه می‌شود ظرافت‌ها و ریزه‌کاری‌های پنهان در حقایق و معارف و چینش خاص آن‌ها را یافت و ما در مقام تمیّز بحث، برخی از نظرات را به نقد می‌گذاریم.

### نقد مقصد نهایی تسنیم

تفسیر تسنیم برخلاف تفسیری که در رابطه با بی‌پایانی صراط و نبود غایت در سوره‌ی حمد ارایه شد، از «مقصد نهایی» سخن گفته است، آن‌جا که می‌گوید:

«عبد سالک برای رسیدن به لقای خدای سبحان نیازمند صراطی است که از آسیب‌کجی و اعوجاج و از دستبرد شیطان مصون باشد و محتاج نور هدایتی است که راه را به وی نموده، او را تا رسیدن به مقصد نهایی رهبری کند.<sup>۱</sup>»

هم‌چنین در ادامه باز صراط را با وصف راهنما به «مقصد» می‌آورد:

«انسان که موجودی پویا و سالک است، برای آن که مقصد و غایت سلوکش لقای مهر رب العالمین باشد، نیازمند مسلک و صراطی است که از آسیب‌اعوجاج مصون و از دستبردهای مأمون باشد و

۱. تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۴۵۶.

محتاج نور هدایتی است که راه را به وی نموده، او را قدم به قدم به مقصد راهنمایی کند.<sup>۱</sup>»

این متن میان غایت علم عرفان و سلوک با غایت «الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» خلط کرده است و غایت سلوک که در دانش عرفان از آن سخن می‌رود را مقصد برای صراط بی‌غایت و بدون پایانی که قرآن کریم از آن می‌گوید قرار می‌دهد.

اگر واژگان به کار رفته در این متن لحاظ تخصصی داشته و اصطلاح دانش عرفان باشد سالک در برابر افراد عادی قرار دارد که از لحاظ توجه به حق تعالی راجل هستند و بر تمامی انسان‌ها حمل نمی‌شود، که این مهم نیست، ولی تعبیر «لقای مهر رب العالمین» واژه‌هایی ناسازگار را با خود دارد. لقا در مرتبه‌ای بالاتر از رب است. درست است رب سلطان اسمای فعلی است، لقا منحصر در اسمای ذاتی است؛ همان‌طور که سخن گفتن از مهر نیز تناسبی با بحث لقا ندارد و نمی‌شود آن را بیانی فنی دانست. لقا به صورت اولی به ذات تعلق می‌گیرد و در پرتو ذات است که لقای صفات محقق می‌شود. بله، در مسیحیت، از لقای حق به لحاظ مصونیت از معصیت که در آن است لقای مطهر خوانده می‌شود، ولی لقای مهر رب تعبیر ویژه‌ی این تفسیر است.

تفسیر یاد شده در جای دیگر می‌نویسد:

«یکی از ویژگی‌های سلوک الی الله این است که هدف و مقصد نهایی

آن، خدای نامتناهی است و بنابراین، راه به سوی او نیز نامحدود

خواهد بود و انسان در هر راهی گام بردارد به خدا می‌رسد.<sup>۱</sup>

متن یاد شده نخست از مقصد نهایی می‌گوید و سپس راه آن را نامحدود می‌شمرد و نامحدودی را وصف یک راه نمی‌گیرد، بلکه آن را می‌آورد تا راه‌های وصول به حق تعالی را بی‌شماره قرار دهد که میان این دو مطلب تفاوت است. درست است راه‌های وصول به حق تعالی نامحدود است و البته حق تعالی تنها حرکت بر مسیر خاص **الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ** را خواسته است - که این موضوع نقد نیست - ولی هر راه نیز بی‌پایان است و مقصد نهایی برای هیچ یک از راه‌های نامحدودی که به حق تعالی می‌رسد تعریف نشده است. ضمن آن که حق تعالی صاحب هر راهی است و با راه است و نباید حق تعالی را در پایان راه فرض کرد. همچنین نه تنها حق تعالی نامتناهی است که پدیده‌های او نیز راهی بی‌پایان در خود دارند و نامتناهی می‌باشند و تعبیرهایی از این سنخ، مسامحه‌ی در بیان یا ساده‌اندیشی در شناخت پدیده‌ها را با خود دارد.

### وظیفه و لزوم درست‌ی وسیله

یکی از لوازم معنایی و پی‌آمدهای ذکر نشدن غایت و مقصد در کریمه‌ی **«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»** آن است که بنده مأمور به اخذ طریق درست و به تعبیر دیگر وظیفه است، نه نتیجه و نتیجه باید به حق تعالی واگذار شود و از خداوند توفیق بودن در راه هدایت خاص او را خواست و

۱. پیشین، ص ۴۶۴.

بنده کار تکلیفی خود را انجام دهد که حق تعالی کار خود را به عشق انجام می‌دهد و تقدیرها، اندازه‌گیری‌ها و حساب‌ها را حق تعالی تدبیر می‌کند. بنده باید طریق را پیدا کند و به آن تمسک داشته باشد و مقصد برای او همین طریق است. طریقی که صاحب راه در آن است و تمامی هم مسیر است و هم مقصد به نسبت و هر لحظه‌ی آن لقا است و دم را باید غنیمت شمرد، نه گذشته که رفته و نه آینده که در دست بنده نیست و نمی‌شود پدیده‌ای سخن پایانی و حرف آخر داشته باشد.

### وصف تأسیسی استقامت

از آن چه تاکنون در عنوان استقامت صراط گفتیم به نیکی روشن شد وصف «مستقیم» که برای «صراط» می‌آید وصفی توضیحی و تأکیدی نیست و معنایی جدید را به آن می‌بخشد و آن را تمییز می‌دهد.

قرآن کریم در سی و هشت مورد، برای صراط وصف «مستقیم» را آورده است. اگر استقامت و راستی داخل در معنای صراط بیاید، نمی‌بایست چنین وصفی با این گستردگی برای صراط آید. این یک اصل در ادبیات است که وصف برای تأسیس و بیان زیادی معنا می‌آید، نه برای توضیح.

برای آن که دانسته شود استقامت جزو معنای صراط نیست، آیاتی را می‌آوریم که بدون این وصف آمده است:

الف: ﴿وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ بِهِ



وَتَبْعُونَهَا عِوَجًا ۱!

آیه‌ی شریفه از منافقان و دوچهرگانی می‌گوید که در هر فرصتی، مجال برای گمراه ساختن مؤمنان می‌خواهند. صراط در این جا به معنای بی‌راهه‌های گمراه کننده است و بار منفی و مذموم به خود می‌گیرد و این بدان معناست که صراط با انحراف سازگاری دارد و برای همین است که کثرت در آن راه یافته و منافقان می‌توانند بر آن به رصد بنشینند.

باید توجه داشت این آیه با آیه‌ی: ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾<sup>۲</sup> تفاوت دارد؛ زیرا این صراط به حق تعالی اضافه شده و وصف مستقیم را دارد و نیز یک صراط است، در حالی که صراط در آیه‌ی مورد بحث تکثر و تعدد دارد و صراهای غیر حق را شامل می‌شود. ب: ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ﴾<sup>۳</sup>.

افرادی که چشم‌هایشان گرفته شده و نابینا شده‌اند اگر بخواهند در راهی از هم پیشی بگیرند، چگونه می‌توانند بصیرت یابند تا به هم برخورد و اصطکاک‌کی نداشته باشند. این افراد در این «صراط» با برخوردهایی که دارند آسیب می‌بینند و از بین می‌روند، در حالی که صراط اگر مستقیم باشد، نباید چنین آفاتی مانند کوری، برخورد و از بین رفتن داشته باشد.

ج: ﴿احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ. مِنْ دُونِ اللَّهِ

۱. اعراف / ۸۶

۲. اعراف / ۱۶

۳. یس / ۶۶

فَاهِدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ<sup>۱</sup>.

این صراط به جهنم می‌انجامد و راه مستقیم باید تنها به بهشت و هدایت برسد؛ همان‌طور که مستقیم تنها وصف برای صراط حق آمده است.

توجه به موارد استعمال واژه‌های سبیل، صراط و طریق نشان می‌دهد واژه‌ی صراط که به صورت جمع در قرآن کریم کاربرد ندارد و به شکل مفرد استعمال شده، در بیش‌تر موارد با وصف «مستقیم» آمده است و کاربردی مثبت و قدسی دارد؛ برخلاف سبیل و طریق که قداستی در استعمال آن نیست. قرآن کریم از صراط در ۴۵ مورد سخن گفته که در ۴۱ مورد با وصف مستقیم آمده است و در تمامی این موارد، قداست دارد. صراط تا وقتی قداست دارد و به عنوان معبری رساننده از آن یاد می‌شود که استقامت و راستی داشته باشد.

باید توجه داشت در چند موردی که این وصف برای صراط نیامده است باز قرینه‌ای بر حکایت آن وجود دارد. برای نمونه، آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَيِّبُونَ<sup>۲</sup>﴾ و وصف مستقیم را برای صراط ندارد، ولی الف و لام در ﴿الصِّرَاطِ﴾ برای عهد ذهنی است و چون آیه‌ی پیش از آن می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ<sup>۳</sup>﴾، این وصف را با خود دارد.

۱. صافات / ۲۲ - ۲۳.

۲. مؤمنون / ۷۴.

۳. مؤمنون / ۷۳.

در میان روایات بیشتر طریق اهل بیت علیهم السلام گفته شده نه صراط آنان؛ زیرا صراط، بیشترین صداقت را لازم دارد و نیز در عرصه‌ی قیامت، از پل صراط سخن گفته می‌شود نه پل طریق یا سبیل. «طریق» با صراط در این خصوصیت مشترک است که می‌شود به جهنم منتهی شود.



صراط مستقیم به راهی گفته می‌شود که دستگیر و راهنما دارد و می‌شود در آن استقامت و ثبات داشت؛ برخلاف سبیل که حتی همراهی فردی از روندگان آن قابل اعتماد نیست و احتمال ریزش و پشت کردن او می‌رود و سودانگاری در آن مطرح و محتمل است.

افرادی که نظم و ثبات در زندگی ندارند و سرد و گرم هوا و فقر و ثروت و نزدیکی و دوری سبب تغییر آنان می‌شود سبیلی هستند؛ و صراطی‌ها موزون و دارای نظم ثابت می‌باشند. صراط وصف مؤمنان نیست و کافران نیز می‌توانند برای خود صراط داشته و در کفر خود پایدار باشند و طریقی‌ها کسانی هستند که ذهن و اندیشه‌ی آنان باز نشده و استارت نخورده است و در سبیل است که به کثرت باز می‌شوند و در صراط به وحدت شکوفا می‌شوند.

### استقامت؛ وصف ولایت

بر اساس شواهدی که گذشت «مستقیم» از اوصاف محبوبان و از صفات حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است. صراط با وصف مستقیم یعنی ولایت و بدون این وصف، اهمال پیدا می‌کند. در واقع هر جا قرآن کریم از «الصَّراطِ الْمُسْتَقِیْمِ» سخن گفته است حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و ولایت را

منظور دارد و آن را به این تعبیر آورده است تا آنان که غیبت کبری را به وجود آورده‌اند، قرآن کریم را دچار تحریف نسازند.

ولایت، امامت و عصمت عنوان صراط را دارد و نه سبیل، و وصول بدون امامت و قرآن کریم و انس با آن دو که ثقلین هستند امکان‌پذیر نیست، بلکه صراط اگر استقامت و ولایت از آن برداشته شود، سقوط و گمراهی است. مسلمانان بیش از هزار و چهارصد سال راهی غیر از راه ولایت رفته‌اند و تجربه نشان داده است جز مصیبت و فلاکت به آنان نرسیده است. آنان اگر هزاران سال دیگر نیز بر همین مسیری که رفته‌اند بروند نتیجه همان است که تاکنون دیده‌اند و دو صد سال دیگر انقلاب اسلامی ایران را ملاحظه کنند که در دو‌یست سال آینده صراط مولا علی علیه السلام را طی خواهند کرد و به کجاها که نخواهند رسید؛ به‌گونه‌ای که مردم ولایت‌مدار آن طعم محبت ولایی و سلامت دنیوی و سعادت اخروی و تمدن و تدین را در آینده خواهند چشید و هر قدرت استکباری به‌ناچار، از آنان سرسپردگی خواهد داشت.

در روایات بحارالانوار، واژه‌ی صراط صدها مورد استفاده شده که تمامی بر انعامی‌ها و بر حضرت امیرمؤمنان علیه السلام قابل اطلاق است؛ چنان‌که آمده است:

الف: «حدَّثنا محمد بن الحسين عن النضر بن سوید عن خالد بن حماد ومحمد بن الفضیل عن الثمالي عن أبي جعفر علیه السلام قال: أوحى الله إلى نبيه: ﴿فَأَسْتَمِسْكَ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ

عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ<sup>۱</sup>، قَالَ إِنَّكَ عَلَى وِلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ،  
وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»<sup>۲</sup>.

- امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند به پیامبر خویش وحی کرد: به آن چه  
بر تو وحی شده چنگ زن. چنین است که تو بر راه میانهمی  
زودرسنده هستی. فرمود: چنین است که تو بر ولایت علی علیه السلام  
هستی و علی علیه السلام همان راه میانهمی زود رسنده است.

ب: «عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن فضالة بن  
أيوب، عن عمر بن أبان وسيف بن عميرة، عن فضيل بن يسار  
قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام في مرضة مرضها لم يبق منه  
إلا رأسه، فقال: يا فضيل، إني كثيراً ما أقول: ما على رجل  
عرفه الله هذا الأمر لو كان في رأس جبل حتى يأتيه الموت، يا  
فضيل بن يسار إن الناس أخذوا يميناً وشمالاً وإنا وشيعتنا  
هدينا الصراط المستقيم»<sup>۳</sup>.

فضیل گوید بر امام صادق علیه السلام وارد شدم در حالی که حضرت در  
بیماری احتضار بودند. حضرت فرمودند: ای فضیل، چنین است که  
بسیار گفته‌ام کسی که خدا امر ولایت ما را به او شناسانده است؛  
هر چند بر سر کوهی باشد و مرگ او را دریابد، چیزی بر او نیست. ای  
فضیل، مردم راست و چپ را گرفتند و ما و شیعیانمان به راه میانهمی

۱. زخرف / ۴۳.

۲. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ص ۹۱ - ۹۲.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۴۶.

زودرسنده هدايت يافتيم.

ج: حدّثنا أحمد بن الحسن القطان، قال: حدّثنا عبد الرحمن بن أبي حاتم، قال: حدّثني هارون بن إسحاق الهمداني، قال: حدّثني عبدة بن سليمان، قال: حدّثنا كامل بن العلاء، قال: حدّثنا حبيب بن أبي ثابت، عن سعيد بن جبير، عن عبد الله بن عباس، قال: قال رسول الله ﷺ لعلي بن أبي طالب عليه السلام: يا علي، أنت صاحب حوضي، وصاحب لوائي، ومنحز عداتي، وحبيب قلبي، ووارث علمي، وأنت مستودع مواريت الأنبياء، وأنت أمين الله في أرضه، وأنت حجة الله على بريّته، وأنت ركن الايمان، وأنت مصباح الدجى، وأنت منار الهدى، وأنت العلم المرفوع لأهل الدنيا، من تبعك نجا، ومن تخلف عنك هلك، وأنت الطريق الواضح، وأنت الصراط المستقيم، وأنت قائد الغرّ المحجلين، وأنت يعسوب المؤمنين، وأنت مولى من أنا مولاه، وأنا مولى كل مؤمن ومؤمنة، لا يحبّك إلا طاهر الولادة، ولا يبغضك إلا خبيث الولادة، وما عرج بي ربّي عزّ وجلّ إلى السماء قطّ وكلمني ربّي إلا قال لي: يا محمّد، اقرء عليّ منّي السلام، وعرفه أنه إمام أوليائي، ونور أهل طاعتي، فهنيئاً لك - يا علي - على هذه الكرامة<sup>۱</sup>.

رسول خدا ﷺ به حضرت اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: ای علی، تو

۱. شيخ صدوق، امالی، ص ۳۸۲ - ۳۸۳.

دارنده‌ی حوض من و به ارث برنده‌ی دانش منی و تو امانت  
 گیرنده‌ی ارث‌های پیامبرانی و امین خداوند در زمینی و تو دلیل او  
 بر آفریده‌هایش هستی و اساس ایمان و چراغ تاریکی‌ها و تابنده‌ی  
 راهنمایی، و پرچم برافراشته شده برای اهل دنیایی، کسی که تو را  
 پیروی کند، نجات یابد و آن که از تو انحراف گزیند هلاک می‌شود. تو  
 راه روشنی و تو راه میانه‌ی زودرسنده‌ای و تو رهبر آشکار سپید  
 جبهگان تابناکی و مهتر مؤمنانی و مولای کسانی هستند که من  
 مولای آنانم و من مولای هر مرد و زن مؤمنی هستم، تو را دوست  
 نمی‌دارد مگر کسی که ولادتی پاک داشته باشد و دشمن نمی‌دارد  
 مگر کسی که پلیدی نطفه داشته باشد و پروردگارم مرا به آسمان‌ها  
 بر نکرد جز آن که بامن سخن گفت و فرمود: ای محمد، از من به علی  
 سلام برسان و این مژده را به او ده که او امام مقربان من و  
 روشنی‌بخش اهل پیروی از من است. پس خجسته باد تو را این  
 کرامت و بزرگی، ای علی!

د: «حدَّثنا أبي - رحمه الله - قال: حدَّثنا علي بن إبراهيم بن  
 هاشم، عن أبيه عن محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر، قال:  
 حدَّثني ثابت الثمالي، عن سيد العابدين علي بن الحسين عليهما السلام  
 قال: ليس بين الله وبين حجته حجاب، فلا لله دون حجته ستر،  
 نحن أبواب الله، ونحن الصراط المستقيم، ونحن عيبة علمه،  
 ونحن تراجمة وحیه، ونحن أركان توحیده، ونحن موضع  
 سیره»<sup>۱</sup>.

۱. شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۳۵.

- امام سجاده علیه السلام فرمود: میان خداوند و حجت او مانعی نیست، پس پوششی برای خداوند نزد حجت او نیست، ما دروازه‌های خداوند و راه میانه‌ی زودرسنده و منبع دانش او و ترجمان وحی او و اساس یکتاپرستی او و جایگاه رازهای او هستیم.

با توجه به این منابع باید گفت ﴿المُسْتَقِيم﴾ از نام‌های حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است و می‌شود آن را به این میمنت، نام فرزندان خود قرار داد و نیز در قرائت نماز که خوانده می‌شود: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيم﴾؛ به این معناست که: ما را به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام رهنمونی بخش. باید این فرهنگ نهادینه شود که تا ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيم﴾ شنیده می‌شود، نام حضرت امیرمؤمنان علیه السلام به ذهن تداعی شود. متأسفانه در زمان غیبت، غربت شیعه و اقتدار ابلیسیان سبب مظلومیت معارف شیعی گشته است. ابلیس قسم یاد کرده است که مانع ترویج همین صراط و راه مولا علی علیه السلام باشد: ﴿قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيم﴾<sup>۱</sup>. عجیب است که وی در این راه موفق شده است. به این آیات توجه کنید: ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أُغْوِيْتَنِي لِأَزِيْنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ. قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ﴾<sup>۲</sup>؛ زیرا به نظر ما و با توجه به شواهد گفته شده آیه‌ی شریفه‌ی ذیل: ﴿هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ﴾ باید «هذا صراط علیّ مستقیم» باشد و دست ابلیس همین را به اختلاف در قرائت برده است تا با منحرف کردن راه، انسان‌ها را به راحتی گمراهی دهد. ابلیس برای گمراه

۱. اعراف / ۱۶.

۲. حجر / ۳۹ - ۴۱.



ساختن انسان‌ها از حقیقت، همواره بر آن است تا برای خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام بدیل بسازد و دیگران را معلم اول، پدر عرفان، ابر پهلوان دنیا، دست بخشنده معرفی کند تا بلکه سکه‌ی این خاندان را از رواج بیندازد. گمراهی این است که کسی مردم را به خود دعوت کند نه به مولا علی علیه‌السلام. هر دانشمندی که به خود بخواند، برگمراهی و در مسیر ابلیس است؛ هر چند معارف علوی بر زبان بچرخاند. دانشمندان همه با زورقی شکسته به دریا نشسته‌اند و کشتی نجات، تنها امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است. تا بدین جا گفتیم صراط مسیری است که به صورت غالبی مستقیم است و تفاوت‌های آن را با «سبیل» و «طریق» بررسی‌دیم و این نتیجه به دست آمد که ولایت صراط دارد و اسلام طریق است. طریق راهی غیر شکوفاست و شکوفایی در صراط و سبیل است؛ با این تفاوت که شکوفایی صراط آسان‌تر و با سرعت بیش‌تری است و شکوفایی سبیل بسیار سخت است. طریق راهی است که تنها زیرساخت دارد و صراط و سبیل، روسازی و به‌سازی را با خود دارد. طریق برای افراد مستضعف و ساده است و افرادی که معمولی‌اند در سبیل و افراد خاص که شفافیت و صفا دارند و صافی می‌باشند در صراط قرار می‌گیرند. صراط چون بسیط است می‌شود وصف بزرگ و با عظمتی مانند استقامت را برای آن آورد و مصداق آن تقلین و قرآن کریم و مقام عصمت می‌باشد. صراط جنس است و مستقیم فصل آن است. صراط مستقیم یعنی قرآن کریم با وصف همراهی با عصمت و یعنی شریعت با حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام. این سخن را، دو روایت زیر بیان می‌دارد:



الف: «الشیخ أبو الفتوح الرازي في تفسيره: عن الحارث الأعور، عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: ذكر رسول الله صلى الله عليه وآله، الفتنة يوماً، فقلنا: يا رسول الله، كيف الخلاص منها؟ فقال: بكتاب الله، فيه نبأ من كان قبلكم، ونبأ من كان بعدكم، وحكم ما كان بينكم، وهو الفصل، وليس بالهزل، ما تركه جبار إلا قسم الله ظهره، ومن طلب الهداية بغير القرآن ضلّ، وهو الحبل المتين، والذكر الحكيم، والصراط المستقيم، وهو الذي لا تلبس على الألسن، ولا يخلق من كثرة القراءة، ولا تشيع منه العلماء، ولا تنقضي عجائبه، وهو الذي لما سمعه الجن قالوا: ﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا﴾<sup>۱</sup>، وهو الذي ان قال صدق، وان حكم عدل، ومن تمسك به هداه إلى الصراط المستقيم، يا أعور خذ هذا الحديث يا أعور»<sup>۲</sup>.

- اعور گوید: حضرت امیر مؤمنان عليه السلام فرمود: رسول اکرم صلى الله عليه وآله روزی از فتنه‌ای یاد کردند، ما عرض داشتیم: ای رسول خدا، رهایی از آن چگونه است؟ فرمود: (رهایی از آن) به کتاب خداست. در آن گزارش پیشینیان است و خبر آیندگان و حکم آن چه پیش شما واقع است. جداکننده‌ی (قاطع) است و مطایبه نیست، هیچ ستم‌پیشه‌ای آن را ترک نگوید جز آن که خداوند پشتش را بشکند و کسی که از غیر قرآن راهنمایی جوید، گمراه شود. آن ریسمان محکم و سخن

۱. جن / ۱.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۳۹ - ۲۴۰.

محکم‌کار و راه میانه‌ی زود رسنده است و آن است که بر زبان‌ها  
 مشتبّه نمی‌سازد و از فراوانی خواندن به کهنگی نمی‌گراید و عالمان  
 از آن سیری نمی‌پذیرند و شگفتی‌هایش را پایانی نیست و این  
 همان است که چون جن آن را شنیدند گفتند: ﴿چنین است که ما  
 قرآنی شگرف شنیدیم﴾ و این همان است که اگر بگوید، راست است  
 و چنان حکم کند، عدل است و آنکه بدان چنگ زند به راه میانه‌ی  
 زود رسنده راهنمایش شود. ای اعراب این حدیث را بگیر (و قدرش  
 بدان) ای اعراب!

به حدّثنا أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم - رحمه الله - قال:  
 حدّثنا أبي، عن جدّي، عن حماد بن عيسى، عن أبي عبد  
 الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ قال:  
 هو أمير المؤمنين عليه السلام ومعرفته، والدليل على أنّه  
 أمير المؤمنين عليه السلام قوله عزّ وجلّ: ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا  
 لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ﴾<sup>۱</sup> وهو أمير المؤمنين عليه السلام في أمّ الكتاب في قوله  
 عزّ وجلّ: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾<sup>۲</sup>.

- امام صادق عليه السلام در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿ما را به راه میانه‌ی زود  
 رسنده راهنما باش﴾ فرمود: همان امیرمؤمنان عليه السلام و شناخت  
 اوست. دلیل بر این که این راه امیرمؤمنان عليه السلام است این فرموده‌ی  
 خداوند است: ﴿و چنین است که او در ام کتاب (سوره‌ی فاتحه)

۱. زخرف / ۴.

۲. شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۳۲ - ۳۳.

در نزد ما علی (بزرگ) محکم‌کار است ﴿ و این امیرمؤمنان علیه السلام است که در ام‌الکتاب (سوره‌ی فاتحه) در گفته‌ی خداوند است: ﴿ ما را به راه میانه‌ی زود رسنده راهنما باش ﴾.

### ولایت؛ هیبت و صلابت حق

ولایت همان هیبت و پیکره‌ی توحید است. اگر در دل کسی هیبت و صلابت حق بود، او ولایت دارد. کسی که از خدا نمی‌ترسد ولایت ندارد. کسی که گناه می‌کند از اهل ولایت نیست، نه این که گناه‌کار توسط صاحبان ولایت طرد شود، بلکه وی ولایت ندارد تا بتواند از موالیان اهل بیت علیهم السلام باشد؛ چنان‌که می‌فرماید:

«عن بکر بن محمد الأزدي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: إنَّ الشكَّ والمعصية في النار. ليس منّا ولا إلینا»<sup>۱</sup>.

کسی که به گناه آلوده است هیبت حق در دل او نیست و چنین کسی کم‌ترین ولایتی ندارد. کسی ولایت اولیای حق را دارد که هیبت حق را در خود ببیند و برای خداوند حریم و حرمت قایل شود و خوف و خشیت داشته باشد که هر یک از عناوین گفته شده مرتبه‌ای از مراتب مختلف ولایت است. کسی که ولایت نداشته باشد هرچند توحید داشته باشد، هیبت خدا را ندارد و هرکاری که هوس یا نفس وی بر آن حکم کند همان را دنبال می‌کند. کسی که ولایت دارد، هیبت دارد. غیر از اولیای خدا

۱. شیخ صدوق، ثواب الأعمال، ص ۲۵۹.

هیبت حق تعالی را به چشم دل و به چشم ظاهر نمی‌بینند. باید خود را محک زد دید آیا حق تعالی در دل آدمی هیبت دارد یا نه بود و نبود او یکی است که اگر چنین باشد آلودگی به معصیت و ستمگری آسان است. حضرت امیرمؤمنان علیه السلام صاحب ولایت کلی است که حتی حاضر نبوده‌اند قرب به این معانی پیدا کنند. ایشان هیبت خدا و سیطره‌ی حق تعالی را در دل خود می‌دیده‌اند که تا با یتیم مواجهه می‌شده یا خبر خلخال را می‌شنیده‌اند نسبت به آن واکنش داشته‌اند.

### نقد تکمیلی نظرگاه‌های مفسران

#### تفسیر المیزان

گفتیم «سبیل»؛ مسیر ویژه‌ی هر پدیده‌ای است و به شمار انفاس خلایق می‌باشد و قرب و بعد در آن دخالتی ندارد؛ چنان‌که می‌فرماید: **﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾**<sup>۱</sup>. ضمن آن که راه بهشت از جهنم می‌گذرد و راه جهنم باید راهی نزدیک‌تر و ورود به آن آسان‌تر باشد: **﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا﴾**<sup>۲</sup>.

باید توجه داشت **﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ﴾** سیر نزول پدیده‌ها و **﴿إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾** سیر صعود آنهاست که اختیار و گزینش در کیفیت سبیل دخالت دارد. ولی تفسیر «المیزان» با چینش مقدماتی که تکیه بر نقل دارد به این نتیجه می‌رسد که سبیل، هم دو انشعاب دارد و هم دارای دو

۱. انسان / ۳.

۲. مریم / ۷۱.

مصدق قریب و بعید است. مصداق قریب برای مؤمنان است و به بهشت می‌انجامد و مصداق بعید برای غیر آنان است و سر از جهنم در می‌آورد. مرحوم علامه سیر صعود را به دو شکل سیر رو به بالا که مخصوص مؤمنان است و سیر رو به پایین می‌آورد. مغضوبان سیر رو به پایین دارند. برخی نیز نه سیر رو به بالا و نه سیر رو به پایین دارند و حیران و سرگردان می‌باشند که علامه آنان را «ضالین» می‌نامد:

«إِنَّ السَّبِيلَ لَيْسَ سَبِيلًا وَاحِدًا ذَا نَعْتٍ وَاحِدٍ، بَلْ هُوَ مَنْشَعِبٌ إِلَى شَعْبَتَيْنِ، مَنْقَسِمٌ إِلَى طَرِيقَيْنِ، فَقَالَ: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾<sup>۱</sup>.

فَهَذَا طَرِيقٌ مُسْتَقِيمٌ وَطَرِيقٌ آخَرٌ وَرَاءَهُ، وَقَالَ تَعَالَى: ﴿فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾<sup>۲</sup>. وَقَالَ تَعَالَى: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾<sup>۳</sup> فَبَيْنَ تَعَالَى: أَنَّهُ قَرِيبٌ مِنْ عِبَادِهِ وَأَنَّ الطَّرِيقَ الْأَقْرَبَ إِلَيْهِ تَعَالَى طَرِيقَ عِبَادَتِهِ وَدَعَائِهِ، ثُمَّ قَالَ تَعَالَى فِي وَصْفِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ: ﴿أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾<sup>۴</sup> فَبَيْنَ: أَنَّ غَايَةَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي مَسِيرِهِمْ وَسَبِيلِهِمْ بَعِيدَةٌ.

فَتَبَيَّنَ: أَنَّ السَّبِيلَ إِلَى اللَّهِ سَبِيلَانِ: سَبِيلٌ قَرِيبٌ وَهُوَ سَبِيلُ

۱. یس / ۶۰.

۲. بقره / ۱۸۶.

۳. غافر / ۶۰.

۴. فصلت / ۴۴.

المؤمنين، وسبيل بعيد وهو سبيل غيرهم. فهذا نحو اختلاف في السبيل، وهناك نحو آخر من الاختلاف، قال تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ﴾<sup>١</sup>، ولولا طروق من متطرق لم يكن للباب معنى، فهناك طريق من السفلى إلى العلو، وقال تعالى: ﴿وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى﴾<sup>٢</sup>، والهوي هو السقوط إلى أسفل، فهناك طريق آخر أخذ في السفالة والانحدار، وقال تعالى: ﴿وَمَنْ يَتَّبِدِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾<sup>٣</sup>، فعرف الضلال عن سواء السبيل بالشرك لمكان قوله: ﴿فَقَدْ ضَلَّ﴾، وعند ذلك تقسم الناس في طرقهم ثلاثة أقسام: من طريقه إلى فوق، وهم الذين يؤمنون بآيات الله ولا يستكبرون عن عبادته، ومن طريقه إلى أسفل، وهم المغضوب عليهم، ومن ضلَّ الطريق، وهو حيران فيه، وهم الضالون، وربما أشعر بهذا التقسيم قوله تعالى: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾. والصراط المستقيم لا محالة ليس هو الطريقين الآخرين من الطرق الثلاث؛ أعني: طريق المغضوب عليهم، وطريق الضالين، فهو من الطريق الأول الذي هو طريق المؤمنين غير المستكبرين إلا أن قوله تعالى: ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ

١. اعراف / ٤٠.

٢. طه / ٨١.

٣. بقره / ١٠٨.

أَمَّنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ ﴿١﴾ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ نَفْسَ  
الطَّرِيقِ الْأَوَّلِ أَيْضاً يَقَعُ فِيهِ انْقِسَامٌ ٢.

تمامی پدیده‌های هستی یک سیر نزولی دارند و یک سیر صعودی و  
چنین نیست که برخی رو به بالا و بعضی رو به پایین روند. پدیده‌های  
هستی همه با هم مستوی و برابر هستند و کسی در بالا یا پایین نیست و  
این محاسبات ناسوتی و درگیر با ماده است که چنین امور نسبی را پدید  
می‌آورد و تعینات و ظهورات الهی درگیر چنین اموری نیست و تنها سیری  
صعودی برای تمامی آن‌ها ثابت است. سبیل هر کسی مسیر ویژه‌ی  
حرکتی و استعدادی اوست و این کیفیت حرکت است که آن را شاکری یا  
کفوری می‌سازد بدون آن که سبیل بر دو گونه تقسیم شود و راه مجرمان  
دور و راه مؤمنان نزدیک باشد. دور و نزدیک نیز به سبیل راه نمی‌یابد.  
همان‌طور که نمی‌شود که افراد را به اعتباری که علامه می‌فرماید بر سه  
گروه دانست؛ چرا که افراد جامعه بر چهارگروه می‌باشند و چگونگی آن را  
آوردیم.

تمامی پدیده‌ها در سیر نزول خود بر سبیل الله حرکت دارند و در سیر  
صعود است که می‌توانند سبیل خود را با استعدادی که از سیر نزول  
آورده‌اند و با گزینش‌هایی که دارند الهی یا غیر الهی سازند. مسیری که  
برای هر کسی به گونه‌ای است و دو مسیر همانند هم وجود ندارد؛ زیرا  
تجلی و نمود حق تعالی تکراربردار نیست و چنین نیست که خداوند از

۱. مجادله / ۱۱.

۲. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۸ - ۲۹.



پدیده‌ای نسخه و کپی بردارد، بلکه هر پدیده‌ای را نو و بدیع می‌آفریند و تمامی پدیده‌ها یک‌دانه و دردانه هستند و هر پدیده‌ای مسیر ویژه‌ی خود را دارد و هر کسی بر سر سفره‌ی خود نشسته و در راه خود حرکت می‌کند اما این که کیفیت وی صراطی است یا سبیلی یا طریقی، به نحوه‌ی حرکت فرد و به آن‌چه که در باطن دارد مربوط می‌گردد. هر کسی سیر خود را دارد و باید به صراحت گفت هر کسی در مسیری می‌رود که دیگر هیچ کس تا ابد بر آن مسیر پا نمی‌گذارد؛ خواه طریقی باشد یا سبیلی یا صراطی. خداوند برای هر ذره‌ای عالمی مخصوص آن آفریده است و هیچ کس بر مسیر دیگری حرکت نمی‌کند و هیچ کس روی کسی بلند نمی‌شود و تمامی ذرات عالم همه غیر متناهی است و هر کسی بر مدار خود حرکت می‌کند و وقتی حرکت هر پدیده‌ای چنین ماجرابی دارد، قرب و بعد برای این مدارهای منحصر معنا ندارد. سیر پدیده‌های هستی را نباید در قالب‌های تنگ ناسوتی معنا کرد که این قالب‌ها در هستی شناسی کارایی ندارد و به دقت عقلی، تمامی شکسته می‌شود. هر پدیده‌ای تعینی ظهوری است که از هستی به نزولات الهی می‌ریزد و محتوای ظهوری آن یا پتانسیلی که در آن وجود دارد یکی از سه گونه‌های گفته شده است. کسی که به وراثت با تغذیه و به لحاظ زمان و مکان و نیز به اختیار و گزینش‌هایی که دارد، تشنت و پراکندگی محتوای او را می‌سازد و به اضطرار و اجبار مبتلا می‌شود، سبیلی است و کسی که نهاد وی صافی شده است و حرکت موزون و ثابتی دارد صراطی می‌گردد. هر کسی در باطن خود حرکتی دارد که به لحاظ محکی باید خود را به آن حرکت تنظیم کرد و هر



پدیده‌ای باید با حرکت نهاد خود حرکت کند و با آن به وحدت و یگانگی رسد وگرنه با حرکت خود به غفلت و بیگانگی مبتلا می‌شود و سیری را می‌رود که سیر او نیست و دیگر قدرت رؤیت هستی و پدیده‌های آن را از دست می‌دهد و چنین نیست که خواب او بیداری و مشاهده‌ی شگفتی‌های هستی و پدیده‌های آن باشد.

هر کسی بر سیل خود راه می‌پیماید و هیچ پدیده‌ای پای خود را بر پای دیگری یا جای پای دیگری نمی‌گذارد. هر کسی سبیلی منحصر سبیل به خود دارد و روی مسیر خود راه می‌رود. خداوند برای هر پدیده‌ای در عالم هستی و ظهور جای پایی ساخته است و آنچه به ذهن می‌آید باید با آنچه در متن واقع و حقیقت است تطابق داشته باشد. ذهن شأن حکایت‌گری از خارج دارد و باید بر وزان خارج هماهنگ شده باشد و نقشی غیر از حکایت از مصادیق خارجی برای مفاهیم ذهنی نیست. در توضیح معنای طریق، سبیل و صراط باید به لحاظ حکایت‌گری مفاهیم ذهنی آن دقت داشت و برای یافت معنای آن به مصادیق خارجی و محکی آن توجه داشت، ولی ورود به محکی با حاکمی صورت می‌گیرد، وگرنه بافته‌های ذهنی او چیزی جز ایده‌های وهمی نیست. معنای سبیل، صراط و طریق را باید با دقت بر متن پدیده‌های هستی یافت.

### تفسیر تسنیم

تفسیر تسنیم معنای صراط را بزرگراهی وسیع و روشن دانسته و گفته

است:

«صراط بزرگراهی است که از یک سو به خدای سبحان مرتبط است  
(و از این رو واحد است، نه کثیر) و از سوی دیگر در فطرت یکایک  
انسان‌ها قرار دارد و از نهاد آن‌ها آغاز می‌شود و از این رو پیمودن آن  
دشوار نیست و هر کس آن را بپیماید به لقاء الله می‌رسد<sup>۱</sup>».



گفتیم صراط مسیری است که مخاطره‌ای نفسانی و شیطانی در آن نیست؛ برخلاف سبیل که آکنده از چنین خطرهای و آسیب‌هایی است و شیطان در بیرون از صراط و بر سبیل است که قدرت تصرف در بنده را دارد و از سبیل است که مانع ورود به صراط می‌شود، ولی هم صراط به خداوند مرتبط است و هم سبیل و آن‌گونه که این متن مدعی است صراط راه منحصری نیست که از یک سو به حق تعالی مرتبط است؛ همان‌طور که هیچ پدیده‌ای نیست که به حق تعالی مرتبط نباشد و حتی ابلیس نیز به او مرتبط است.

افزون بر این، نه مرتبط بودن دلیل بر یکی بودن است و نه صراط در فطرت تمامی انسان‌ها قرار دارد و گرنه بسیاری در صراط قرار می‌گرفتند، در حالی که صراط خاص انعامی‌هاست و این سبیل است که در همه قرار دارد. صراط در وجود غیر مؤمن و غیر اهل ولایت قرار ندارد. بله، فطرت در نهاد تمامی انسان‌ها حتی کافران وجود دارد و کافران این فطرت را می‌پوشانند و پنهان می‌دارند، ولی صراط و ولایت در فطرت تمامی آن‌ها نیست و موهبتی خاص به مؤمنان است و دشوار نبودن پیمودن صراط

۱. تفسیر تستیم، ج ۱، ص ۴۵۷.

برای آن است که امری موهبتی است که به هر کس به عنایت دادند، مصنوعیتی دارد که به سلامت بر آن به آسانی در مسیر حرکت کند و در پرتو آگاهی‌ها و همتمی که به توفیق دارد به راحتی به انحراف نگراید؛ برخلاف سبیل که آسیب به آسانی به رونده‌ای که آگاهی‌های خاص و همت ویژه ندارد وارد می‌شود.

تفسیر تسنیم قیام را حالتی عمودی و با لحاظ کمی و نیز در معنایی مجازی می‌بیند که مستقیم را قیدی توضیحی برای صراط می‌شمرد:

«از آن جا که انسان در حال قیام، قادر بر بیش‌ترین کارهای خویش است، واژه‌ی «قیام» را نام بهترین حالت هر شیء قرار داده است؛ چنان‌که بهترین حالت درخت آن است که بر ساقه‌ی خود ایستاده و ریشه در زمین داشته باشد و از این رو چنین حالتی را قیام درخت می‌نامند.

استقامت طلب قیام از شیء است و طلب قیام کنایه از ظهور و حصول آثار و منافع هر چیز است و چون آثار و منافع راه در مستوی بودن، نداشتن اعوجاج و گمراه نکردن سالک است، چنین حالتی را قیام آن می‌دانند. پس راه مستقیم راهی است که نداشتن اعوجاج از آن مطلوب و این مطلوب حاصل باشد. از این رو صفت مستقیم برای صراط، توضیحی است، نه احترازی<sup>۱</sup>».

قیام ظهور قوام است و تصویرهای معنایی مبتنی بر جهت عمودی و راست قامتی دخالتی در معنای آن ندارد و باید آن را در سیر موزون

۱. تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۴۵۸.

حرکتی تعین‌ها یافت و معنایی از آن ارایه داد که قیام روح و فرشتگان و پدیده‌های معنوی مانند نماز را بدون پیشامد مجاز در برگیرد و نباید نگاه خود را به پدیده‌های مادی مانند قیام درخت معطوف ساخت و از قوام آن و نیز نگاه کیفی به آن که به قوایم پدیداری پدیده‌هاست در غفلت ماند تا در شبکه‌ی کنایی و مجازی گرفتن معنای استقامت و قیام گرفتار نشد و با نگاه کمی‌گرایانه معنای مستوی را در آن دخالت نداد و برای مستقیم به‌جای آوردن معنایی اثباتی، به ارایه‌ی معنای عدمی «نداشتن اعوجاج» مجبور نشد و صفت مستقیم را که بر اساس آن چه گفتیم قیدی احترازی است، به خطا توضیحی ندانست.

تسنیم در توضیح سبیل الله می‌آورد:

«سبیل الله همان راه‌های کوچکی است که به بزرگراه (صراط) می‌پیوندد و اگر سبیلی به صراط منتهی نشد، همان راه‌های ضلالتی است که انسان‌ها از پیروی آن نهی شده‌اند؛ زیرا به پرتگاه منتهی می‌شود.

دستورهای صحیح اخلاقی، فقهی و حقوقی راه‌های فرعی است که به صراط مستقیم توحید مرتبط است؛ چنان‌که راه‌های انحرافی اخلاقی و مانند آن سبیل‌های فرعی است که به شرک مرتبط است.<sup>۱</sup>»

تصویری که این متن از رابطه‌ی سبیل و صراط دارد درست نیست.

۱. تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۴۶۷ - ۴۶۸.

سبیل راه‌های مخاطره‌آمیزی است که جدای از صراط، به حق تعالی می‌رسد. سبیل نه از راه‌های فرعی صراط است و نه صراط آن را در پوشش خود دارد؛ به‌گونه‌ای که هیچ خلطی میان این دو پیش نمی‌آید؛ هرچند می‌شود از یکی به دیگری ورود یا خروج داشت، ولی این دو به هیچ وجه در مسیر با هم یگانگی ندارند و حتی سبیل الله نیز مسیری متفاوت از صراط دارد؛ هرچند باید در پایان به صراط منتهی شود و می‌شود فردی در میانه‌ی سبیل الله باشد و مرگ او فرا رسد بدون آن که به صراط و امنیت رسیده باشد و تمامی نیز بر اساس حکمت و به مقتضای عدالت است؛ هرچند ممکن است جهت آن در حیطه‌ی آگاهی‌های عادی و معمولی بشری نباشد.

ادعای این که دستورهای اخلاقی، فقهی و حقوقی سبیل‌هایی است که به صراط مرتبط است، ادعایی است که به صورت کلی درست نیست و تنها به صورت موجهی جزئیه چنین است و آموزه‌های درستی در شرع است که در سبیل باقی مانده با آن که کلی است و البته مخاطرات خود را نیز دارد که در جای خود باید از نشانی و سند آن گفت و نشانی‌های یاد شده در این متن برای سبیل در جای خود نیست. شناسه‌ی سبیل نه جزیی بودن است و نه فرعی بودن، بلکه می‌شود راهی کلی باشد، اما مشخصه‌ی آن مخاطره‌آمیز بودن و در کمین بودن انحراف و گمراهی در هر جای آن است که آدمی را به آسانی به پرتگاه سقوط می‌کشاند و ابلیس و شیاطین و هواهای نفسانی به هر لباسی و شکلی جلوه می‌کنند و شگردهای مکر و فریب آنان بالاست. کسی که در سبیل است با ترس و

استرس است که راه می‌پیماید و آن که در صراط است خوفی به خود راه نمی‌دهد. شهیدی که در سبیل باشد از تیغ تیز فرار می‌کند که به او اصابت می‌کند و شهید در صراط، شمشیرها را پناه‌گاه امن خود می‌داند و از آنان می‌خواهد که وی را در بر بگیرند.



ممیزی سبیل و صراط و فصل مقوم آن دو در جزئی و کلی و در فرعی و اصلی بودن نیست، بلکه در داشتن مخاطره و امنیت است.

توجه نداشتن به ویژگی‌های سبیل است که متن یاد شده را در توضیح معنای دو آیه‌ی شریفه به تنگنا دچار کرده است؛ زیرا در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۱</sup> می‌نویسد:

«خدای سبحان که صاحب راه است ﴿سُبُلَنَا﴾ لحظه به لحظه از

راهیان دستگیری می‌کند؛ زیرا همواره با آنان است.»<sup>۲</sup>

و در جای دیگر از ملاقات همه‌ی انسان‌ها با خدا می‌گوید و ضمن

توصیه به لقای مهر خدا و پرهیز از لقای جلال خدای قهار، می‌نویسد:

«در میان همه‌ی راه‌هایی که به او منتهی می‌شود، یک راه، مستقیم

و دیگر راه‌ها انحرافی است: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ

وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾<sup>۳</sup>. جز راهی که انسان را به «خدای رحمان»

می‌رساند و نمازگزار در این آیه‌ی کریمه هدایت به آن را می‌طلبد،

۱. عنکبوت / ۶۹.

۲. تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۴۶۳.

۳. انعام / ۱۵۳.

دیگر راه‌ها همه گمراهی و ضلالت است و به «خدای منتقم» منتهی می‌شود»<sup>۱</sup>.

گفتیم سبیل هم انحرافی و ضلالتی است و به جلال الهی می‌انجامد و هم هدایت به حق تعالی دارد و صورت جمالی دارد و بر اساس این بیان، میان دو آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی عنکبوت و انعام تنافی وجود ندارد، ولی تفسیر تسنیم صراط را رساننده به خدای رحمان و سبیل را رساننده به خدای منتقم دانسته است که در این صورت، نسبت به معنای آیه‌ای که در سوره‌ی عنکبوت است می‌شود اشکال گرفت که هدایت الهی به آن باید هدایت اضلالی و رساننده به اسمای جلالی باشد؛ در حالی که چنین معنایی با مقصود آیه‌ی شریفه تنافی دارد. مهم‌ترین تفاوت میان سبیل و صراط مخاطرآمیز بودن سبیل و لزوم زحمت، اکتساب و کوشش برای پیمودن سالم آن است؛ برخلاف صراط که امنیتی انعامی و موهبتی بدون رنج و تلاش دارد؛ مانند کسی که بدنی قوی، متناسب و زیبا دارد، و کسی که بدنی زشت و ناموزون برای اوست.



۱. تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۴۶۵.



## فصل سوم:

# انعامی‌ها

(محبوبان)

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾

راه محبوبانی که به کمال و تمام نعمت، گرمی‌اشان داشته‌ای



### فراز بی همتا

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ در تمامی قرآن کریم تعبیری منحصر به فرد، ممتاز و بی همتا است که تنها در سوره‌ی حمد آمده است و نمی‌شود نظیر و مشابهی برای آن یافت. مهم این است که در این تعبیر منحصر، مراد از ﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ و نوع نعمت داده شده و میزان آن شناخته شود. بر این پایه، ﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ از سه ناحیه دارای اهمیت فراوان است: یکی آن که ﴿أَنْعَمْتَ﴾ که وصف فاعلی انعام و همراه با تعدی و به شکل مزید و به صورت خاص است، آیا صفت ویژه‌ی الهی است یا بر خلق نیز قابل انطباق است و از صفات مشترک میان حق تعالی و خلق است؟ هم‌چنین ﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ به صورت مشخص چه کسانی هستند و موصول و ضمیر غایب جمع و متعلق انعام چه کسانی را در بر می‌گیرد؟ و سوم آن که نعمتی که به آنان داده شده چیست؟ ما نخست پاسخ پرسش نخست و سوم از پرسش‌های سه‌گانه‌ی یاد شده را بی‌درنگ در پی می‌آوریم و پرسش دوم را به تفصیل پاسخ می‌گوییم.

## وصف حقی انعام

نعمت یاد شده در فراز: «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» از ناحیه‌ی پروردگار است و وصفی حقی می‌باشد و نسبت به خلق کاربرد ندارد و نمی‌شود خلق به خلق نعمت دهد جز در مورد رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که قرآن کریم لحاظ انعام خلقی را به آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت داده است.

اطلاق خلقی نعمت در آیه‌ی مربوط به جریان زید آمده است: ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾<sup>۱</sup>. دقت شود خاطر نشانی این نعمت از زبان حق تعالی است و چنین نیست که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود ادعای انعام داشته باشد. بر پایه‌ی کاربرد نعمت در قرآن کریم باید گفت تنها حق تعالی است که «منعم» است و این اسم شریف اطلاق خلقی ندارد و اسم خاص است و نه عام و مشترک میان حق و خلق و کاربرد آن در آیه‌ی شریفه به این لحاظ است که فاعل حقیقی آن حق تعالی است و واسطه و مجرای بشری آن لحاظ نمی‌شود و خلق نمی‌تواند نعمتی را به دیگری اعطا کند و تمامی نعمت‌ها به حقیقت از خداست؛ چنان‌که تمامی صفات کمال اگر لحاظ خلقی داشته باشد مجاری فیض پروردگار است و کسی در آن لحاظ نفسی، اصالی و استقلال ندارد و ظهور کمال حق تعالی است که جریان

یافته است. اطلاق انعام به رسول اکرم ﷺ در این آیه‌ی شریفه مانند نسبت دادن رمی به آن حضرت در این کریمه است که می‌فرماید: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ﴾<sup>۱</sup>.

### میزان نعمت

خطاب در ﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ خاص به ذات حق تعالی و متعلق آن عام است و می‌رساند انعامی‌ها یک گروه و یک جمع ویژه می‌باشند و آمدن آن در هیأت افعال و تعدی آن با ﴿عَلَيْهِمْ﴾ تمامیت انعام و دهش نعمت را به این گروه خاص می‌رساند؛ یعنی تمام و کمال نعمت به آنان اعطا شده است و نعمتی نیست که در اختیار آنان نباشد. هم‌چنین انعام وصف خاص است و تنها بعضی افراد محدود هستند که مورد انعام قرار می‌گیرند.

### لغت‌شناسی «نعمت»

﴿أَنْعَمْتَ﴾ به لحاظ ماده از «نعم» و فعل باب مزید افعال است به معنای طیب و گوارایی عیش و سلامت حیات است. اسم مصدر آن نعمت است و جمع کثرت نعمت که بر فراوانی افراد نعمت دلالت دارد «نعم» و جمع قلت آن که با زیادت گیری، اندک و محدود بودن افراد آن را می‌رساند، «انعم» است؛ چنان‌که در قرآن کریم برای بیان فراوانی نعمت ظاهر و باطن و اشباع نامحدود آن و نیز اندکی مواردی که نعمت مورد

۱. انفال / ۱۶.

کفران قرار می‌گیرد و محدود بودن میدان کفر آمده است: ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾<sup>۱</sup> و نیز می‌فرماید: ﴿وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾<sup>۲</sup>.

انعام دارای لحاظ حدوثی است و به ظرف نعمت اشاره دارد که همان عیش سالم است که آدمی را در بر می‌گیرد. «انعام» لحاظ فاعلی و وجه صدور آن اعتبار می‌شود و «تنعیم» اعتبار وقوعی و لحاظ متعلق و جهت مفعولی دارد.

نعمت در شکل مفرد آن امری ایجابی و طبیعی است که آرامش‌دهی فصل مقوم آن است، و جمع آن «نعم» تمام هنجار است که هیچ نفی به آن راه ندارد. «نعم» به عنوان حرف جواب نیز شکل ایجابی دارد و آرامش‌بخش است.

«نعماء» نیز جمعی است که بیان‌گر نعمت دارای استمرار است؛ همان‌طور که حرف مد و سبب آن در یک کلمه جمع شده و نشانه‌ی این تداوم است؛ همان‌طور که صحرا کشیدگی بیابان را بیان می‌دارد. «نعمیم» جهت ثبات نعمت را لحاظ دارد. جهت ثبات غیر از جهت امتداد است.

به حیوانات سه‌گانه‌ی گاو، گوسفند و شتر «انعام» گفته می‌شود؛ زیرا تنها همین حیوانات برای عرب قابل استفاده، کارگشا و نعمت بود. قرآن

۱. لقمان / ۲۰.

۲. نحل / ۱۱۲.

کریم واژه‌های گفته شده را به همین صورت اعتبار داده است.  
نعمت در ۱۴۴ مورد از قرآن کریم کاربرد دارد که خصوصیات متفاوت آن را با اطلاق‌های متعددی که آورده بیان داشته است.

### نعمت؛ آرام و گوارا

نعمت حیات گواراست؛ خواه حیات به شکل حدوثی باشد یا بقایی و مادی و ناسوتی باشد یا غیر ناسوتی و معنوی.

نعمت طیب عیش، حیات گوارا و تنفسی آرام و آرامشی سالم و صلاحی زیبا و حسنی گویاست که به هر بیان که بیاید وصف برای حیات سالم است. این ماده‌ی معنایی ایجابی و مثبت دارد نه سلبی و منفی. نعمت هم خود سلامت دارد و هم در غیر ایجاد حیات، سلامت و سعادت می‌کند. نعمت وصف حال فعلی و زمان نقد است. کسی نعمت دارد که وصف حالی داشته باشد و حیات فعلی خود را لحاظ کند بدون آن که غصه‌ی گذشته یا اندیشه‌ی فردا را داشته باشد. حیات فعلی در صورتی گواراست که قوه‌ی ادراک و معرفت لازم با آن باشد و برای همین است که به آدمی اختصاص دارد و شأن انسان است. نعمت وصف حیات گوارای فعلی و درک شده است.

پدیده‌های غیر بشری سلامت و حیات دارند، ولی گوارایی ادراکی برای آنان نیست و سلامت حیات طبیعی آنان است و قدرت درک نعمت در آنان نیست. به حیوانات انعام گفته می‌شود به این اعتبار که نعمت برای انسان می‌باشند و نه به این اعتبار که خود آنان نعمت بودن خود را درک



می‌کنند. نعمت به معنای آرامش حیات سالم و گوارایی زندگی است. این معنا هم با غنا قابل جمع است و هم با فقری که به بؤس و شدت نرسیده باشد؛ همان‌طور که می‌شود کسی ثروت یا علم داشته باشد، ولی این ثروت یا علم نه تنها برای او نعمت نباشد و خالی از گوارایی باشد، بلکه ممکن است برای او نعمت و بلای جان گردد و سلامت و سعادت او را آسیب رساند و حیات دینی و معنوی او را در مخاطره قرار دهد. کسانی که برای فردا زندگی می‌کنند یا برای دیروز فکر می‌کنند، غفلت از حال پیدا می‌کنند و از نعمت و گوارایی زندگی که همان در امروز بودن است بی‌بهره می‌مانند و از آن غافل می‌شوند.

﴿أَنْعَمْتَ﴾ بخشش حیات گوارا به صورت فعلی و خاص از ناحیه‌ی ذات حق تعالی است. خاص بودن آن نیز از هیأت فعل آن قابل استفاده است، وگرنه چنان‌چه به شکل اسم و در قالب مصدر استفاده شده بود، معنایی کلی و عام را می‌رساند. فعل یاد شده تخطب دارد و با وحدت به کار رفته است. فعل ایجابی و مثبت است و نیز مثبت هم می‌باشد. هم‌چنین ظرف زمانی حال نیز از آن به دست می‌آید.

### رابطه‌ی نعمت و ایمان

ویژگی حیات گوارا عاری بودن آن از اضطراب، استرس و هرگونه تسنیدگی است. آرامش و دوری از اضطراب از لوازم معرفت، ایمان و گروندگی به حق است. کسی اضطراب ندارد که به حق معرفت و ایمان داشته و بر آن باشد؛ بر این پایه، حیات گوارا تنها در متن ایمان به دست می‌آید.



نعمت حقیقی فقط با ایمان است و این نعمت ظاهری است که لحاظ عام دارد و به همگان می‌رسد؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ. وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ﴾<sup>۱</sup>.

### بؤس و سختی

از آن‌جا که هر چیزی به مقابل آن بهتر شناخته می‌شود، واژه‌ی مقابل نعمت را نیز برمی‌رسیم. در برابر نعمت، «بؤس» قرار دارد. شدت مضیقه، تنگی، سختی، نگرانی، نارسایی، ناآرامی و التهاب مقابل نعمت است. بشر امروز گرفتار بؤس است و با آن که امکانات و فن‌آوری‌های فراوانی دارد، آرامش از زندگی او رخت بر بسته است. سیری مجازی در تارنماهای اینترنت و شبکه‌های ماهواره‌ای گویای این مطلب است و در چهره‌ی زندگی‌هایی که نمایش داده می‌شود، همه چیز هست جز آرامش و گوارایی عیش.

### نعمت عام و خاص

حقیقت نعمت و گوارایی زندگی به معنای نبود مشکلات در زندگی مانع خیز و چالش‌زای ناسوتی نیست، بلکه به معنای مدیریت صحیح و اداره‌ی درست زندگی با پیشامد مشکلات و بحران‌ها و از دست ندادن خود و توان کنترل آن است تا نعمت‌ها را با دست خود تلف نکند و از

۱. فجر / ۱۵ - ۱۶.

دست ندهد، وگرنه ناسوت زندان مؤمنان و بلاگاه موالیان است؛ زیرا صاحبان ولا به حسب وظیفه‌ای که دارند کارپردازی دارند و به اموری مبادرت می‌روزند که دیگران از آن فرار می‌کنند و به چیزهایی تن نمی‌دهند که ستم‌پیشگان و عافیت‌طلبان بی درد آن را می‌جویند و بلا پشت بلاست که به حسب وظیفه‌ای که انجام می‌دهند برای آنان پیش می‌آید و چنین نیست که آنان هوس محور و پی جوی میول نفسانی باشند. نعمتی که خداوند به آنان به صورت عطایی و انعامی داده نعمت خاص است و لازم آن است که آنان با هر بلایی آرامش و اطمینان قلب و خاطر دارند و مشکلات و سختی‌های زندگی به چشم آنان نمی‌آید.

بر این اساس، نعمت بر دو قسم عام و خاص است. نعمت عام امکاناتی است که در دست بندگان است و نعمت خاص گوارایی امکانات است که سبب می‌شود نعمت جذب روح انسان شود. برای نمونه علم یک نوع توانمندی و اقتدار است، ولی چنانچه با روح تقوا و فروتنی و با ملکه‌ی قدسی همراه نباشد وبال است و مال در صورتی که امنیت نیاورد و سلب آرامش روانی کند و استرس و رشکستگی، سرقت، اخاذی، امساک و بخل با آن باشد، تنها نعمت عام است و وصف نعمت خاص و حقیقی را ندارد. نعمت در صورتی حقیقت دارد که در عین گوارایی جذب جان شود وگرنه به عرض است که عنوان نعمت به خود گرفته است؛ همان‌طور که علمی دانش حقیقی است که به عمل کشیده شود و کردار شاهد صدق آگاهی‌های او باشد، وگرنه جز خاطره و حکایتی بیش از اغیار نیست. می‌گویند: «نقد را عشق است». این گزاره تعبیری دیگر از

نعمت ذاتی، گوارا و خاص است. نعمت خاص زندگی رضایتمندانه و کام گرفتن از همان است که دارد و در اختیار و در خدمت اوست.

اگر کسی امکانات، ثروت، اموال و سرمایه و درآمد فراوانی داشته باشد و از آن گوارایی نبیند مانند غذایی است که خورده و جذب بدن وی نشده و او تنها زحمت تهیه، جویدن، هضم و دفع آن را داشته است. همان طور که غذا به چیزی می‌گویند که جذب بدن شود، نعمت نیز چیزی است که آرامش بخش روح و روان باشد و جذب آن گردد، وگرنه نعمت است. علم، پول، خانه، فرزند، شغل، موقعیت و دیگر امور مرتبط در صورتی فرح‌زاست که بلای جان آدمی و مایه‌ی مکر الهی و فتنه برای او و باعث بیچارگی وی نگردد و سم قاتل خویش را با غفلتی سخت در دست نداشته باشد و شوکران قتل خود را جرعه جرعه سر نکشد به گمان آن که برای وی طرب‌زاست.

در میان کتاب‌های تفسیری، یادکرد از نعمت‌های عام در تفسیر ملاصدرا قریب به هفده صفحه را به خود اختصاص داده است.<sup>۱</sup> وی این مطالب را بدون ذکر منبع، از کتاب احیاء العلوم غزالی تلخیص کرده است. البته خود در پایان می‌گوید:

«ولیعذرني إخوان الحقيقة في إطناب الكلام في هذا المقام وإيراد

نكات لخصتها وجرّدتها من صحف الكرام تكثيراً لفوائد هذا الباب

وتشبيهاً بالبررة الكتاب. ومنه البدایه وإلیه المآب»<sup>۲</sup>.

۱. ر. ک: تفسیر القرآن الکریم، ص ۱۲۴ - ۱۴۱.

۲. تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۴۱.

احیاء العلوم انواع نعمت‌ها را در جلد چهارم، «کتاب الشکر» آورده است که علاقمندان به شناخت نعمت‌های عام را مطالعه‌ی آن کافی است؛ هرچند امروزه پیشرفت دانش‌های تجربی، نعمت‌های عام را پیش از بیش شناسانده و برای آن فیلم‌های مستند فراوانی ساخته است که مشاهده‌ی آن مؤثرتر از مطالعه‌ی کتاب‌های پیشینیان در این زمینه است، اما از این همه بهتر، روایت زیر است که کارپردازی تمامی پدیده‌ها را برای تحقق و کارآمدی یک نعمت دخیل دانسته است:

«حدَّثنا علي بن أحمد بن موسى - رضي الله عنه - قال: حدَّثنا محمد بن هارون الصوفي، قال: حدَّثنا عبید الله بن موسى الرویانی، قال: حدَّثنا عبد العظیم بن عبد الله الحسنی، عن الإمام محمد بن علي، عن أبيه الرضا علي بن موسى، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده عليه السلام، قال: دعا سلمان أباذر - رحمهما الله - إلى منزله، فقدم إليه رغيفين، فأخذ أبوذر الرغيفين يقلبهما، فقال له سلمان: يا أباذر، لأي شيء تقلب هذين الرغيفين؟ قال: خفت أن لا يكونا نضيجين. فغضب سلمان من ذلك غضباً شديداً، ثم قال: ما أجراؤك حيث تقلب هذين الرغيفين! فوالله لقد عمل في هذا الخبز الماء الذي تحت العرش، وعملت فيه الملائكة حتّى ألقوه إلى الريح، وعملت فيه الريح حتّى ألقته إلى السحاب، وعمل فيه السحاب حتّى أمطره إلى الأرض، وعمل فيه الرعد والملائكة حتّى وضعوه مواضعه، وعملت فيه الأرض والخشب والحديد والبهائم والنار والحطب والملح،

وما لا أحصيه أكثر، فكيف لك أن تقوم بهذا الشكر؟ فقال  
أبوذر: إلى الله أتوب، واستغفر الله ممّا أحدثت، وإليك أعترز  
ممّا كرهت»<sup>۱</sup>.

تحقق هیچ پدیده و نعمتی را نباید به شکلی انفرادی پنداشت، بلکه  
تمامی پدیده‌ها به صورت جمعی برای شکل بخشیدن به یک دم و بازدم  
در کار هستند.

این روایت هم معرفت سلمان را بیان می‌دارد و هم کمال صفای ابوذر.  
ابوذر که از پیش‌آهنگان مؤمنان و از سرداران پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد،  
خیرخواهی سلمان را در این میهمانی، بی‌احترامی به خود تلقی نمی‌کند.

### نعمت سببی و عنایی

نعمت به صورت عام و نعمتِ صراط به صورت خاص، یا سببی است  
که همان سلسله علل تکوینی و طبیعی است یا بدون سبب که طریق  
عنایت خاص (انعامی) است. کسی که بدون سبب، قرب پیدا می‌کند از  
انعامی‌ها و از محبوبان است و آن که به اسباب تمسک می‌کند و ریاضت و  
ندبه و انابه پیش می‌گیرد تا به حق وصول یابد محبی است و کسی که در  
این وادی‌ها نیست فردی معمولی است. کسی که محبوبی است تمام  
تولیدات او ابتکاری و دست اول است. این حق است که بی‌واسطه معلم  
می‌شود و درس حق می‌دهد در مدرسه‌ای که مدرسه‌ی حق است.

باید توجه داشت ناسوت کسی را خالی از اسباب نمی‌گذارد و چنین  
نیست که افراد عنایی بدون سبب بمانند، ولی از سوی دیگر چنین نیست

۱. شیخ صدوق، الامالی، ص ۵۲۷ - ۵۲۸.

که هر صاحب سببی بدون سبب و به گونه‌ی مستقیم مورد عنایت خاص باشد. لحاظ بدون سبب و مستقیم لحاظ رحیمیت و لحاظ اسبابی لحاظ رحمانیت حق است. همان‌طور که هر پدیده‌ی رحیمی، رحمانی است، ولی چنین نیست که هر پدیده‌ی رحمانی رحیمی باشد.

هم‌چنین این اصل که می‌گوید: ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَافُتٍ﴾<sup>۱</sup> می‌رساند هر کسی باید در چیزی که به او ویژگی دارد مورد عنایت خاص باشد، ولی خصوصیات و ظهور آن چنان ناملموس است که به آسانی به چنگ ادراک نمی‌آید. آسان نیست کسی در گُل، خشونت و خار ببیند و در خار، به مشاهده‌ی لطافت بنشیند. این اولیای خدا هستند که دیده‌ای دارند غیر از دیده‌ی ظاهر که چهره‌ای غیر از چهره‌ی ظاهر را می‌بیند. آنان دست حق را می‌بینند که درست نقش می‌زند و زبان حق را که حمد می‌گوید. حق می‌چرخاند و این راه می‌افتد و خود تسبیح حق می‌شوند در حالی که سکوت دارند تا فقط بشنوند آن هم به گوش حق. باید سکوت داشت و کار نکرد. اگر مولا گفت کار نکن، باید گفت چشم. کسی که پیوسته می‌خواهد کاری کند مثل کودک و طفلی است که پیوسته می‌خواهد بجنبد و حرکت داشته باشد. باید هم سکوت داشت و هم استماع، تا شاید چیزی شنید. البته مسیر آن عبودیت است آن هم بی‌طمع. اولیای خدا هیچ‌گاه دل به اسباب نمی‌بندند، همان‌طور که از هیچ سببی نمی‌ترسند. طریق بدون سبب فقط ویژه‌ی مؤمنان نیست و می‌شود خداوند به غیر مؤمنی از سر رحمت، لطف کند و جان او را بگیرد

پیش از آن که عزرائیل خبر شود. می‌شود خداوند بدون سبب برای هر کسی کارپردازی داشته باشد و کسی را عنایت کند و نعمت دهد یا نعمتی را بگیرد و نعمت کند. نه می‌توان مأیوس شد و نه مغرور. در طریق بدون سبب کار انجام شده است بدون آن که کسی هنوز خبر شده باشد. خداوند به انسان توفیق دهد چموشی و استکبار از دل آدمی دور شود و هم با خدا و هم با خلق خدا عطوفت پیشه کند. آن هم خدایی که موضع حساس هر پدیده‌ای را در دست دارد: «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا»<sup>۱</sup>. موضعی که کافی است تلنگری بر آن زده شود. همین دابه و ظهور جنبنده است که در ادامه به زبان خود می‌گوید: «إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۲</sup>. این طریق عام است که هر کس به سوی رب خود در حرکت است و بر صراط مستقیم می‌باشد. ربی که صراط غیر مستقیم ندارد و البته برخی را به جحیم و جهنم می‌رساند. هیچ جا نیست که حق در میان راه نباشد. صاحب راه در راه است. هر کس به هر راهی که می‌رود رب خود را با خویش دارد. این مستقیم در برابر غیر مستقیم نیست. تمامی راه‌ها مستقیم است، ولی به اعتبار نقطه‌ای که به آن منتهی می‌شود همان راه مستقیم غیر مستقیمی در باطن خود دارد و راه مستقیمی که در باطن هم مستقیم باشد تنها طریق خاص انعامی‌هاست. راه مستقیم چنان ریز می‌شود که وصف آن در این روایت آمده است:

«عن أبي الصامت قال أبو عبد الله عليه السلام: أن حديثنا صعب

مستصعب شريف كريم ذكوان ذكي وعرا لا يحتمله ملك

۱. هود / ۵۶.

۲. پیشین.

مقرَّب ولا نبی مرسل ولا مؤمن ممتحن. قلت: فمن یحتمله جعلت فداک؟ قال: من شئنا یا أبا الصامت. قال أبو الصامت: فظننت أن لله عباداً هم أفضل من هؤلاء الثلاثة<sup>۱</sup>.

صراط مستقیم خاص صراط امیرمؤمنان علیه السلام است که راه هدایت خاص و صراط توحید و ولایت است که تمامی انبیای الهی بر آن بوده‌اند. برای همین است که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾<sup>۲</sup>. تمامی انبیای الهی و امت‌های آنان همه تنزلی از حقیقت و ولایت و امامت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است و مهر آن حضرت است که علت محبوبیت انبیا بوده است. این سخنان را باید در باب ولایت به اثبات رساند و در این جا به عنوان سر نخ ذکر می‌گردد تا آن که علاقمند است پی‌گیر آن باشد که برای شرح آن لسان باطن لازم است که لسان خاص است نه لسان ظاهر که طریق اسباب است.

طریق بدون سبب یا راه محبوبان نه تنها نزدیک‌ترین مسیر برای وصول به توحید است، بلکه در این عنایت، فرد محبوبی بدون طی راه دارای قرب شده است و باید آن را بدون طریق دانست. راهی که آن را طریق سیر نیز می‌نامند.

طریق سبب‌سازی، طریق پر پیچ و خم، دراز، همراه با سختی و ریاضت و نیز پر آفت و آسیب‌زاست و فرد سختی‌های بسیار به جان می‌خرد گویی می‌خواهد با سوزنی کوهی را بشکافد؛ برخلاف طریق

۱. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ص ۴۲.

۲. آل عمران / ۱۹.



الطافی و اعطایی که تنها خواست حق را لازم دارد و بس و منوط به عنایت ویژه‌ی خداوند است و سعی و کوشش در آن هیچ نقشی ندارد: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾<sup>۱</sup>. باید توجه داشت این که گفته می‌شود سعی و کوشش در طریق سیر و الطافی نقشی ندارد به این معنا نیست که محبوب که مقام اعطایی را دارد در سیر اسبابی نباشد، هرچند وی سیری سبب‌ساز از ناحیه‌ی خود ندارد. محبوبان نیز بر اساس اسباب ناسوت کار دارند و بر اساس آن طبیعت و تکوین را دنبال می‌کنند، ولی در میان این اسباب، امدادات غیبی و غیر اسبابی برای آن‌ها فراوان است.

تکیه بر اسباب چیزی جز خستگی عاید نمی‌سازد. مهم آن است که بشود با خداوند بدون سبب رفتار کرد. البته خداوند آن را به هر کس داد، داد و به هر کسی هم نداد، گرفتنی نیست. راهی که صراط توحید و ولایت است.

### نسبت نعمت خاص به حق تعالی

﴿أَنْعَمْتَ﴾ نعمت را به صورت خاص به خداوند نسبت می‌دهد، ولی اعطای نعمتی خاص مانند حیات، علم، سلامتی، شفا و توانمندی، به خداوند نسبت داده نشده است، با آن که از مصادیق نعمت است. نعمت چون لحاظ عام دارد، قرآن کریم آن را به صورت خاص به خداوند نسبت داده است تا دفع شرک فعلی کند و به انسان این توجه و

التفات را دهد که هرچه به او می‌رسد از دست پروردگار خویش گرفته است.

در نعمت، زمینه برای شرک فعلی قوت دارد؛ زیرا نعمت کام، آرامش، حظ، عیش، سرور و لذت است و آدمی خود را زود بنده‌ی لذت و کام می‌سازد و همان را غایت برای خود می‌گیرد و به شرک مبتلا می‌شود. در لحاظ نعمت، ضمن آن که باید سپاسدار خلق بود و کفران تلاش خلق نکرد، لازم است توجه داشت تمامی خیرات و هر چیزی از خداوند است و چهره‌ی حق تعالی را در هر چهره‌ای دید و در کنار سفره‌ی نعمتی که حق تعالی برای او پهن ساخته است هم از عوامل و مجاری نعمت، تشکر کرد و هم حق تعالی را شکر گفت که پرداختن به یکی بدون دیگری نقص و ناسپاسی است. نسبت به خلق که مجاری نعمت می‌باشند باید سپاسدار بود و چنین نبود که تلاش خلقی نادیده انگاشته شود که خود کفران است و باید دستی که خیر را به انسان رسانده، رسول پروردگار و واسطه‌ی حق دید و به آن دست مریزاد گفت و نیز به حق تعالی توجه داشت که صاحب نعمت است و به رفع شرک فعلی پرداخت.

#### شرک فاسدکننده

کسی که به شرک فعلی مبتلاست آن چه به او می‌رسد برای وی نعمت نیست. درست است که خداوند رسیده را به عنوان نعمت فرستاده و برای آن مجرا قرار داده، ولی وقتی مجرا آن نعمت را به شخص مبتلا به شرک فعلی می‌رساند، نعمت وصول یافته برای مشرک آرامش نمی‌آورد؛ زیرا آن را از غیر می‌بیند نه از حق تعالی و همین لحاظ غیر در نعمت، سبب

می‌شود آرامش از او گرفته شود. نعمت در صورتی که لحاظ صبغهی الهی آن محفوظ و معتبر باشد نعمت است و آرامش می‌آورد، وگرنه با ابتلای به شرک فعلی و اعتبار غیر در آن، نه تنها رسیدن به نعمت آرامش‌زا نیست، بلکه آرامش را از روح و روان آدمی می‌زداید. تفاوت میان این دو، واسطه شدن نوع مواجهه‌ی فرد و سنخ علم، اراده و نیت، و در یک کلمه، نوع معرفت اوست که اگر به لحاظ واسطه‌ی خلقی اصالت یا حقیقت داده شود، عنوان نعمت از آن گرفته می‌شود. این خاصیت توحید است که عطاشده را نعمت می‌سازد و به زندگی آرامش می‌بخشد. هر جای زندگی که رنگ توحید فعلی نداشته باشد، سیاهه‌ی تنیدگی و استرس بر آن سایه می‌اندازد و آبی آرامش را از زندگی می‌ستانند. توحید فعلی التفات به «لا حول و لا قوّة إلا بالله» و توجه به کریمه‌ی «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۱</sup> است که تمامی پدیده‌های هستی مجرای فیض و نعمت پروردگار دانسته می‌شود و تمامی خیر در دست حق تعالی است: «بِيَدِكَ الْخَيْرُ».

در توحید فعلی، پدیده‌های خلقی بی‌اعتبار دانسته نمی‌شوند، بلکه به آنان به عنوان مجرای فیض و نعمت نگاه می‌شود و حقیقت نعمت با حق تعالی است و چنین لحاظی است که اضطراب را از روان آدمی برمی‌دارد و آن را به آبی آرامش می‌رساند.

۱. آل عمران / ۲۶.

## نعمت خاص در قرآن کریم

این که قرآن کریم چه شناسه‌ای برای نعمت خاص به دست می‌دهد و چه صفات، خصوصیات و آثاری برای آن می‌شمرد بسیار مهم و نیازمند ساماندهی تحقیقی مستقل است؛ زیرا با شناخت جزئیات نعمت خاص در فرهنگ قرآن کریم، می‌توان به شناخت انعام شدگان رسید. ما برخی آیاتی که نعمت خاص را بیان می‌دارد در ادامه می‌آوریم. توجه به این نعمت‌ها صفاتی را به دست می‌دهد که می‌توان آن را معیاری برای شناخت انعامی‌ها و محبوبان قرار داد.

پیش از این گفتیم نعمت یا عام است یا خاص و هر یک نیز یا حقی و جمالی است و یا مکرری، جلالی و اضلالی. تقسیم نعمت به عام و خاص بسیار کلی است و نعمت می‌شود خاص، خاص خاص و اخص باشد و انعامی‌ها نیز عام، خاص، غیر تنزیلی، تنزیلی، حقی و خلقی باشند که تنظیم فهرست مواردی که قرآن کریم از آن گفته است تحقیقی مستقل می‌طلبد. هم‌چنین آیاتی که واژه‌ی نعمت را در کنار «فضل» دارد یا نعمت را به صورت حصر یا منحصر می‌آورد از نعمت خاص می‌گوید. به دلیل فراوانی آیات این بخش، تنها نمونه‌های مهمی از آن ذکر می‌گردد.

(۱) ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ

أَدْعِيَانِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا<sup>۱</sup>.

آیهی شریفه از انعام و اعطای نعمت خاص به فردی چون زید خیر می‌دهد. زید چنان قریبی به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یافته که آن حضرت او را به عنوان پسرخوانده‌ی خویش برمی‌گزیند. این قرب و نزدیکی نعمت خاص است، ولی نعمت خاص انعامی نیست، بلکه نعمتی انتسابی و تقریبی است؛ زیرا پسرخواندگی یک نعمت است و ایمان داشتن به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نعمتی دیگر، و از این دو بالاتر، انعامی بودن است.

﴿ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ<sup>۲</sup> ۲﴾

این نعمت بسیار بزرگی است که گروهی بر تمامی عالمیان برتری داده شوند و تک گردند. این برتری که در تمام زمینه‌های دانشی، امکانات مادی، قدرت نظامی، فرهنگ، اخلاق و تمدن است صبغه‌ی خاصی به آن داده است.

﴿ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَن أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ<sup>۳</sup> ۳﴾

آیه از نعمتی خاص می‌گوید و این که اعطای چنین نعمتی مرا از همراهی گناهکاران بازداشته است. آیه‌ی شریفه نکته‌ای روان‌شناسانه را در بر دارد و آن این که با محبت می‌شود دیگران را از ارتکاب جنایت بازداشت. نظام‌ها و دولت‌ها بر اساس رهنمود این کریمه‌ی الهی

۱. احزاب / ۳۷.

۲. بقره / ۴۷.

۳. قصص / ۱۷.

بدخواهان خود را می‌توانند با محبت به عجز بکشانند و محبت و اعطای نعمت و امتیاز، آنان را نمک‌گیر می‌کند به‌گونه‌ای که دیگر نمی‌توانند پشتوانه‌ی ظلم شوند. پدر و مادر با فرزندان خود نیز بر اساس اصل محبت باید رفتار کنند. هم‌چنین پیام اسلام و امور معنوی را با محبت و اخلاق نیک و عطوفت و مهربانی باید گسترش داد و با کتمان و پنهان‌سازی نباید مردم را زخمی و جریحه‌دار کرد. این آیه از زبان حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است و حتی نعمت و محبت بر پیامبر خدا هم مؤثر و کارآمد است و گرنه خشونت دشمن‌زاست و افراد خشن بیش از افراد نرم‌خو دشمن دارند؛ زیرا نرم‌خویی وی هر دشمنی را تحت تأثیر و انفعال قرار می‌دهد.

﴿ ۴ ﴾ **إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ** <sup>۱</sup>.

آیه‌ی شریفه از نعمتی خاص می‌گوید که از ناحیه‌ی فرشتگان اعطا شده است.

﴿ ۵ ﴾ **وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهْلُهم قَلِيلًا** <sup>۲</sup>.

تعبیر **﴿أُولِي النَّعْمَةِ﴾** شخصیت‌های مهم با نعمتی دنیایی و فراوان را می‌گیرد و نعمت خاص دنیوی مانند ثروت، علم، سلامتی، نفوذ اجتماعی، زیبایی، محبت و الفت با دیگران و حیثیت و آبرو موضوع آن است، ولی صاحب چنین نعمتی که چون کوهی رشد کرده و از این نعمت محکم شده است، امنیت ندارد و با خداوند درگیر می‌شود و خداوند نیز گویی می‌فرماید مرا رها کنید تا چنین کسی را به سزای ناسپاسی‌اش

۱. زخرف / ۵۹.

۲. مزمل / ۱۱.

برسانم. گویی آدمی هرچه بالاتر می رود باید احساس خطر بیش تری داشته باشد؛ زیرا کسی که از قله پرت می شود با کسی که از سینه‌ی کوه می افتد تفاوت دارد. این نعمت خاص، مکر و دامی بوده که برای وی پهن شده است تا از او شخصیتی خاص ولی غیر ولایی و غیر خدایی بسازد و او را به غرور، ظلم، عافیت و معصیت بکشاند؛ در حالی که اگر فردی عادی بود به چنین دامی مبتلا نمی شد و نفس هار و دریده‌ی او، وی را به بدی‌ها و ادار نمی کرد.

﴿ ٦ ﴾ وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ<sup>١</sup> .

﴿ ٧ ﴾ فَإِنَّا نَقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ<sup>٢</sup> .

آیه‌ی شریفه از نعمتی می گوید که هیچ گونه بدی و ناخالصی به آن برخورد نمی کند و حتی ممکن است پایان آن شهادت باشد.

﴿ ٨ ﴾ وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ<sup>٣</sup> .

آیه‌ی شریفه از این جهت بیانگر نعمت خاص است که می شود خداوند به کسی چنان نعمت داده باشد که قابل شمارش نباشد و به تعبیر دیگر تمامی نعمت‌ها را به یک نفر داده باشد. آیه‌ی شریفه تخاطب دارد و

١. بقره / ٢٣١.

٢. آل عمران / ١٧٤.

٣. ابراهیم / ٣٤.

نوعی به‌رخ‌کشیدن نعمت خطاب به انعامی‌ها و ویژه‌ی آنان است. کسی که تمامی نعمت‌های دنیوی و اخروی و معنوی و ماورایی و رسالت و امامت و ولایت به او داده شده، نعمت وی اخص خواص نعمت‌هاست که در تمامی خیر و نیکویی‌ها داخل شده است و مرزی برای نعمت او نیست. هر پدیده‌ای اعم از دریاها و صحراها و ستارگان و اجرام آسمانی و اجنه و فرشتگان و انبیا و اولیا خیری داده‌اند و به یک نفر تمامی خیرها را داده‌اند و چنین کسی مصداق انعام مطلق و بدون قید است. برای همین است که درخواست می‌شود: «اللهم أدخلني في كل خير أدخلت فيه محمداً وآل محمداً وأخرجني من كل سوء أخرجت منه محمداً وآل محمداً». خیر و سوء جنس است و «کل» نیز بر آن وارد شده و هیچ خیر و بدی را فروگذار نکرده است.

۹ ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

این آیه‌ی شریفه از بزرگ‌ترین عنایت و انعام حق تعالی سخن می‌گوید و در نوع خود مانند آیه‌ی پیشین است. کسی که تمامی نعمت‌ها به او داده شده جامع متقابلات و دارای مقام جمعی است و هرکاری به او داده شود از عهده‌ی آن برمی‌آید و در هیچ کاری عاجز و ناتوان نمی‌باشد، بلکه هر کاری را به بهترین شکل آن به پایان می‌رساند و این یکی از صفات انعامی‌ها و محبوبان است. کسی که از عهده‌ی کاری بر نمی‌آید محبوبی نیست؛ تفاوتی ندارد آن کار رزم در جبهه باشد یا انداختن تیر بر سیبل، یا نوشتن کتاب یا تصرف در امور تکوینی و این از پی‌آمدهای مقام جمعی



است. هرچه به محبوبان و انعامی‌ها سپرده شود گویی تخصص اصلی آنان همین است. در هر یک از شعبه‌های علمی که وارد شوند، مورا می‌شکافند و خم به ابرو نمی‌آورند؛ خواه مسایل توحیدی باشد یا فقهی، فلسفی باشد یا تفسیری، عرفانی باشد یا روان‌شناسی، جامعه‌شناسی باشد یا طب و بهداشت و تغذیه، انسانی باشد یا تجربی و فنی باشد یا ماورایی و تفاوت داده‌های آنان و گزاره‌هایی که می‌آورند به مخاطب و گفته‌خوان باز می‌گردد و نه به شخصیت گفته‌پرداز و هیچ علمی برای آنان با علوم دیگر تفاوت ندارد. علوم آنان لدنی است و هرچه از آن هزینہ کنند، پایان نمی‌پذیرد.

(۱۰) ﴿وَأَشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾<sup>۱</sup>.

نعمت‌های مشروط و دارای تعلیق که به همگان داده نمی‌شود نعمت خاص است؛ به‌ویژه آن که عبادت که خاص است شرط آن است و این نعمت را بسیار خاص می‌سازد؛ زیرا کم‌تر کسی است که توفیق آن را یابد.

(۱۱) ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذْ كُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾<sup>۲</sup>.

نعمت در این آیه‌ی شریفه مقید است؛ از این رو خاص است. جنود نامریی تنها بعضی بندگان را محافظت و اسکورت می‌کنند.

(۱۲) ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُنِزِلَ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾<sup>۳</sup>.

۱. نحل / ۱۱۴.

۲. احزاب / ۹.

۳. مائده / ۶.

هم اراده و هم اتمام نعمت، خاص بودن و نیز انعامی بودن نعمت را دلالت دارد؛ مانند این آیه‌ی شریفه: ﴿وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلٍ يَعْقُوبُ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ﴾<sup>۱</sup>.

به طور کلی هر آیه‌ای که تمامیت نعمت را بیان داشته است، انعامی‌ها موضوع آن می‌باشند. انعامی‌ها هیچ‌گاه مقید و بسته به چیزی نیستند و تمامیت نعمت برای آنان بدون تعلیق و محدودیت لحاظ شده است.

(۱۳) ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾<sup>۲</sup>.

خداوند در آیه هر چیزی را به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌بخشد؛ زیرا از آن حضرت ایمن است. چنین کسی انعامی است، بلکه برترین انعامی‌ها و در صدر آنان است که گویی نوعی حق و تو به ایشان داده می‌شود که هر کاری می‌تواند انجام دهد و تمامی نادیده گرفته می‌شود، ولی آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این لطف را پاس می‌دارد و تمامی نعمت را قدردان است و هر چیزی را به اندازه و در جای خود استفاده می‌کند، بلکه مقداری کم‌تر از سهم خود نیز بهره می‌برد.

(۱۴) ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾<sup>۳</sup>.

نعمت یاد شده اختصاصی‌ترین نعمت است که هم کمال دارد و هم

۱. یوسف / ۶.

۲. فتح / ۲.

۳. مائده / ۳.

تمامیت. این محبوبان هستند که تمامیت دارند و باری سنگین به آنها داده شده؛ برخلاف محبان که تمامیت ندارند و خداوند لطف کرده و بار آنها را سنگین نکرده است. در تمامی صفات کمال و محاسن چنین است که سنگین باری و مسؤولیت را موجب می‌شود.

تفسیر

باید دقت نمود آیه‌ی شریفه می‌فرماید: ﴿أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ و آن را با

ضمیر جمع مخاطب می‌آورد و نه به شکل مفرد تا خاطر نشان شود کمال دین و اتمام آن با حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام است و نه با نبوت به تنهایی و نیز در آن صورت متنی بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود و به این معنا می‌شود که ما حضرات ائمه علیهم‌السلام را به خاطر تو امامت دادیم، ولی لحاظ جمع آن هیچ‌گونه امتنان فردی ندارد و به این معناست که دین برای کمال، تمامیت و سلامت خود به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام نیازمند و وابسته است و اعطای امامت به آن حضرات به خاطر دین بوده است نه به سبب خوشامد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا درخواست ایشان. از این نکته می‌توان بلندای این کریمه‌ی الهی را در قیاس با آنچه حضرت ابراهیم علیه‌السلام می‌فرماید که: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup> به دست آورد؛ زیرا این درخواست حضرت ابراهیم علیه‌السلام برای سلامت و سعادت فرزندان و نسل خود است که تقاضای امامت دارد و امتیازی است که آن حضرت برای خود خواستار می‌شود، ولی این آیه از نیاز دین به امامت می‌گوید که دین

بدون حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام دین نیست و ضمیر جمع آن می‌رساند زمینه‌ی دل‌جویی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ندارد تا مسأله‌ای شخصی شود، بلکه آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز با ضمیر جمع مخاطب در متن قرار می‌گیرد و بدین‌گونه است که نبوت علت احداثی دین و امامت و ولایت علت ابقایی آن می‌شود؛ زیرا شخص پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عمری ابدی ندارد و دین در بقای سالم خود نیازمند به ولایت است. اگر می‌گوییم شیخ الانبیا و پیامبر توحید حضرت ابراهیم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از محبان است در فضای چنین مقایسه‌ای است که نعمت اعطایی به وی محبی دانسته می‌شود، وگرنه به لحاظ خود نعمت و بدون چنین مقایسه‌ای، تمامی پیامبران علیهم‌السلام نبوت یا امامت را به صورت انعامی و اعطایی از ناحیه‌ی حق تعالی گرفته‌اند، ولی همینان زمینه‌ی تلاش، اکتساب، ریاضت و ابتلا داشته‌اند و همانند اكمال و اتمام نعمت است که هیچ ریاضت، عبادت و تلاشی در آن دخالت ندارد.

هم‌چنین با سبر و تقسیم می‌شود میزان دخالت افراد در ضمیر جمع مخاطب را دانست و این نکته را دریافت که این ضمیر نه منحصر به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و نه چنان تعمیمی دارد که امت را در بر بگیرد، بلکه بر پایه‌ی سبر و تقسیم، تنها اگر حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام از این ضمیر کاسته شوند، گویی عمود خیمه‌ی دین برداشته می‌شود و فرو می‌ریزد و چیزی از دین نمی‌ماند و شریعت محتوا و ساختار نمی‌گیرد و در این صورت، متنی بر حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ندارد. البته امت از این مجرا و از باب تنزیل داخل در این ضمیر می‌شوند نه به صورت اصالی. با این

توضیح دانسته می‌شود ضمیر یاد شده از ضمیرهای باب ولایت است. شناسایی چنین ضمیرهایی در قرآن کریم اهمیتی فراوان و پایه‌ای دارد؛ زیرا اگر همین ضمیر جمع به صورت مفرد آمده بود نیازمندی دین به حضرات معصومین علیهم‌السلام را نمی‌رساند، بلکه این آیه مانند درخواست حضرت ابراهیم علیه‌السلام شخصی می‌شد، با این تفاوت که خداوند به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منت نهاده و امامت را به حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام عطا کرده، ولی با درخواست حضرت ابراهیم علیه‌السلام به صورت کلی موافقت نشد.

آیه‌ی شریفه از بلندترین آیات مربوط به انعامی‌ها و محبوبان است.

(۱۵) ﴿فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تُمِّنْ عَلَيَّيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾<sup>۱</sup>.

این آیه خطاب به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دارد که مقام ختمی است و سنگینی ابلاغ تکلیف الهی را می‌رساند و خشیت برای دین‌گیزی مردمان به سبب سنگینی تکلیف است نه خشیت از غیر یا به خاطر منافع خود که در آن حضرت راه ندارد. شاهد آن نیز فراز: ﴿وَلَا تُمِّنْ عَلَيَّيْكُمْ﴾ است که ضمیر در آن به صورت جمع مخاطب آمده نه مفرد تا به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ارجاع داده نشود. البته این عمومیت ضمیر باری منفی است؛ زیرا امت را به تنزیل در بر می‌گیرد و همین امت هستند که مایه‌ی خشیت می‌باشند. اگر امت را به تنزیل نمی‌گرفت، تمامی آنان مسرور بودند که به تساوی، نعمت داده شده‌اند و همین خشیت قرینه است که این نعمت خاص تنها

به برخی اعطا شده است و برای همین است که خشیت زاست؛ زیرا آنان منافع شخصی خود را بر منافع عمومی ترجیح می‌دهند؛ چنان‌که بر علیه حضرت امیرمؤمنان علیه السلام توطئه کردند و کودتای سقیفه را بنیان نهادند و توطئه‌ی قتل امام حسن علیه السلام را طراحی کردند و خنجر تیز و زهرآلودی را تا دسته در ران آن حضرت فرو نمودند و با بی‌احترامی تمام فریاد آوردند: به خدا سوگند، این مرد کافر شده است؛ همان‌طور که پدرش کافر گردید و او را در خانه‌ی خویش به توسط همسر خود زهر دادند و در کربلا نیز آن رفت که رفت. خشیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آسیب دیدن عمود خیمه‌ی دین و ولایت بوده و تاریخ نیز نشان داد چنین خشیتی جا داشته و آن حضرت صلی الله علیه و آله باید تکلیفی را اعلام می‌کرده که کسی پای آن نمی‌ایستاده است؛ زیرا ولایت هر ناخالصی را می‌سوزاند و نمی‌گذارد کسی با ناخالصی بایستد.

ضمیر یاد شده در مرتبه‌ی علو و اصالی خود تنها چهارده معصوم علیهم السلام را شامل می‌شود و تحلیلی که در آیه‌ی پیشین آمد، در این جا نیز جاری است و ضمیر آن از ضمائر ولایی است؛ همان‌طور که آیه‌ی شریفه از آیات ولایی و بلاخیز است که پیامبری حتی حضرت ایراهیم علیه السلام نمی‌تواند در محدوده‌ی آن حرکت کند و تنها ویژه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

(۱۶) ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتْكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي

إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذِ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١﴾

﴿١٧﴾ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٢﴾

﴿١٨﴾ وَمَا تُجْرُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ. أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ. قَوَائِمُهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ. فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٣﴾

تمامی مواردی که از ﴿جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾ گفته است از نعمت‌های خاص می‌باشد.

﴿١٩﴾ وَاجْعَلْ لِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ﴿٤﴾

آیه‌ی شریفه نعمت خاص خاص است؛ زیرا از بهشت‌هایی می‌گوید که صاحبان آن به بهشت نمی‌آیند و به دوزخ درمی‌آیند و بهشت آنان به دیگری می‌رسد. البته کسی که درخواست آن دارد در قیاس محبوبان ذاتی و ازلی و ابدی کمال عالی ندارد؛ زیرا این طمع در او هست که توقع بدبختی دیگران را دارد تا خود به نعمت برسد. هم‌چنین در مواردی که درخواست اعطای حکم یا الحاق به صالحان می‌شود که در تمامی آن‌ها طمع وجود دارد؛ برخلاف کسی که صاحب حکم یا صالح به دنیا می‌آید. کسی که می‌خواهد میراث‌دار بهشتیان از بهشت رانده شده باشد جوهره و

١. مائده / ١١٠.

٢. نحل / ١٢٠ - ١٢١.

٣. صافات / ٣٩ - ٤٣.

٤. شعراء / ٨٥.

اسطقس محکمی ندارد و گرنه تمامی بهشت را می‌طلبید نه گوشه‌ای از آن را که بی‌صاحب مانده است؛ هر چند همین کمال به خودی خود بالاست، ولی در قیاس با اولیای محبوبی که نفی طمع از خلق، خود و حتی از حق تعالی دارند، نقص و کاستی دانسته می‌شود. چنانچه خواهیم گفت ﴿اَهْدِنَا﴾ در سوره‌ی حمد، برای اهل طلب است. برای آنان که خواهان می‌باشند، ولی محبوبان هیچ خواسته و طلبی ندارند و طمع به کلی از آنان رخت بر بسته است و در عشق پاک، ناب و خالص می‌باشند. آنان هیچ‌گاه از خداوند حتی طلب هدایت ندارند، و هر چه دارند به عنایت مستقیم و بدون زمینه‌ی حق تعالی است. در مورد وصف‌های انعامی مانند صدای نیکوی غیر اکتسابی و زیبایی اندام نیز چنین است و گاه خمیر و سرشت آن به صدها سال پیش باز می‌گردد که فردی خوش صدا یا خوش چهره شده است.

از مجموع این آیات به دست می‌آید انعامی‌ها مرتبه‌ی نخست یا عالین و محبوبان برتر، تمامی نعمت‌ها اعم از عام و خاص را به صورت جمعی دارا هستند و مجمع جمیع فضایل، صفات کمال و خیرات می‌باشند. انعامی‌ها افزون بر نعمت خاص، تمامی نعمت‌های عام را دارا می‌باشند. نعمت‌های عام بسیار گسترده و غیر قابل احصا و شماره است و برای همین است که نمی‌شود از عهده‌ی شکر آن برآمد. کتاب‌های تفسیری بیش‌تر به ذکر نعمت‌های عام بسنده کرده‌اند و بحث از انعامی‌ها و محبوبان ویژه‌ی این تفسیر است و تفصیل حاضر در کتابی یافت نمی‌شود.



## چهره‌ی نعمت خاص در روایات

در روایات، انعام شدگان حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام معرفی شده‌اند، ولی برخی روایات، بحث را بر نعمت اعطایی برده و از آن گفته است؛ مانند توفیق دین‌داری و پیروی. این روایات از نعمت خاص گفته است، وگرنه نعمت عام که هر نعمتی را بر می‌گیرد هم نعمت است. نمونه‌ای از این روایات را به دلیل اهمیت مطالبی که در متن آن آمده است از باب تبرک و بهره‌جویی نقل می‌کنیم:

محمد بن علی بن الحسین فی معانی الأخبار و عیون الأخبار و المجالس و صفات الشیعة والعلل عن محمد بن القاسم الأسترآبادی، عن یوسف بن محمد بن زیاد وعلی بن محمد بن سیار، عن أبویهما عن الحسن بن علی العسکری فی قول الله عزّ وجلّ: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾؛ أي قولوا: اهدنا صراط الذين أنعمت عليهم بالتوفيق لدينك وطاعتك وهم الذين قال الله عزّ وجلّ: ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصّٰدِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصّٰلِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾<sup>۱</sup>. وحكي هذا بعينه عن أمير المؤمنين علیه‌السلام قال: ثم قال: ليس هؤلاء المنعم عليهم بالمال وصحة البدن وإن كان كل هذا نعمة من الله ظاهرة، ألا ترون أنّ هؤلاء قد يكونون كفاراً أو فساقاً؟ فما ندبتم إلى أن تدعوا بأن



ترشدوا إلى صراطهم، وإنما أمرتم بالدعاء بأن ترشدوا إلى صراط الذين أنعم عليهم بالإيمان وتصديق رسوله وبالولاية لمحمد وآله الطاهرين، وأصحابه الخيِّرين المنتجبين، وبالتقية الحسنة التي يسلم بها من شرِّ عباد الله، ومن الزيادة في آثام أعداء الله وكفرهم، بأن تداريهم ولا تعزيهم بأذك وأذى المؤمنين، وبالمعرفة بحقوق الاخوان من المؤمنين، فإنه ما من عبد ولا أمة والى محمد وآل محمد عليهم السلام وعادى من عاداهم إلا كان قد اتخذ من عذاب الله حصناً منيعاً وجنّة حصينة، وما من عبد ولا أمة داري عباد الله فأحسن المداراة فلم يدخل بها في باطل ولم يخلج من حقّ إلا جعل الله عزّ وجلّ نفسه تسييحاً، وزكى عمله، وأعطاه بصيرة على كتمان سرّنا، واحتمال الغيظ لما يسمعه من أعدائنا ثواب المتشحّط بدمه في سبيل الله، وما من عبد أخذ نفسه بحقوق إخوانه، فوفّاهم حقوقهم جهده، وأعطاهم ممكنه، ورضي عنهم بعفوهم وترك الاستقصاء عليهم، فيما يكون من زللهم واغتفرها لهم إلا قال الله له يوم يلقاه: يا عبدي قضيت حقوق إخوانك، ولم تستقص عليهم فيما لك عليهم، فأنا أجود وأكرم وأولى بمثل ما فعلته من المسامحة والكرم فإني أقضيك اليوم على حق ما وعدتك به، وأزيدك من فضلي الواسع، ولا أستقصي عليك في تقصيرك في بعض حقوقي، قال: فيلحقهم بمحمد وآله، ويجعله في خيار شيعتهم.

ثم قال: قال رسول الله ﷺ لبعض أصحابه ذات يوم: يا عبد الله أحب في الله وأبغض في الله، ووال في الله، وعاد في الله، فإنه لن تنال ولاية الله إلا بذلك، ولا يجد رجل طعم الايمان وإن كثرت صلاته وصيامه حتى يكون كذلك، وقد صارت مؤاخاة الناس يومكم هذا أكثرها في الدنيا عليها يتوادون، وعليها يتباغضون، وذلك لا يغني عنهم من الله شيئاً، فقال الرجل: يا رسول الله فكيف لي أن أعلم أنني قد واليت في الله، وعاديت في الله، ومن والى الله حتى أواليه، ومن عدوّه حتى أعاديه؟ فأشار له رسول الله ﷺ إلى عليّ عليه السلام فقال: أترى هذا؟ قال: بلى، قال: وليّ هذا وليّ الله فواله، وعدوّ هذا عدوّ الله فعاده، وال وليّ هذا ولو أنه قاتل أبيك وولدك، وعاد عدوّه هذا ولو أنه أبوك أو ولدك<sup>١</sup>.

دو فراز یاد شده در این روایت، شایسته‌ی توجه است: یکی این که نعمت‌های ظاهری که شکوه دنیایی برای کافران و فاسقان دارد، نعمت خاص نیست؛ زیرا این نعمت‌ها آرامش نمی‌آورد، بلکه زیر لایه‌ی این نعمت‌های خیره کننده و پر زرق و برق، مشکلات و اختلالات روانی حاصل از تنیدگی، استرس، اضطراب، احساس ناامنی و نداشتن آرامش، فراوان است و دیگری تقیه‌ی نیکوست که سبب می‌شود مؤمن از شر بدخواهان در امان باشد. تقیه نگه‌داری باورها و افکار از بدخواهان و

١- وسائل الشیعة (آل البيت)، ج ١٦، ص ١٧٨.

امری وجودی است، نه عدمی، وگرنه نمی‌شد بر آن اطلاق نعمت کرد. قید حسنه، پنهان‌کاری از روی نفاق را خارج می‌کند و به آن ملاک می‌دهد. کسی که حامل اسرار است نیاز به تقیه به معنای حفظ اسرار الهی دارد و هرچه اسرار بیش‌تری بداند تقیه برای وی بیش‌تر ضرورت دارد. تقیه مانند سپر حفاظتی است و کسی که اسرار را می‌داند و تقیه ندارد به مبارزی بدون شمشیر و سپر می‌ماند که قدرت دفاع از خود و مصونیت از آسیب‌ها را ندارد.

بر اساس این روایت، نعمت اعطایی نعمت خاص است، نه نعمت عام.

### تفاوت انعامی‌ها با غیر آنان

نعمت خاص مانند نبوغ، ولایت و نبوت یا بر مدار اسباب و مسببات به کسی اعطا می‌شود و سلسله‌ای از اسباب و علل را لازم دارد و یا خداوند به صورت مستقیم و بدون سبب، کسی را نعمت می‌دهد. انسانی که مورد عنایت و نعمت خاص می‌گردد، تفاوتی با دیگران دارد و آن این که وی مشاعری ویژه برای فهم و بینش می‌یابد. تفاوت محبوبان با محبان و افراد عادی در همین نکته است که محبوبان مشاعری باز و شکوفا دارند و چیزهایی می‌شنوند یا می‌بینند که دیگران قدرت سمع، استماع و رؤیت آن را ندارند. ابن‌سینا نازل ارتباط با مغیبات را درباره‌ی مجانین در نمط‌های عرفانی کتاب اشارات آورده و نحوه وصول آنان به مغیبات را تحلیل کرده و گفته است ممکن است آنان چیزهایی غیر

عادی را ببینند که افراد عاقل، آن را نمی‌بینند. وی بحث را به مجانین اختصاص می‌دهد زیرا آنان در دسترس و قابل مشاهده بوده‌اند و آن را زمینه‌ای قرار می‌دهد تا ادعای عارفان در وصول به مغیبات امری دور از ذهن قلمداد نگردد و مورد انکار واقع نشود.



هر کسی در مرتبه‌ای از فهم است. بیش‌تر افراد در طبیعت یا در نفس خود اسیر می‌باشند و آنان که عقل می‌یابند اندک هستند و کم‌یاب‌اند آنان که به دل می‌رسند و کم‌تر از کم‌تر کسانی هستند که از اولیای حق می‌باشند و روح در آنان شکوفا شده است. از مراتب فهم آدمی در کتاب‌های دیگر به‌ویژه در مجموعه‌ی «سیر سرخ» به تفصیل سخن گفته‌ایم و در این جا برای هر مرتبه تنها آیه‌ای از قرآن کریم ذکر می‌شود. دقت شود مراتب آفرینش آدمی از صلصال و گل پخته (سفال) تا دوره‌های جنینی وی در این جا نمی‌آید و نخست از کسی گفته می‌شود که صورت انسانی یافته و به نفس رسیده است:

۲۰) مرتبه‌ی نطق حیوانی: ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَىٰ الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةٌ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۱</sup>.

انسان در مرتبه‌ی نطق حیوانی فکر، درایت و عقل‌ورزی عادی (حسابگری و سودورزی) و سخن‌گویی دارد. مراد از هدایت در آیه‌ی شریفه، اعطای همین نطق است، ولی آنان از این نطق بهره نبردند و به گناه رو آوردند و کوری را برگزیدند؛ یعنی از مرتبه‌ی دوم انسانی محروم شدند

و به صاعقه دچار گشتند. در این مرتبه، فهم و نطق حیوانی در تمامی انسان‌ها اعم از کافر و مؤمن وجود دارد و برای همین است که می‌توانند به تحصیل علم و آگاهی و آموزش تا لحظه‌ی مرگ بپردازند و این قدرت فهم به صورت غالبی هیچ‌گاه از آنان گرفته نمی‌شود. انسان‌ها در این مرتبه هم حیوان هستند به تمام معنا که دو بدین چنگ و دو بدان چنگال، در پی دنیا می‌باشند و هم ناطق هستند که پیشرفت‌های علمی را سبب می‌شوند. تمامی دانش‌های بشری و معلومات آن‌ها با همه‌ی گستردگی که از زیر دریاها تا فضای بی‌کران کهکشان‌ها دارد در این مرتبه است. علوم اسلامی نیز در این دایره است. با قیاسی اندک گستردگی معرفت در فازهای دوم و سوم به صورت تقریبی دانسته می‌شود. درصد افراد این فاز بسیار بالاست و می‌شود آن را تا نود و نه درصد شماره زد. این افراد وقتی به نماز می‌ایستند ظرایف علمی اذکار را به ذهن می‌آورند. کسانی که سال‌ها برای تحصیل علوم این مرتبه سرمایه‌گذاری می‌کنند، از دانش‌های مراتب دیگر غفلت دارند؛ زیرا هر علمی در این مرتبه کسب کنند آنان را از مدار حیوان ناطق بیرون نمی‌سازد. اینان با چنگ و چنگال در پی دنیا و هوس‌های آن هستند ولی هیچ‌گاه رضایت نمی‌یابند و زندگی بیش‌تر آنان با سردی، سستی، سرخوردگی و یأس همراه است و کار خود را با بی‌رغبتی دنبال می‌کنند؛ هرچند تحصیل علوم اسلامی باشد.

(۲۱) مرتبه‌ی دوم مؤمنان (هدایت‌یافتگان) و عقل‌ورزان خاص (حکمت‌معیار) هستند: ﴿وَنَجِّنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾<sup>۱</sup>.

نجات این گروه از نابینایی و کوری به ایمان و تقواست. این گروه قوه‌ی الهام و توان خویشتن‌داری و بازدارندگی از ارتکاب محرمات می‌یابند. آنان اگر پی‌جوی مسیری که آمده‌اند باشند، هدایتی تازه بر هدایت پیشین می‌یابند: ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾<sup>۱</sup>.



تفسیر

فصل سوم: انعامی‌ها

چنین کسانی مؤمن هستند ولی در مرتبه‌ی نفس است که ایمان آورده‌اند و مرتبه‌ی توسط را دارند. مؤمنان خودنگه‌دار حتی مثل ابوذر و سلمان در این مرتبه می‌باشند. این افراد وقتی عبادت می‌گزارند گویی در عبادت نیستند و چیزی از ظرایف علمی و نیز امور مربوط به خود و حتی خویشتن خویش به ذهن آنان وارد نمی‌شود. بیش‌تر محبان در این مرتبه متوقف می‌شوند.

(۲۲) ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾<sup>۲</sup>.

آیه‌ی شریفه در فراز: ﴿إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ﴾ تمامیت نعمت را بیان می‌دارد. نعمتی اعطایی و انعامی که سبب می‌شود تمامی مشاعر باز شود و کسی که آن را ندارد قفل است. در این‌جا سخن نه از نطق است و نه زیادت ایمان یا تقوا، بلکه هدایت خداوند است. برای افراد این مرتبه است که گفته می‌شود دانای به هر چیز به صورت مشیتی و ارادی هستند. آنان حق را که می‌بینند، خلق را زیر پا دارند.

۱. محمد / ۱۷.

۲. بقره / ۱۲۰.



## صفات انعامی‌ها در قرآن کریم

خداوند در قرآن کریم برای انعامی‌ها صفات چندی بر می‌شمرد که برخی از آن عبارت است از: دوری از ظلم، امنیت، سازگاری و همراه‌باوری، وفا، نبوت، رؤیت، صدق و کردار صالح. بسیاری از صفات انعامی‌ها در دیگر مباحث این کتاب آمده است.

### دوری از ظلم

نخست این که آنان به کسی ظلم روا نمی‌دارند؛ چنانچه گروه انعامی‌ها در سوره‌ی انعام چنین معرفی شده‌اند: ﴿وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾<sup>۱</sup>.

ویژگی بسیار مهم انعامی‌ها این است که به کسی ظلم روا نمی‌دارند و خیر هر کسی را به او می‌رسانند. ظلم هیچ‌گاه در حریم آنان وارد نمی‌شود. در جلد دوم «تفسیر هدی» گفتیم کسی می‌تواند خیر پدیده‌ها را به آن‌ها برساند که عشق و معرفت داشته باشد. کسی که عشق نمی‌شناسد و معرفت ندارد نه توان خیررسانی دارد و نه حظوظات نفسانی او اجازه می‌دهد خودشیفتگی خود را کنار نهد و سهم و بهره‌ی هر کسی را به او برساند. نفس چنین کسی رام نیست و بر هر کسی به صرف خوشامدی نفسانی، تاخت می‌گیرد و به او می‌دهد آنچه را که نباید بدهد یا باز می‌دارد آنچه را که باید برساند.



محبوبان الهی به غیر حق آلوده نمی‌شوند و نسبت به ظلم یا باطل نفوذناپذیر و پس‌زنده‌اند.

### امنیت

انعامی‌ها چون ظلم ندارند هم خود در امنیت هستند و هم پناه امنیت دیگران می‌باشند. انعامی‌ها همواره در امنیت هستند و غیر آنان ترس و خوفی برآمده از نهاد خود و رجای نسبت به حق تبارک و تعالی دارند. غایت کمال نیز رفع شک و شرط است؛ یعنی نه باید شک به حق تبارک و تعالی داشت و نه شرطی برای او گذارد. عارف واصل کامل هیچ شرطی برای خداوند متعال ندارد؛ به‌طوری‌که اگر به جهنم هم وارد شود باز به فریاد بلند اعلان می‌دارد: تو را دوست دارم؛ برخلاف فراوانی که تا نان آن‌ها گرفته می‌شود ناشکری می‌کنند و دعواراه می‌اندازند.

انعامی‌ها امنیت و عصمت دارند و عصمت آنان دهشی و موهبتی است نه اکتسابی و عهد خداوند و حکم او به آنان سپرده شده است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>.

از میان آیاتی که بیان می‌دارد عالین و انعامی‌های اطلاقی که صاحب صراط هستند در امنیت می‌باشند به دو آیه‌ی شریفه‌ی زیر استناد می‌شود:

۱. بقره / ۱۲۵.





(الف) ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۱</sup>.

خداوند با این آیه‌ی شریفه تضمین می‌کند شخص پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همواره بر صراط مستقیم است.

(ب) ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ. قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾<sup>۲</sup>.

توضیح آیه‌ی شریفه را در جای خود خواهیم آورد و در این جا تنها از جهت مصونیت مخلصان از ناحیه‌ی ابلیس به آن استناد می‌کنیم. البته ابلیس و سپاهیان درست است که به صراط راهی ندارند ولی آنان می‌توانند اهل صراط را از بیرون احاطه کنند و از همان جا برای براندازی، سقوط و خروج وی توطئه کنند؛ همانند کسی که به مسافری که در قطار است سنگ می‌اندازد و به او آسیب می‌رساند.

این نکته‌ی بسیار مهمی است که توجه شود یکی از اوصاف ﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ که هدایت‌جویان خواستار آن می‌شوند ﴿الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ است، نه نعمت خاصی که به آنان داده شده است و همین امر تفاوت میان انعامی‌ها با هدایت‌طلبان را می‌رساند. خداوند به گروهی انعام کرده و راه آنان مستقیم شده است و بنده چنین انعامی را برای خود نمی‌خواهد، بلکه راه آنان را می‌طلبد و راه غیر از صاحب راه است. انعامی‌ها با صراطی‌ها در صراط مشترک هستند، ولی چنین نیست که صراطی‌ها در

۱. زخرف / ۴۳.

۲. حجر / ۳۹ - ۴۲.

عرض انعامی‌ها قرار گیرند و برای همین است که امنیت انعامی‌ها به تابعان نمی‌رسد مگر با پیروی و معیت کامل و بدون کم‌ترین کاستی و خلل.

### سازگاری و همراه‌باوری

انعامی‌ها دارای نعمت خاص هستند و به تناسب، حرف ایجابی «نعم» را بیش‌تر استفاده می‌کنند و کم‌تر «لا» را به زبان می‌آورند. انعامی‌ها با تمامی محیط‌ها و افراد سازگاری دارند و هر کسی خوشامد دارد با آنان دوستی، رفاقت، همسایگی، پیوند خویشاوندی یا همسفری داشته باشد. انعامی‌ها اذن هستند و با باور هر کسی همراه می‌گردند و رنجشی به کسی نمی‌رسانند.

### وفا

محبوبان وفا دارند. کسی که وفا ندارد و با کم‌ترین تهدید یا بدآمدی می‌گریزد در سلک «لا»ست و نمی‌شود با او زندگی کرد. افراد دگم و مرتجع و نیز وسواسی‌ها بیش‌تر «لا» می‌گویند و حرف ایجابی و مثبت در آنان کم‌تر است. چنین افرادی نمی‌توانند خود را با محیط و افراد سازگار کنند و کم‌ترین کثیفی زجر و رنجی عمیق به آنان وارد می‌کند. بررسی مباحات و محرمات هر دینی و گزاره‌های مثبت و منفی آن، انعامی بودن آن را مشخص می‌کند.

هم‌چنین درگفتن ذکر نیز این امر اهمیت دارد و مداومت بر اذکاری که دارای «لا» هست خسته‌کننده، ملال‌آور و سنگین است. اوج توحید نیز





چنان تیزی دارد که فرق هر واردی را می‌شکافد و برای همین است که شعار توحید لایی کمرشکن دارد: «لا إله إلا الله» و کسی را یارای آن نیست زیر شمشیر لای آن رود مگر مستی که رقص‌کنان برای آن سجده آورد و حنجر بر خنجر آن برد. اساس دیانت، توحید است که بر «لا» رفته است. ولایت نیز چنین است و هر نفسی را چنان می‌کوبد تا به تنگ آید و حبس شود. باب ولایت چنان سنگین می‌شود که در بلندای آن جز معدودی محبوبان ازلی و ابدی باقی نمی‌مانند و بر قله‌ی آن کسی نیست جز ناموس حق؛ حضرت فاطمه‌ی زهر علیها السلام. قله‌ای که کسی را یارای تحمل فشار آن نیست. بلای تمامی آدم و عالم در برابر بلایی که برای آن حضرت علیها السلام بوده است ذره‌ای بیش نیست. ثقل و سنگینی مکافات‌ی که خداوند برای صاحب ذوالفقار؛ حضرت امیرمؤمنان علیه السلام داشته است تکرارپذیر نیست و امری منحصر است. خداوند به تعبیری عرفی اهل ولا را جز قاله می‌کند و به تعبیر غزل عرفانی عاشق‌کشی را حلال می‌داند. برای همین است که کسی به آن نزدیک نمی‌شود و هر کسی سعی دارد به گونه‌ای خود را از صعوبت، سختی و ثقل آن کنار کشد. اولیای معصومین علیهم السلام اگر با یاران تنوری خود تقیه و به تعبیر عرفانی تلبیس نداشتند، هیچ کسی نزد آنان نمی‌ماند و تمامی همین یاران اندک و تنوری را نیز از دست می‌دادند. خداوند لطف می‌کند که کسی را در مسیر سنگین ولایت و در معرکه‌ی بلای اهل ولا قرار نمی‌دهد تا آزار نبیند و آزرده نگردد و رفوزه نشود و عادی و معمولی باقی بماند. اگر مراتب اهل ولا و بلایایی که داشته‌اند از قرآن کریم استخراج گردد و هر صاحب ولایتی کد و شماره‌ی مخصوص

خود را بیابد، آن‌گاه زمینه برای ورود به بحث‌های عمیق ولایت حضرات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام فراهم می‌شود و می‌توان از ویژگی‌ها، صفات و آثار هر یک از حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام سخن گفت. امید است «تفسیر هدی» این توفیق را داشته باشد در مسیری که پیش رو دارد این مهم را تحقق بخشد و در ذیل هر یک از آیات ولایت، بحث‌های تخصصی مربوط به آن را تشریح کند تا خصوصیات اولیای غیر معصوم انبیای الهی و حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام به صورت جزئی نمایانده شود تا بشود وجه کردار و گفتار آن حضرات علیهم‌السلام را به دست آورد و به حکمت آن رسید.

### صفات چهارگانه

شاخصه‌ی انعامی بودن و ملاک آن در سوره‌ی نساء آمده است که بر اساس آن، صداقت، صالح بودن، گواه و شاهد کردار بودن و داشتن قدرت رؤیت و نیز برگزیدگی برای نبوت از صفاتی است که هر کسی که انعامی باشد دست‌کم یکی از آن‌ها را داراست: ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾<sup>۱</sup>.

آیه‌ی شریفه، انعامی‌ها را بر چند گروه معرفی می‌کند: پیامبران، صادقان، شهیدان و صالحان.

انعامی‌های ذکر شده در این آیه‌ی شریفه انعامی‌های حقیقی و اصلی

۱. نساء / ۱۶۹.

هستند، نه ظاهری یا معی و تابعی، و انعام آن نیز حقی است نه خلقی. هم‌چنین انعام می‌شود ادعایی و غیر حقیقی باشد؛ چنان‌که در این آیه آمده است: ﴿وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيَبْطِئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا. وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾<sup>۱</sup>.

### شehید و صالح

شehید به کشته‌شدگان در معرکه‌ی جنگ گفته نمی‌شود، بلکه مراد از آن، گواهان بر کردار و صاحبان رؤیت و شهود است. «شehید» در فرهنگ قرآن کریم هم بر معصوم و هم بر غیر معصوم اطلاق شده است و به صاحب رؤیت گفته می‌شود؛ چنان‌که برای کسی که ماه را رؤیت می‌کند به کار رفته است: ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾<sup>۲</sup>.

قرآن کریم خداوند، فرشتگان و صاحبان علم را دارای رؤیت و شهود شمرده است: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾<sup>۳</sup>.

﴿وَأُولُو الْعِلْمِ﴾ صاحبان علم هستند نه عالمان و میان تعبیر «علما» با «صاحبان علم» تفاوت است؛ چنان‌که در کتاب دانش استخاره میان صاحب استخاره با عالم به استخاره تفاوت نهادیم. صاحب علمی کسی است که رؤیت، وصول و قرب دارد و صاحب معرفت و رؤیت است و

۱. نساء / ۷۲ - ۷۳.

۲. بقره / ۱۸۵.

۳. آل عمران / ۱۸.

برای همین است که تعبیر «العلماء» را به کار نبرده است؛ در حالی که این تعبیر با وحدت سیاق سازگار است؛ زیرا ﴿اللَّهُ﴾ و ﴿الْمَلَائِكَةُ﴾ همانند «العلماء» اسم ذات است و ﴿أُولُو الْعِلْمِ﴾ اسم معناست. به هر حال صاحبان علم با همه‌ی بلندای مقام و مرتبه‌ای که دارند می‌شود عصمت نداشته باشند.



اطلاق «شهید» در تمامی موارد کاربرد آن به لحاظ معرفت و رؤیت است و قتل در معنای آن اعتبار نشده است. به شهید در معرکه نیز از این باب شهید می‌گویند که در لحظه‌ی جان دادن، در همین دنیا به رؤیت می‌رسد و در حالی که وصول به معرفت یافته است از دنیا می‌رود.

با توجه به این که شهیدان و صالحان در آیه‌ی مورد بحث، بعد از پیامبران و صدیقان قرار گرفته‌اند، وحدت سیاق اقتضا می‌کند که گفته شود چنین نیست که هر شهید و هر صالحی از انعامی‌ها باشد، بلکه مراد از آن شهیدان و صالحان خاص است.

#### صدیق

صدیق کسی است که کردار و گفتار وی به صدق و راستی باشد و از هر گونه نفاق، پنهان‌کاری و دورویی خالی باشد و کجی، کاستی، سستی و کم‌ترین بی‌اعتقادی، بی‌ایمانی و دورویی در حریم وی نباشد.

«صدیق» بر غیر معصوم نیز اطلاق می‌شود؛ چنان‌که در آیه‌ی زیر به صورت جمع برگروندگان بر رسول به کار رفته است بدون آن که خود رسول باشند: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ

رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ»<sup>۱</sup>! هم‌چنین به حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ اطلاق «صدیقه» شده است در حالی که نبی نیست: «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ بُيِّنَ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»<sup>۲</sup>.

درست است آیه‌ی شریفه گروهی از انعامی‌ها را صدیقان معرفی می‌کند، ولی صدق شرط معیت با انعامی‌ها و اولیای محبوبی نیز هست. «صدیق» می‌تواند رفیق انعامی‌ها گردد. ممکن است کسی هم‌نشین اولیای حق گردد، ولی به دلیل نداشتن صدق، توفیق رفاقت و معیت با آنان را نیابد. نباید به صرف همنشینی، مجالست و رفت و آمد با اولیای حق، نسبت معیت با انعامی‌ها را به خود داد. معیت را کسی دارد که این توان را داشته باشد تالی تلو انعامی‌ها گردد. مقامی که بسیار سنگین است. درست است معیت با انعامی‌ها منحصر به معصومان نیست، ولی تحمل ولایت صعب و مستصعب آنان از هر کسی بر نمی‌آید.

### نبی

«نبی» در قرآن کریم بر کسانی اطلاق شده است که عیاری کامل دارند و پیش از آن که نبی باشند، «صدیق» و نیز «شهید» و «صالح» بوده‌اند؛ چنان‌که می‌فرماید: «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ»<sup>۳</sup> و

۱. حدید / ۱۹.

۲. مائده. ۷۵.

۳. آل‌عمران / ۳۹.



نیز می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾<sup>۱</sup>. نمی‌شود انبیای الهی صدیق، شاهد و صالح نباشند.

دقت شود تمامی انبیای الهی باید نازل عصمت را داشته باشند و نمی‌شود نبی غیر معصوم باشد، و اصل عصمت برای آنان ثابت است و مقایسه میان مراتب کامل و اکمل است؛ همان‌طور که برخی انبیای الهی علیهم‌السلام برتر از دیگران می‌باشند: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾<sup>۲</sup>. انعامی‌ها همان محبوبان هستند نه معصومان و محبوبی باید یکی از انبیا، صدیقان، صالحان و شاهدان باشد و غیر آنان نمی‌توانند محبوبی باشند. در محبوبی لحاظ اعطای نعمت بدون زحمت، ریاضت و اکتساب می‌شود و تفاوت مرتبه در آنان محفوظ است؛ همان‌طور که نوع نعمت موهبتی به آنان تفاوت دارد و توحید، ولایت، وصول، رؤیت و قرب آنان یکسان و در یک مرتبه نیست.

انعامی‌های یاد شده می‌شود به صورت مشبک لحاظ شوند و بر این پایه، تنوع فراوانی بپذیرند؛ یعنی نبی که به حتم سه صفت دیگر را دارد، ولی شهید می‌تواند صالح باشد و صدیق می‌تواند شهید یا صالح باشد و صالح می‌تواند شهید باشد. گروه‌های یاد شده باید صدق را داشته باشند و نمی‌شود گروهی دارای صدق نباشد، ولی این امر مانند اصل عصمت و طهارت است که تفاوت بر می‌دارد و سبب تفضیل و برتری می‌شود. بارها گفته‌ایم در مورد انبیای الهی از چگونگی تفضیل آنان باید سخن گفت نه تنزیه که شائبه‌ی آلودگی برای پاک‌ساختن را دارد.

۱. احزاب / ۴۵.

۲. بقره / ۲۵۳.

انعامی‌ها در این آیه‌ی شریفه پیامبران و اولیای الهی علیهم‌السلام هستند که مصداق بارز آن، حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام می‌باشند. این آیه، سطح نازل انعامی‌ها را شامل می‌شود و برای همین است که شمولی عام نسبت به آنان دارد.

انعامی‌ها به حضرات معصومین علیهم‌السلام انحصار ندارد، ولی هر معصومی نیز محبوبی نمی‌باشد و انبیا و اولیای الهی بر دو قسم محب و محبوبی می‌باشند. انبیایی مانند حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهم‌السلام با پیامبرانی که در گهواره نبوت خود را اعلام می‌داشتند مانند حضرت عیسی علیه‌السلام تفاوت دارند. حضرت ابراهیم از ابتدا تا زمان پیری به ریاضت و بلا‌ی محبان مبتلا بوده است تا شیخ انبیا و نبی توحید گردیده است. وی پیری خویش را می‌دیده است که امامت را برای فرزندان خود طلب می‌کند و به خداوند عرض می‌دارد: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>.

می‌شود معصوم غیر محبوبی باشد و می‌شود محبوبی غیر معصوم باشد.

### گروه‌های انعامی‌ها

انعامی‌ها دارای گروه‌هایی هستند برخی مصطفی، بعضی مرتضی، گروهی مجتبی هستند که میان آنان تفاوت است و هر گروه را در تفسیر آیات مربوط به آن‌ها توضیح خواهیم داد و هر یک کارویژه‌هایی دارند.

تشخیص نوع محبوبان در میان پدیده‌های متفاوت مادی و مجرد، تسترها و آزمایشگاه‌های خاص می‌طلبد. وصف این سه گروه در آیات زیر آمده است:

الف: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

ب: ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُشْفَعُونَ إِلَّا لِمَن ارْتَضَى وَهُم مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ﴾<sup>۲</sup>.

ج: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا﴾<sup>۳</sup>.

محبوبان باید عوالم فراوانی را درنور دیده باشند که برگزیده می‌گردند. در میان محبان، تفاوت‌ها تنها برای لقمه و نطفه نیست، اگرچه نطفه‌ها تأثیر بالایی دارد. نطفه‌ای که در رحم شکل جنینی به خود می‌گیرد از سال‌ها قبل در سیر نزولی که داشته، ضربه‌ها و فشارها دیده و از قالب‌ها و هیأت‌های متفاوتی گذشته تا خود را به شکل محبی و محبوبی و نیز در قالب پسر یا دختر ظهور می‌یابد. هم‌چنین نباید تأثیرات عوالم پیشین در

۱. بقره / ۲۴۷.

۲. انبیاء / ۲۸.

۳. مریم / ۵۸.



تفسیر



پیدایش تفاوت‌ها را غفلت داشت. این تفاوت‌ها حتی در یک پدیده نیز هست و یک پدیده طورها و گوناگونی‌های بی‌نهایتی دارد که کرانه‌ای انجام آن نیست؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا﴾<sup>۱</sup>. تفاوت در آفرینش چشمگیر است و مطالعه‌ی آن شکوهی غریب و ناشناخته با موجی از شعف و دلبردگی به خالق پدیده‌ها را ایجاد می‌کند و بوسه‌ی ﴿تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup> بر ساحت خدای مقتدر زیباآفرین محکم‌پدیدارکننده می‌آورد. برخی از این شگفتی‌ها در کتاب توحید مفضل آمده است. کتابی که مطالب علمی آن، در عصر رشد دانش‌های تجربی تصدیق می‌شود که از امام صادق علیه السلام است، ولی کتاب‌هایی مانند شفا، اشارات و اسفار، تمامی مطالب درست آن بیش از یک جلد نمی‌شود و بقیه را باید به موزه‌های علمی سپرد.

تفاوت‌های ظاهری پدیده‌ها را نهایتی نیست و از آن بی‌کرانه‌تر تفاوت باطنی آن‌هاست. گاه می‌شود حیوانی ظاهر حیوانی دارد و در باطن، انسان است و می‌شود انسانی ظاهری انسانی دارد و در باطن، شکل حیوانی دارد. آن انسان به اندک مرتبه‌ای کاستی حیوان شده و این حیوان با اندکی افزوده، انسان شده است و تمامی هم به لطف است. کسی که در باطن حیوان است با نگاه به هم‌جنس خود، از او خوشامد دارد و رفیق سرسپرده‌ی او می‌گردد. هم‌چنین در میان رگه‌های دیگر پدیده‌ها مانند جماد، گیاه، جن، فرشته و غیر آن که تداخل مراتب و رنگ گرفتن از هم ممکن است.

۱. نوح / ۱۴.

۲. اعراف / ۵۴.

می شود گلی به صورت محبوبی وصف سنگ شدن را داشته باشد، و این وصف در آن ظهور نیافته باشد و باید آن را در شرایط مناسب کِشت و باروری قرار داد تا سنگ شود. سفیدی، سیاهی، نرمی، زبری، محکمی، شفافی و خاصیت آینگی از صفاتی است که می شود به سنگی به صورت محبی و باکار بر روی آن داد و می شود این صفت را به صورت محبوبی درون خود داشته باشد.



### انعامی‌های عالی و متوسط

از تفاوت مرتبه‌ی انعامی‌ها می‌گفتیم. انعامی‌ها به‌طور کلی بر سه گروه عمده می‌باشند که قرآن کریم از آنان در آیات مختلفی با تفاوت در تعبیر سخن گفته است. برای مثال، در کریمه‌ی: ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾<sup>۱</sup>، انعامی‌ها با تعبیر ﴿أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ آمده‌اند، در حالی که در سوره‌ی حمد از آنان به ﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ تعبیر آمده است. میان این دو تعبیر تفاوت است و دایره و شمول ﴿أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ نسبت به ﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ گسترده‌تر است و انعامی‌ها افراد بیش‌تری می‌شوند تا ﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ که انعام بسیار خاص را می‌گوید و تنها شامل کسانی می‌شود که در فصل نوری و از عالین بودند و قرآن کریم از معیت با آنان چیزی نمی‌فرماید؛ چرا که بلندای آنان، تیزپروازترین پرنده‌ی شهود و رؤیت را از پرواز بر اول دامنه‌ی آنان خسته می‌سازد. قرآن کریم از آنان چنین یاد

می‌کند: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾<sup>۱</sup>.

عالین همان خمسه‌ی طیبه علیهم‌السلام و تسعه‌ی ثانیه علیهم‌السلام هستند که در برخی روایات تفسیری از آنان یاد شده است.

برآیند جمع این دو آیه‌ی شریفه آن است که انعامی‌ها بر دو گروه عمده می‌باشند: گروهی که در میان انعامی‌ها با ندرت افراد، بسیار اندک می‌باشند و آن انعامی‌های عالی هستند که صراط آنان خواسته می‌شود و نه معیت با آنان و انعامی‌هایی که شمار بیش‌تری نسبت به گروه اول دارند و معیت با آنان و هم‌نشینی با ایشان با استمرار تبعیت و استقامت در پیروی ممکن است.

#### محدث و هم‌سخنی قلبی با حق تعالی

انعامی‌های عالی، خمسه‌ی طیبه علیهم‌السلام هستند که در حدیث کسا، حضرت زهرا علیها‌السلام محور آنان قرار گرفته است. حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام مورد عنایت خاص و در قریبی است که ناموس حق و محبوبی خداوند می‌شود. آن حضرت علیها‌السلام چون محبوبی است «محدثه» است؛ یعنی خداوند بر قلب، بلکه بر روح مبارک ایشان می‌گوید آنچه را می‌خواهد و خداوند برای ایشان سخن نو به نو و تازه می‌آورد. چنین دلی کم‌ترین هوا در آن نیست. آن حضرت علیها‌السلام «محدثه» است؛ چون «مطهره» می‌باشند. مقام محدثه را هم حضرت زینب علیها‌السلام دارند و هم حضرت فاطمه‌ی

معصومه علیها السلام. «محدث» کسی است که دست کم قلب وی با او گفت و گوی حقانی دارد. حدیث در مراتب بالاتر از قلب نیز واقع می شود که ویژه ی صاحبان حمد است. روایت زیر در اصل این موضوع بسیار گویاست:

«عن سلیم الشامی أنه سمع علیاً علیه السلام يقول: إني وأوصيائي من ولدي مهديون، كلنا محدثون. فقلت: يا أمير المؤمنين علیه السلام من هم؟ قال: الحسن والحسين علیهما السلام ثم ابني علي بن الحسين علیهما السلام. قال: وعلي يومئذ رضيع. ثم ثمانية من بعده واحداً بعد واحد. وهم الذين أقسم الله بهم. فقال ووالد وما ولد. أمّا الوالد فرسول الله صلى الله عليه وآله، وما ولد؛ یعنی: هؤلاء الأوصياء. قلت: يا أمير المؤمنين علیهما السلام تجمع امامان؟ قال: لا إلاً وأحدهما مصمت لا ينطق حتى يمضي الأول. قال: سلیم الشامی سألت محمد بن أبي بكر قلت: كان علي علیه السلام محدثاً؟ قال: نعم. قلت: وهل يحدث الملائكة إلا الأنبياء؟ قال: أمّا تقرأ: وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبي ولا محدث؟! قلت: فأمر المؤمنين علیهما السلام محدث؟ قال: نعم، وفاطمة علیها السلام كانت محدثة ولم تكن نبیة»<sup>۱</sup>.

اما روایت بلند و گران قدری است که موضوع آن مرتبه ای برتر از قلب است و نباید آن را به ارزانی از دست داد یا معنای بلند آن را تنزل داد که روایت بسیار رفیع است و آن این که:

۱. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ص ۳۹۲.

«لی مع الله وقت لا یسعه ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا عبد

مؤمن امتحن الله قلبه للایمان»<sup>۱</sup>.

محبوبان ذاتی با خداوند حالاتی دارند که هیچ فرشته‌ی مقرب، بلکه هیچ پیامبر مرسل‌ی هم‌چون ابراهیم، موسی و عیسی علیهم‌السلام و نیز مؤمنانی چون سلمان و مقداد، ادراک آن مقام را ندارند. این روایت باید به صورت «لا یسعه» و به همراه ادات نفی باشد تا حصر را برساند و مثبت نمودن آن به صورت «یسعی» ویرایش سلیقه‌ای ناقل روایت است. این روایت از مقامی استثنایی می‌گوید که فوق سیر است و ویژه‌ی اولیای کمال و مقام ختمی است نه مقام بدون سبب و مباشری که بسیاری در آن شریک هستند. این روایت با آنچه در سوره‌ی نجم آمده برابر است: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ. عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ. ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ. وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ. ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ. فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ. مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ»<sup>۲</sup>.

لطافت باران عنایت الهی بر هر قابلی ریزش دارد، ولی یکی از آن گل می‌پرورد و دیگری خس و این ظهورهای ازلی و ابدی به عشق نیز قابلیت دارد، همان‌طور که حق تعالی به عشق فاعل است:

باران که در لطافت طبعش ملال نیست

در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس

در عبارتی که گفته شد واژه‌ی قابلیت با مسامحه آمده است. نظام عالم

۱. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۶۰.

۲. نجم / ۳ - ۱۱.



نظام ظهوری و پدیداری است و در چنین نظامی قابلیت و مقبولیت جایی ندارد.

گفتیم در طریق باطن و سرّ، حجاب‌ها به خودی خود با جذبه‌های الهی قطع می‌شود بدون آن که فرد مورد عنایت متوجه شود چه مسیری را رفته است و بعدها که به پشت سر نگاه می‌کند می‌یابد عجب، چه خاکریزها را پشت سر نهاده است و منازل و مقامات را نمی‌شناسد، مگر هنگامی که از حق به سوی مردم باز گردد. او در مقام: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾<sup>۱</sup> است.

### فصل نوری

باید توجه داشت این که می‌گوییم حضرات خمسه‌ی طیبه علیهم‌السلام نعمت‌دادگان خاص هستند مراد حقیقت ولایت و نورانیت آن حضرات و فصل نوری ایشان علیهم‌السلام است که پیش از تمامی آفریده‌ها خلق شده و ظهور برتر و نخستین حضرت حق تعالی بوده‌اند؛ چرا که الفاظ برای روح معنا و حقیقت آن وضع شده و ویژگی‌های شخصی که ظهور ناسوتی در هیأت انسانی و در فصل طینی است منظور نیست. خمسه‌ی طیبه علیهم‌السلام با فصل نوری خود یک فرهنگ، یک اندیشه و یک حرکت و تمام دین هستند و دین بدون توجه به این حقیقت نوری دین نیست. بنابراین نباید این مناقب را به مصداق خارجی برد و شخصی ساخت و برای همین است که ما برای نمونه، از حضرت علی علیه‌السلام به عنوان حقوقی ایشان که «امیرمؤمنان»

۱. انفال / ۱۶.

است یاد می‌کنیم. امیرمؤمنان علیه السلام یک حقیقت است که یکی است و وحدت دارد و نورانیتی است که پیش از عالم و آدم ظهور یافته و از همان اول بدون اول حضرت امیرمؤمنان بوده است و خواهیم گفت این حقیقت است که «الصِّراطُ الْمُسْتَقِيمُ» است. همان‌طور که این حقیقت وحدت دارد، صراط هم وحدت دارد، بسیط است و جمع بسته نمی‌شود. همان حقیقتی که عین نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله است. همان حقیقتی که از آن چنین خبر داده‌اند: «كنت نبياً وآدم بين الماء والطين»<sup>۱</sup>؛ من پیامبر بودم؛ در حالی که آدم علیه السلام در میان آب و گل (سرشته) می‌شد. این همان حقیقت ظهوری پروردگار عالم است و صراطی است که می‌شود به آن سلام داد؛ چنان‌که در مآثور است:

الف: «السَّلامُ على حبيب الله العلي، السَّلامُ على صراط الله السوي، السَّلامُ على الإمام الزَّكي المهذب الصَّفي، السَّلامُ على الإمام أبي الحسن علي»<sup>۲</sup>.

ب: «السَّلامُ على من أنزل الله فيه وإنه في أم الكتاب لدينا لعلي حكيم، السَّلامُ على صراط الله المستقيم»<sup>۳</sup>.

ج: «السَّلامُ على صراط الله الواضح، والنجم اللائح، والإمام النَّاصح، والزناد القادح، السَّلامُ على وجه الله الذي من آمن به أمن، السَّلامُ على نفس الله تعالى القائمة فيه بالسنن، وعينه

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲. محمد بن مشهدی، العزار، ص ۲۵۷.

۳. بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۳۰۳.

التي من عرفها يطمئن، السلام على أذن الله الواعية في الأمم،  
ويده الباسطة بالتعم، وجنبه الذي من فرّط فيه ندم، أشهد أنك  
مجازي الخلق، وشافع الرزق والحاكم بالحق»<sup>١</sup>.

این سلام‌ها بر یک حقیقت و ذات است که فرستاده می‌شود. بلندای  
حرکت و سیر صعودی اینان را آیه‌ی زیر بیان می‌دارد: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ  
آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾<sup>٢</sup>.

گروندگان که همان اهل هدایت هستند بالا می‌روند ولی صاحبان  
دانش اعطایی و دهشی خداند به مراتب برتر از آنان می‌باشند و در  
حقیقت، مرتبه برای آنان است.

### علم عنایی

این ویژگی انعامی‌ها و محبوبان است که آنان اهل علم می‌باشند و  
حکمت نظری در نزد آنان است و ریشه‌ی تمامی کمالات نیز معرفت  
نظری است و عمل ریشه در آن دارد و ظهور و بدن آن است و این معرفت  
است که روح آن است و به عمل ارزش می‌دهد؛ همان‌طور که بی عملی  
نشانه‌ی نداشتن معرفت است و کسی که معرفت و باور صادق موجه دارد  
نمی‌شود به مقتضای معرفت خود کرده نیاورد.

آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ  
دَرَجَاتٍ﴾<sup>٣</sup> بُرد بلند این گروه را با واژه‌های «رفعت»، «علم» و «درجه» تأکید

١. بحار الأنوار، ج ٩٧، ص ٣٣٠ - ٣٣١.

٢. مجادله / ١١.

٣. مجادله / ١١.

کرده است. این آیه نمی‌فرماید اهل ایمان تا چند مرتبه بالا برده می‌شوند، ولی می‌فرماید اهل علم و معرفت به مراتبی بر داده می‌شوند. مراتبی که بسیار عالی است؛ زیرا خود علم بردی بلند دارد و علم جوششی در مرتبه‌ی «دل» و معرفت در مرتبه‌ی «روح» است که تحقق می‌یابد. علم به خودی خود علو دارد و رفعت و بر نمودن آن از عظمت و بزرگی بُرد بلند آن حکایت دارد؛ چنان‌که در روایت زیر آمده است:

«أحمد بن إدريس، عن عمران بن موسى، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة ابن صدقة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ذكرت التقية يوماً عند علي بن الحسين عليه السلام فقال: والله لو علم أبوذر ما في قلب سلمان لقتله، ولقد آخا رسول الله صلى الله عليه وآله بينهما، فما ظنكم بسائر الخلق، إنَّ علم العلماء صعب مستصعب، لا يحتمله إلا نبي مرسل أو ملك مقرب أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للايمان، فقال: وإنما صار سلمان من العلماء لأنه أمر من أهل البيت، فلذلك نسبتته إلى العلماء»<sup>۱</sup>.

کسی که می‌خواهد بُرد بلند داشته باشد و خود را از زمین ناسوت جدا سازد و در آسمان‌های ملکوت به پرواز درآورد، پرنده‌ای جز «معرفت»، وی را بر نمی‌دهد. نخست باید معرفت داشت، و سپس برای بلندی‌ها اوج گرفت. بر این پایه، نه به «عمل» کار برمی‌آید و نه به «سخنرانی»، بلکه باید آگاهی و شناخت داشت و بینش خود را ارتقا داد.

۱- الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱.

انعامی‌های مرتبه‌ی نخست کسانی هستند که لدنی قرب و معرفت دارند؛ چنان‌که در وصف پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾<sup>۱</sup>. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرآن کریم را بی‌واسطه از حق تعالی دریافت داشته است بدون آن‌که جبرئیل واسطه شود؛ برخلاف همانند حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام که در وصف او در آیه‌ی بعد آمده است: ﴿إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبْرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشَهَابٍ فَبَشِّرْهُم بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾<sup>۲</sup> که تازه در حال خبر گرفتن است: ﴿وَأَدْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ﴾<sup>۳</sup> به موسی معجزه‌ای داده می‌شود و برای او توضیح می‌دهند که ﴿مِنْ غَيْرِ سُوءٍ﴾ است تا نپندارد برص یا جزام گرفته است و نیز او را از ترس برحذر می‌دارند: ﴿وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾<sup>۴</sup>.

انعامی‌های مراتب بعد همانند داوود و سلیمان عَلَيْهِمَا السَّلَام هستند که در وصف آنان آمده است: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۵</sup>.

این آیه با آیه‌ی پیشین که از معرفت لدنی سخن می‌گفت تفاوت بسیار دارد. انعامی‌های پیشین در مقام «عالین» به صورت دفعی، لدنی گردیده بودند و اینان در ناسوت در حالی که با هم هستند به معرفت اعطایی و

۱. نمل / ۶.

۲. نمل / ۷.

۳. نمل / ۱۲.

۴. نمل / ۱۰.

۵. نمل / ۱۵.

دهشی می‌رسند. معرفت، اقتدار و مغیباتی که مفت و بدون هیچ‌گونه تلاش و زحمتی به آن‌ها داده شده است.

باید توجه داشت این که خداوند در یک مورد کاری را انجام می‌دهد به این معنا نیست که آن کار سیستم‌بردار نیست و مورد «تخلف» یا «اختلاف» قرار بگیرد، بلکه این سیستم و نظام پابرجاست و هم‌اینک نیز راه برای گرفتن حقایق به صورت لدنی باز است، به شرط آن که موانع کنار رود و رندی عارف و تلبیس او مانع یافت حقیقت نشود. البته نمی‌شود کسی نبوت انبایی داشته باشد و مدعی شود که در غیر این صورت، باطل است.

### انعامی‌های الحاق‌پذیر

آیه‌ی زیر ورود و الحاق اهل هدایت به انعامی‌ها را مطرح می‌سازد و می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾<sup>۱</sup>.

ظرافتی که در این آیه‌ی شریفه است این است که گروندگان و ایمان آورندگان به خدا و رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را صدیق و شهید معرفی می‌کند و آیه‌ی پیش نیز صدیقان و شهیدان را کسانی دانست که انعامی هستند:

﴿الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾<sup>۲</sup>.

بر پایه‌ی این آیه از سوره‌ی حدید، باید گفت می‌شود اهل هدایت

۱. حدید / ۱۸.

۲. نساء / ۱۶۹.

خود به انعامی تبدیل شوند و شخصیت و هویت آنان تبدیل پذیرد.

برآیند و نتیجه‌ی جمع میان آیات سه‌گانه‌ی سوره‌های حمد، انعام و حدید که از آن سخن گفتیم این است که انعامی‌ها دارای سه مرتبه می‌باشند: مرتبه‌ی برتر که به آنان «عالین» گفته می‌شود و کسی نمی‌تواند با ایشان همراهی و معیت داشته باشد و یا هویت محبی یا عادی خود را در پرتو پیروی از آنان به هویت ایشان تحویل برد، مرتبه‌ی میانی که خود چهارگروه رسولان، صدیقان، شهیدان و صالحان هستند و می‌شود با آنان معیت و همنشینی داشت و مرتبه‌ی اخیر که هدایت‌یافتگان تبدیل‌شده هستند و می‌شود اهل هدایت، شخصیت خود را به شخصیت آنان تغییر دهند و البته تعداد این افراد با توجه به تنزلی که در مرتبه دارد فراوان می‌شود و برای همین است که آنان با ضمیر جمع یاد می‌شوند، ولی معیت با گروه دوم سبب تبدیل شخصیت و هویت تابع نمی‌شود. درست است هدایت‌خواهان (تابعان) با انعامی‌ها بر یک صراط می‌باشند، ولی حرکت آنان سرعت و شتابی یکسان ندارد. محبوبان (انعامی‌ها) سیر وصول به ربوبیات را به عنایت و با شتابی غیر عادی دارند و سیر هدایت‌طلبان (تابعان محبی) دارای شتابی معمولی و عادی است. درست است هر دو بر یک مسیر می‌باشند، و درست است مسیر برای هر دو باز است و خط قرمز و ممنوعیتی برای هیچ یک از آنان نیست، ولی هدایت‌یافتگان پیرو به دلیل کندی در شتاب و رکودی که گاه در سرعت دارند و توان محدود، هیچ‌گاه توفیق وصول به انعامی‌ها و شدن از آن‌ها و مسابقه و مسارعه با ایشان را ندارند؛ زیرا انعامی‌ها با شهپر پرشتاب



ابریزانِ عنایتِ خاصِ حق تعالی حرکت دارند و هدایت‌یافتگان با دو پای چوبین، پیاده و خونین و مجروح از زخم‌های هوس و قفسِ نفسِ خود گام بر می‌دارند و انرژی آنان نیز از سوختی طبیعی و بشری است، نه از عنایتی ربوبی. درست است راه بی‌انتهای صراطِ مستقیم، هم برای انعامی‌ها و هم برای تابعان گشوده شده است و این راه در هیچ جا منطقه‌ی ممنوعه و خط قرمز ندارد، ولی سرعت سیر و نیز توان حرکتِ متفاوت این دو گروه، سبب می‌شود آنان هیچ‌گاه همانند هم نگردند و تبدیل فردی تبعی و هدایت‌پیشه به انعامی محال باشد و معیت به عینیت تحویل نمی‌گیرد. این امتناع به نحوه‌ی سیر باز می‌گردد و چنین نیست که راهی مسدود باشد. حتی راه نبوت باز است، بلکه راه وصول به مقام بی‌تعیین و بدون اسم و رسم که خدایی شدن را در پی دارد باز است، ولی این قله‌ها تنها به فتح محبوبان و انعامی‌ها درمی‌آید و بُرد و توان اکتساب و تحصیل و سرعت آن چنان نیست که در عمرهای محدود ناسوتی بشود به چنین بلندی رسید تا چه رسد به آن که فردی تابع و پیرو بخواهد با انعامی‌ها مسابقه دهد و از سرعت آنان پیشی گیرد که چنین امری آرزویی دست‌نیافتنی، بلکه خیالی باطل است.

### انعامی‌های ظاهر و باطن

انعامی‌ها گاه مانند حضرت سلیمان علیه السلام جزو اولیای ظاهر هستند که دولت و حکومت می‌یابند. دولت سلیمان دولتی محبوبی است ولی نه محبوبی مرتبه‌ی نخست و به همین دلیل بدون نقد نیست، و گاه در باطن می‌باشند و برای کسی شناخته شده نیستند.



## ذکر انعامی

﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ خود ذکر کاملی است و شروع حشر با سوره‌ی حمد را در پی دارد.

﴿أَنْعَمْتَ﴾ ذکر است و می‌شود آن را هزاران بار تکرار کرد تا بلکه در صف آنان قرار گیرد که خداوند به صورت خاص به آنان عنایت و انعام دارد و نعمتی موهبتی به وی رسد. کسی که این ذکر را به تکرار و به قصد انشا می‌گوید، ممکن است در ملکوت اسما قدرت تصرف و توان تأثیر در آن را داشته باشد.

﴿أَنْعَمْتَ﴾ از ذکرهای بسیار سنگین است. مداومت بر آن با قصد انشا بلاخیز است و خطر از دست دادن فرزند، تصادفات سخت، آتش گرفتن خانه و از دست دادن تمامی راه‌های درآمد و مانند آن را در پی دارد و نباید آن را بدون تجویز استاد کارآزموده و از سر بی‌احتیاطی گفت. کسی که آن را به قصد انشا می‌آورد گویی ده‌ها قرص یا کپسول بسیار قوی را مصرف کرده که به معده آسیب می‌رساند.

یک ذکر ﴿أَنْعَمْتَ﴾ به قصد انشا کار هزاران تسبیح یا استغفار را می‌کند، ولی استفاده‌ی آن در عصر غفلت و حرمان که آفت‌ها و آسیب‌ها فراوان است نیاز به تجویز خاص دارد و نباید در انتخاب آن به عنوان ذکر بی‌مهابا بود.

این ذکر را می‌شود همراه واو، بدون واو، همراه حرف ندا و به صورت «یا من انعمت علیهم» آورد که در صورت اخیر، نمی‌شود چیزی از آن کاست.



این ذکر در صورتی اثر و خاصیت لازم خود را دارد که فرد توانسته باشد زمینه‌های لازم پیروی را در خود به وجود آورده باشد و انعامی‌ها و صراط آنان را بشناسد و در صراط آنان به صورت خاص و با وصف پیروی قرار گیرد. با چنین معرفتی است که عمل اندک، آثار فراوان دارد و سیر بندگی سرعت و شتاب می‌گیرد، وگرنه بهره‌ی چندانی از عمل فراوان برده نمی‌شود و «تأخیر»، وصف غالب او می‌گردد.



## فصل چهارم:

# مغضوبان

﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾.

مغضوبانی که از آنان روی گردانده‌ای



## مغضوبان

﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ تنها یک بار در قرآن کریم آمده است. این استعمال منحصر به فرد، موقعیت مغضوبان و برد آنان در خباثت و پلیدی را می‌رساند. ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ عنوانی است در برابر عنوان بی‌همتای ﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ و کسانی هستند که با انعامی‌ها درگیر می‌شوند و در برابر انعامی‌های خاص می‌ایستند. خواهیم گفت چنین کسانی نمی‌توانند افرادی عادی باشند، بلکه آنان جز ائمه‌ی کفر، شرک، نفاق و استکبار نیستند و افرادی عادی یا مستضعفان فکری که در گمراهی به سر می‌برند را شامل نمی‌شود.

مغضوبان افرادی نادر و کمیاب هستند با جرایم ویژه و بیش‌تر سازمان‌دهی شده که آنان هدایت و رهبری آن را به عهده دارند و حتی حاضرند مؤمنان را برای پاسداشت بسمت ریاست خود از روی عمد به قتل رسانند.

شناخت مغضوبان بسیار مهم است؛ زیرا ممکن است در دوره‌ی زندگی هر کسی، یکی از آنان باشد که با نبود بصیرت لازم در شناخت

آن‌ها، نزدیکی به اینان و هرگونه خدمت و پیروی از آن‌ها، فرد پیرو را به حرمان‌های عظیم مبتلا می‌سازد و سلامت دنیوی و سعادت اخروی را از او می‌گیرد. شناخت مغضوبان ریشه‌ی دشمن‌شناسی برای هرکسی است که بخواهد در مسیر بندگی حق تعالی گام بردارد. دشمن‌شناسی به او بصیرتی می‌دهد تا در فتنه‌های بزرگ، پیاده‌نظام لشکر مغضوبان نشود و به تلبیس آنان که به پیروی از ابلیس، بیش‌تر چهره‌ی دلسوزی و دین‌مداری به خود می‌گیرند، گرفتار نگردد.

### معناشناسی غضب

لغویان «غضب» را چنین معنا کرده‌اند:

«غضب: أصل صحیح يدل على شدة وقوة، يقال إن الغضب: الصخرة

الصلبة. قالوا: ومنه اشتق الغضب؛ لأنه اشتداد السخط.

ويقال: إن الغضب: الحية العظيمة.

والتحقيق: أن الأصل الواحد في المادة: هو تشدد في قبال شيء

آخر. ومن مصاديقه: تشدد وتصلب في الصخرة في مقابل من

يستعملها. و تشدد يتراءى في الحية المقابلة، وكذا في الناقة

العبوس. وتشدد ومقاومة في الجنة في قبال العدو. وهكذا.

ومن ذلك الغضب؛ وهو تحرك في النفس إلى حدة وشدة في قبال

شيء آخر، ويقابله الحلم، وهو التعقل والسكون»<sup>۱</sup>.

۱. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۷، ص ۲۸۲.

غضب به معنای شدت در برخورد و دارای تعدی است که شدت برخورد را در برابر دیگری قرار می‌دهد که اگر ظالمانه و به اجحاف باشد صفتی مذموم است؛ اگرچه اصل آن به لحاظ حالت تدافعی که به انسان در برابر خطرها و تجاوزها می‌دهد، صفت کمال است و اعمال درست آن نیاز به داشتن حکمت نظری دارد و غضب ممدوح از غیر حکیم بر نمی‌آید.

اما غضب خداوند مبادی نقص خلقی ندارد. از سویی هر گناهی در برابر عظمت حق تعالی کوچک است و چنین نیست که همانند غضب خلقی، سبب برانگیختگی شود. غضب حق تعالی مجازات و مکافات برخی گناهان و تجاوزات است که سبب می‌شود فرد تعدی‌کننده از خداوند دور شود و همین حرمان و دوری، غضب حق تعالی بر اوست. غضب صفتی عام و مشترک میان حق و خلق است و هم خداوند غضب می‌کند و هم هر پدیده‌ای؛ زیرا غضب متوقف بر ادراک و اراده است و پدیده‌ای نیست که ادراک و اراده نداشته باشد. جمادات، نباتات، حیوانات، اجنه و فرشتگان همانند انسان دارای غضب می‌باشند و می‌توانند بر دیگران بر اساس مبادی لازم، خشم گیرند، ولی غضب در خداوند متوقف بر مبادی خلقی نیست و اصل صفت در حق تعالی است و سبب دوری بنده می‌شود. غضب امری استثنایی است و در میان بندگان نیز آنان که بسیار غضب می‌کنند افرادی هستند که اختلال عصبی دارند و خشن شده‌اند و همانند سیم‌های انتقال برق که روکشی ندارد، تا کسی با آنان کم‌ترین برخوردی می‌کند، وی را مانند برق فشار قوی در جا



مورد هجوم قرار می‌دهند و با نعره و فریاد، جزغاله می‌کنند، وگرنه فرد سالم به ندرت می‌شود غضب کند؛ همان‌طور که حق تعالی چنین است.

### غضب حقی و خلقی در قرآن کریم

قرآن کریم از ۲۴ مورد غضب سخن گفته است که چهارده مورد آن حقی و ده مورد آن خلقی است. براین اساس، مغضوبان بر دو قسم حقی و خلقی می‌باشند. آیات مربوط به مغضوبان حقی چهارده مورد و مغضوبان خلقی که مورد غضب یکی از بندگان قرار گرفته‌اند ده مورد است. هم‌چنین بسیاری از آیاتی که صفات مغضوبان را بیان می‌دارد، غضب در آن اقتضایی است، نه فعلی.

موارد حقی غضب، تمامی در برابر گناهان بسیار بزرگ مانند کفر، شرک، اضلال گروهی و قتل عمدی مؤمن است که بسیار اندک اتفاق می‌افتد؛ چنان‌که برخی از آیات آن چنین است:

(۱) ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾!

این آیه از قتل آن هم به صورت عمدی چنان‌چه مقتول فردی مؤمن باشد می‌گوید و البته غضب حق تعالی را منحصر به جهنم می‌سازد و در جهنم است که بر او غضب می‌کند. ضمن آن که به ندرت پیدا می‌شود انسانی بتواند دست به قتل بزند، آن هم دست به قتل مؤمنی که بی‌گناه است و به عمد هم چنین کند و از پیش برای او طرح و برنامه داشته باشد.



مغضوب در این آیه فردی عادی نیست و کسی است که این جریزه را دارد مؤمنی را به عمد می‌کشد و خداوند نیز هم جهنم را سزای کرده‌ی او قرار می‌دهد و هم عذاب او را جاویدان و غیر قابل بخشش می‌گرداند و هم حرمان و بعد از خیرات و رحمت حق نصیب او می‌شود.

﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضَبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾<sup>۱</sup>.

مغضوبان در این آیه بندگان طاغوت هستند که کفر یا شرک دارند.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup>.

موضوع غضب در این آیه متولیان و امامان کفر هستند که وصف آنان در آیات بعد آمده است و موارد غضب را به خوبی مشخص می‌کند: ﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ. لَنْ نُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ. اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ. إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ﴾<sup>۳</sup>.

۱. مائده / ۶۰.

۲. مجادله / ۱۴.

۳. مجادله / ۱۵ - ۲۰.

خداوند با فراز ﴿الْم تَر﴾ گویی می‌گوید مگر کورید و با فراز ﴿وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ﴾ از این که دروغ می‌گویند آن هم به نام خداوند قسم دروغ خورده‌اند غضب کرده است. همواره باید مواظب کسانی بود که کاسه‌ی داغ‌تر از آش می‌شوند و بی‌مهابا بر حق می‌تازند. کسانی که آگاهانه و به عمد و در چهره‌ای ایمانی از روی حيله و نیرنگ چنین می‌کنند: ﴿وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾؛ چنان‌که در آیات بعد می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾. آنان نام خدا بر زبان می‌آورند و به او قسم یاد می‌کنند و خود را مؤمن نشان می‌دهند، ولی راه خدا را مسدود می‌سازند. خداوند با چنین کسانی به شدت برخورد می‌کند و گویی پیوسته به آن‌ها گیر می‌دهد و آنان را در حلقه‌ی تنگی وارد می‌سازد و دیگر رها نمی‌کند. همان خدایی که مهربان‌تر از او نیست و رحمت از اسمای اولی اوست، وقتی غضب کند، چون با ملاک خشم می‌گیرد، ولوله‌ای از او بیلاست و کسی نمی‌تواند جلودار او برای سخت‌گیری باشد.

﴿۴﴾ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَّهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ. وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَأَمَّنُوا بِرَبِّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ<sup>۱</sup>.

این آیه تهدید به غضب می‌کند و از غضب فعلی سخن نمی‌گوید. غضب مربوط به جهنم است و تا دوزخ، بی‌نهایت منزل غفران و بخشش دنیوی و برزخی وجود دارد؛ چنان‌چه پایان آیه، مغفرت و مرحمت حق تعالی را با تأکیدهای پی در پی خاطر نشان می‌شود.

( ۵ ) ﴿ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾<sup>۱</sup>.

سینه‌ی هر کسی برای کفر باز نمی‌شود، بلکه باید کسی چنان در کفرورزی فرو رفته باشد که از سران کفر گردیده باشد.

( ۶ ) ﴿ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴾<sup>۲</sup>.

تعبیر ﴿ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ﴾ به این معناست که آنان خود خریدار غضب خداوند شدند و در پی آن هستند کاری کنند که خداوند را به غضب آورد، اما این امر اقتضایی است و از این که خداوند غضب خود را به آنان بفروشد، و غضب فعلی شود، سخن نگفته است. آنان تجاوزگر هستند و پیامبران الهی را می‌کشند، ولی خداوند چنان در مرحمت عظمت و بزرگی دارد که اقتضای غضب را به میان می‌کشد.

( ۷ ) ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْأَخِرَةِ كَمَا يَسُؤُا الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ ﴾<sup>۳</sup>.

آیه‌ی شریفه ارکافرانی می‌گوید که هیچ‌گونه اعتقادی به آخرت ندارند و از آن به‌کلی یأس دارند. چنین کافرانی اندک هستند و بیش‌تر کافران نسبت به آخرت در شک می‌باشند. آیه‌ی شریفه در مقام نصیحت به مؤمنانی ضعیف است که در پی سران کفر به راه می‌افتند.

۱. نحل / ۱۰۶.

۲. بقره / ۶۱.

۳. ممتحنه / ۱۳.

۸ ﴿وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾<sup>۱</sup>.

بر اساس قیدی که در این آیه آمده است منافقان، مشرکان و کافرانی مورد غضب قرار می‌گیرند که به خداوند بدبین می‌باشند: ﴿الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ﴾. خداوند گویی به او برخورد کرده است که می‌فرماید اینان به من (!) هم بدگمانی، بدبینی و بددلی دارند. هر نفاق، شرک و کفری به غضب نمی‌انجامد و این بدبینی و بداندیشی است که چنین عاقبتی دارد و گرنه چنین قیدی زاید می‌شد. هم‌چنین بدبینی آنان چنان خداوند را به خشم آورده است که می‌فرماید: ﴿عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ﴾. آنان در گردابی از بدی هستند و بدی از خود آنان است. اگر بخواهیم ﴿عَلَيْهِمْ﴾ را به زبان عرفی معنا کنیم یعنی خودشانند.

بسیاری از مردم هرچند با مشکلات فراوانی دست و پنجه نرم می‌کنند، ولی به خداوند خوش‌بین هستند و مشکلات زندگی را از ناحیه‌ی گناهان و کاستی‌های خود می‌بینند و خویش را مقصر و مسؤول می‌شمرند؛ برخلاف اندکی که با کم‌ترین پیشامد ناخوشایندی، به خداوند بدبین می‌شوند. ابلیس نیز از این بدنهادان بدبین بود که به خداوند سوء ظن داشت و امر به سجده‌ی آدم از ناحیه‌ی حق تعالی را حقیر ساختن خود می‌دانست و به دلیل استکباری که داشت، آن را

نپذیرفت و به خداوند عرض داشت: ﴿فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾<sup>۱</sup>.

(۹) ﴿فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي﴾<sup>۲</sup>.

تعبیر ﴿أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ غضب اقتضایی را بیان می‌دارد و نه غضب فعلی را و زبان تهدید دارد.

تا بدین جا از غضب خلقی سخن گفتیم و نتیجه آن شد که ﴿الْمَعْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ کسانی هستند که در شقاوت، الحاد و عنادی که دارند اهل یقین و بصیرت می‌باشند و با پیش‌فرض‌های مورد استناد در ذهن خود، بدی می‌کنند و عناد می‌ورزند و در برابر حق گردن‌افرازی دارند.

غضب‌شدگان همانند معاویه‌ها هستند که در طول تاریخ بسیار کم می‌شود از آنان نام برد. مگر می‌شود خداوند متعال با سعه‌ی رحمتی که دارد، به این راحتی به بنده‌ای غضب کند! اگر آیات قرآن کریم را به هدف فهرست نمودن نام غضب‌شدگان مورد مطالعه قرار دهیم تنها یک سوره به ابولهب اختصاص دارد که خداوند متعال در حال غضب است که می‌فرماید: ﴿كَبُتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ. مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ. سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ. وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ. فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ﴾<sup>۳</sup>.

۱. اعراف / ۱۶.

۲. طه / ۸۶.

۳. مسد / ۱ - ۵.

خداوند از ابولهب بریده و ناامید شده است؛ یعنی او کسی است که دیگر هدایت نمی‌شود.

این در حالی است که حتی در تعبیر ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ لطف و مرحمت مطوی است؛ زیرا حق تعالی آن را به شکل مفعولی آورده و فاعل آن را پنهان داشته و تعبیر «الذین غضب الله علیهم» را به کار نبرده است؛ چنان‌که در جایی فرموده است: ﴿وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾<sup>۱</sup>.

اما برخی موارد غضب خلقی چنین است:

(۱) ﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾<sup>۲</sup>.

آیه‌ی شریفه از غضب خلقی و بخشش در پی آن می‌گوید. از مؤمنانی که وقتی خشم می‌گیرند به بخشندگی رو می‌آورند. وقتی خلق چنین صفتی داشته باشند، حق تعالی نیز می‌شود غضب کند و باز توبه‌پذیر باشد و ببخشد و این آیه نیز موارد غضب پایدار را کاهش می‌دهد.

(۲) ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۳</sup>.

در زمینه‌های خلقی، غضب پایان خوشی ندارد، چنان‌چه حضرت یونس بر بندگان خدا و قوم خویش غضب کرد و خداوند او را به دریای

۱. فتح / ۶.

۲. شورا / ۳۷.

۳. انبیاء / ۸۷.

طوفانی و دل نهنگ مبتلا کرد؛ در حالی که غضب وی بر بندگان چهره‌ی الهی داشته و برای خدا و از روی تعصب دینی بوده است.

حضرت عیسی علیه السلام درباره‌ی قوم خود چنین نکرد و آنان را نفرین نمود: ﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾<sup>۱</sup>؛ چنان‌که خداوند به مقام ختمی صلی الله علیه و آله می‌فرماید هدایت فقط به دست حق تعالی است: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾<sup>۲</sup>.

(۳) ﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَابَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۳</sup>.

حضرت موسی علیه السلام در ماجرای گوساله‌پرستی بر برادر و قوم خود غضب کرد و غیرت الهی او به جوش آمد و میان هارون نبی و قومی گوساله‌پرست تفاوتی نهاد و نیز پیامبری چون موسی علیه السلام موی سر پیامبری چون هارون علیه السلام را گرفت و کشید که چنین عملی در شأن پیامبران نیست و این از آثار منفی غضب است؛ هرچند برای خدا و از بیم دین او باشد.

۱. مائده / ۱۱۸.

۲. قصص / ۵۶.

۳. اعراف / ۱۵۰.

﴿وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>۱</sup>.

غضب یاد شده خلقی و مربوط به اختلاف میان زن و شوهر و برای مورد نادر لعان است. لعان به این معناست که هر یک از شوهر و همسر، یک‌دیگر را یا برای اثبات زنا یا زن و یا برای نفی فرزندی که از او متولد شده است لعن کنند که اگر در مقابل لعان مرد، زن نیز نزد حاکم شرع لعان کند، حدّ از او برطرف می‌شود.

### منش مهرورزانه‌ی حق تعالی

بررسی هر دو گروه از آیات شریفه نشان می‌دهد موارد غضب حقی، بیش‌تر مربوط به عالم آخرت است و غضب فعلی در دنیا مواردی اندک دارد و چنین نیست که هر گناهی از هر کسی بی‌درنگ غضب را در پی داشته باشد. غضب حقی بر افرادی وارد می‌شود که ریشه‌های محکمی در گناه دارند و در ستم‌ورزی دارای مهارت باشند و حرفه‌ای و سیستماتیک ظلم بر بندگان روا دارند. غضب‌های خلقی که جنبه‌ی حقی دارد نیز بدون پی‌آمدهای تنبیهی و مکافات‌برانگیز نبوده و چهره‌ای مستحسن و نیکو برای آن ترسیم نشده است و به‌طور کلی، روحیه‌ی غضبناک داشتن فرهنگی ایمانی، قرآنی و رحمانی نیست و تنها برای موارد بسیار معدود است که فعلیت می‌یابد و اصل داشتن آن کمال است ولی اجرایی نمودن آن امری استثنایی و نادر است. این بحث به‌خوبی روشن می‌نماید بسیاری از خشونت‌ها سلیقه‌ای و مزاجی است و به



خداوند و دین ارتباطی ندارد. خداوند به صورت اولی مهرورزی دارد و غضب بسیار اندک واقع می‌شود. خشونت و غضب منش دین نیست و بسیاری از برخوردها با افراد و جوامع، مرام دینی نیست. از این بحث می‌توان چهره‌ی حق تعالی و چهره‌ی عشق او و فرهنگ قرآن کریم و دین پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را شناخت و با همین بحث ارزشی، حقانیت دین اسلام را ثابت کرد. نظر ما این است که با هر یک از احکام اسلام می‌توان حقانیت اصل دین را ثابت کرد و هر حکمی که چهره‌ی حقانیت دین را نشان ندهد یا پیرایه است و یا بحث از آن به نارسایی علمی مبتلاست.

موارد کاربرد غضب با تهدید همراه است، ولی تهدید با بیش‌تر موارد ضلالت نیامده و فرد گمراه به چشم بیماری که نیاز به مراقبت دارد دیده شده و مواردی که تهدید پذیرفته است، گمراهی‌های کلان و عمده است.





فصل پنجم:

گمراہان

﴿الضَّالِّينَ﴾



### معناپژوهی ضلالت

ضلالت به معنای گمی (گمراهی و گم شدن) است؛ خواه در امور مادی باشد یا معنوی؛ مانند اعتقادات و باورها یا در امور اخلاقی یا گم نمودن هویت و حقیقت خود و از دست دادن دل و نفس خویش.

کسی هدایت دارد و «مهدی» است که راه مناسب و طبیعی خود را یافته و مسیر سلامت و سعادت خویش را شناخته باشد و «ضال» کسی است که راه خود را گم کرده و مسیر طبیعی و متناسب خود را نمی‌شناسد و بر خطاست و اشاره‌ای کافی است که او را از مسیر اشتباهی که رفته است بازگرداند. «ضال» و گمراه به انسانی می‌گویند که عقل و اراده دارد و «ضاله» و گمشده حیوانی است که اراده دارد، ولی عقل و شعور ندارد و اگر چیزی نه اراده داشته باشد و نه شعور و قدرت فهم، «ضایع»، از بین رفته و غایب است.

«ضلالت» در مقابل هدایت است و هر دو معنایی وجودی دارد. هدایت و ضلالت امری اشتدادی و تشکیک‌بردار است که می‌تواند سطحی یا عمیق باشد.

ضلالت بر موارد فراوانی از خطای مادی و معنوی و حسی و ایمانی مانند شرک، معصیت و قساوت به کار رفته است که آیات آن را در پی خواهیم آورد.

کسی که خود را گم می‌کند از حق دور می‌شود و حرمان می‌یابد و این برای ضلالت‌های کلان و عمده و برای سران گمراهی به ویژه صاحبان تابوت است، نه گمراهی‌های جزئی. ﴿الضَّالِّينَ﴾ به معنای گمراهان، کسانی هستند که در خود گم می‌باشند و به چیزی جزم و یقین ندارند و در شک و حیرت غوطه‌ورند و تابع مغضوبان می‌باشند و چون در نهاد آنان سستی و ضعف است، با تزلزل جبهه‌ی غضب شدگان، از آنان می‌گریزند. «ضلالت» در برابر «هدایت» و «ارشاد» به معنای غیبت، غیوبت و گم شدن است. گمشده را «ضالّه» می‌گویند. گمشده را به این اعتبار ضاله می‌گویند که ضایع و تباه شده است؛ به این معنا که مربی، حامی و راهنما ندارد. بر دهن میت یا آمیخته شدن آب در شیر، اطلاق اضلال می‌شود؛ زیرا مرده یا شیر در آن پنهان و گم می‌شود و اضمحلال می‌یابد و حس و صورت خود را از دست می‌دهد. در کتاب‌های لغت، واژه‌ی «ضلل» چنین معنا شده است:

«ضَلَّ: أصل صحيح يدلّ على معنى واحد وهو ضياع الشيء  
وذهابه في غير حقّه.

ضَلَّ الرجل الطريق وضلَّ عنه يضلُّ من باب ضرب ضلالاً  
وضلالة: زلَّ عنه ولم يهتد إليه، فهو ضالٌّ. والأصل في الضلال  
الغيبه، ومنه قيل للحيوان الضائع: ضالٌّ للذكر والأنثى، والجمع

الضوَالّ، ويقال لغير الحيوان ضائع ولقطة. وضلّ البعير: غاب وخفى موضعه. والتحقيق: أنّ الأصل الواحد في هذه المادّة: هو ما يقابل الاهتداء، فالضلالُ هو عدم الاهتداء، والأضلالُ هو فقدان الهداية، أي جعل شيء ضالاً.

فَالضَّالُّ: فقدان الرشاد والدلالة إلى المقصود، سواء كان في جهة مادّيّة أو معنويّة.

ومن لوازم هذا الأصل: الخطأ، الذهاب في غير حقّه، العدول عن الطريق، الضياع، الغيبوبة، وغيرها. فإنّ هذه الأمور تتحقّق في أثر عدم حصول الاهتداء إلى المقصود، كما أنّ الدفن خلاف المسير والحركة إلى المقاصد الدنيويّة، وخلط الماء في اللبن على خلاف استمرار الحالة اللبنيّة و«خلوصها»<sup>١</sup>.

بايد دانست ضلالت امرى وجودى و مانند هدايت يك مسير و يك راه است و نمى شود براى آن معنایى عدمى و مفقود آورد. بر این پایه، نمى شود ضلالت را به فقدان هدايت معنا كرد. هدايت اضلالى خداوند كه از آن سخن خواهيم گفت امرى وجودى است. بر این اساس، هدايت و ضلالت با هم تقابلى از نوع تناقض ندارد كه يكى وجودى و ديگرى عدمى باشد، بلكه هر دو امرى وجودى است و تقابل آنها از نوع تخالف است با این تفاوت كه وجود هدايت هم واقعى و هم حقيقى است، ولى وجود ضلالت تنها واقعى است و حقيقت ندارد؛ يعنى پشتوانه‌ى معنوى، الهى و ربوبى ندارد.

١. التحقيق، ج ٧، ص ٣٩ - ٤٠.

هر امری حقیقی واقعیت و نمود خارجی دارد، ولی هر امر واقعی لازم نیست حقیقی باشد.

تقابل ضلالت و هدایت مانند تقابل ظلم و عدالت به تخالف است نه به تضاد؛ زیرا تضاد به طور کلی امری محال است و در میان پدیده‌های هستی نمی‌شود دو امر وجودی یافت که میان آن‌ها غایت خلاف باشد، بلکه هر پدیده‌ای در مرتبه‌ای است و چون راه کمال پدیده‌ها یا انحطاط آن‌ها بسته و مسدود نیست و راه باز است، غایت خلاف به دست نمی‌آید.

### واژه‌های همگن ضلالت

«ضلل» دارای واژه‌های همگنی است که برخی از آن عبارت است از: صلل، ظلل، ظین، طین، زلل، زلج، زلخ، زلع، زلف: زلق، زلغ، زلزل، ضلم، ظلم، زلم که تمامی نوعی کاستی، کجی و مشکل را حکایت دارد. «ضلل» در مقابل هدایت، گونه‌ها و دسته‌های فراوانی دارد؛ به طوری که گستردگی آن به هیچ اجازه نمی‌دهد گمراهان با غضب‌شدگان برابر باشند.

«زل» لیزش بدون قصد است و قساوت و نیز سقوط در آن نیست و «ضل» خطای همراه با اراده است. «زلق» لغزش به همراه سقوط است و کسی که چشم زخم به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد آورد قصد سقوط آن حضرت را داشت و برای همین است که می‌فرماید: «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ. وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup>.



«ضل» نسبت به سقوط ساکت است و اصل ارتکاب خطا را بیان می‌دارد و ممکن است به سقوط بینجامد یا چنین نشود. «ظل» سایه‌ی کشیده و دارای انبساط و نور ضعیف و کم‌جوهر است که به نور نمی‌رسد.

«ظلم» حرمان و تاریکی (ظلمت) است.

«زلم» لاغری، تراشیدن و پیکره (بت) ساختن و کم نمودن از عرض است نه طول.

غرض آن که گمراهی شعبه‌ها و شاخه‌های فراوانی دارد و نمی‌شود تمامی آن‌ها را با مغضوبان یکی دانست؛ به‌ویژه آن که بیش‌تر گمراهان ضایع هستند و بدون اراده و درک، به خطا می‌روند؛ همانند طفلی که مادر خود را گم می‌کند.

نمی‌شود مغضوبان را کنار ضالان گذاشت و به تمامی آن‌ها به یک چشم نگاه کرد، ضمن آن که ناسوت در مسیری که پیش رو دارد بر شمار هدایت‌یافتگان افزوده می‌شود و ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ و ﴿الضَّالِّينَ﴾ در زمان ظهور امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) کم‌ترین شمار خود را دارد.

### کاربرد ضالالت در قرآن کریم

«ضل» و مشتقات آن در قرآن کریم بیش از ۱۹۰ بار به کار رفته است. ضال یا خود گم و گمراه شده و یا مضل و گمراه‌کننده است. ضال کسی است که از روی ناآگاهی به گمراهی گرفتار شده و جنبه‌ی لازمی دارد و

«مُضِل» گمراهی است که آگاهانه، عالمانه و به عمد یا به سبب جهل مرکب که همراه یقین است، انحرافی را ترویج می‌کند و حیث تعدی دارد. سیاست‌مدارانی که خلق را به بازی می‌گیرند و بی‌راهه می‌برند یا سران مافیای توزیع مواد مخدر، آگاهانی هستند که به عمد انحراف می‌پردازند. «مُضِل» از اسمای ذاتی ثانوی جلالی خداوند است.

ضال تنها جهت خلقی دارد و اگر با جهات خلقی غضب سنجیده شود، نسبت آن به صورت تقریبی بیش از نوزده به یک می‌شود؛ زیرا موارد غضب خلقی تنها ده مورد است و چنین نیست که بر هر گمراهی غضب شود که مقایسه‌ی این جهت مهم نیست، بلکه مغضوبان حقی که خطای بزرگی مرتکب شده‌اند را باید معیار سنجش قرار داد که در این صورت، نسبت هشت به یک است. ضمن آن که در همین درصد نیز بسیاری بخشیده می‌شوند و بسیاری نیز تنها در جهنم است که غضب بر آن‌ها فعلی می‌شود نه در ناسوت. بر این پایه، غضب را نباید برای گمراهی‌های معمولی یا افراد ضعیف و عادی پیش کشید.

اضلال که در مورد حق است لحاظ تعدی دارد و به صورت اقتضایی واقع می‌شود. نکته‌ی مهم این‌جاست که توجه شود چنین نیست که تمامی اضلالی‌ها مغضوبی باشند و رابطه‌ی میان آن دو عام و خاص مطلق است نه تساوی.

تهدید به عقاب و جهنم برای گمراهان، تنها موارد اندکی دارد و به گمراهان نگاهی از سر مرحمت و نیاز به مراقبت برای بهبودی و هدایت گرفتن شده است. در برابر این امور، باید آمار واژه‌های مرحمتی را آورد که

از آن در جلد دوم سخن گفتیم و آن بحث، چهره‌ی عشق و رحمت الهی را به وضوح نمایاند و در آنجا ثابت کردیم اسلام دینی رحمتی و بسیط است و موارد غضب و قبض حکم استفاده از نمک برای این طعام گوارای مرحمتی را دارد به همین تناسب، شمار افراد آن نیز تغییر می‌کند. دینی که مرحمتی باشد پیروان بسیار دارد و مردودی‌های آن اندک می‌باشند. مغضوبان از دایره‌ی مضلان می‌باشند نه ضالان به تنهایی. هم‌چنین خداوند اضلال یا قتل دارد، ولی دروغ و ظلم ندارد و این امر قبح فراوان این دو را می‌رساند. دروغ و ظلم برای کسی است که احساس محدودیت و ضعف دارد و هرچه این محدودیت و ضعف بیش‌تر باشد، شدت می‌گیرد. کسی که محدودیت‌ها و تعین‌ها را از خود بردارد به این امور آلوده نمی‌شود.

ضال اسم لازمی است و اضلال معنای تعدی دارد و محتوای آن هم‌چون غضب، چندان غلاظ و شدادی ندارد. بسیاری از موارد کاربرد ضال در مستضعفان است، برخلاف غضب که دارای غلاظ و جلال است و چنانچه با موارد استعمال ضلالت در قرآن کریم نسبت‌سنجی شود، گمراهی قریب به هشت برابر بیش‌تر از غضب در قرآن کریم به کار رفته است و از هر هشت گمراه یک نفر مغضوب واقع می‌شود و این امر رابطه‌ی عموم و خصوص آن دو را می‌رساند که البته جهت مشترک آن بسیار اندک است. در پی گریده‌ای از آیات با موضوع گمراهان می‌آید:

(۱) ﴿وَمَنْ يَتَّبِدْ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾<sup>۱</sup>

کسی که ایمان (آیین‌نامه و نقشه‌ی زندگی) را با کفر جابه‌جا کند و کافر

شود، راه را گم کرده و استقامت خود را از دست داده است. این آیه از غضب و تهدید سخن نمی‌گوید و تنها گمراهی آن فرد را بیان می‌دارد و این مسلک و آیین بسیط و باز و مشی بزرگوارانه‌ی خداوند را نشان می‌دهد که هیچ لذتی با آن برابری نمی‌کند.

انسان نسبت به خداوند و تمامی پدیده‌های او حتی دوزخ باید انبساط خاطر داشته باشد و جهنم را مترسک بداند و شمار مستحقان عذاب که عذاب برای آنان فعلی می‌شود را در برابر هدایت‌یافتگان بسیار اندک بداند و تفکری که بیش‌تر انسان‌ها را دوزخی می‌شمرد مغزی خشک و بیس دارد که رنگ سیاه به امور معنوی و دین می‌زند و تلاش نامیمون و خطای خود را در خدمت استعمار قرار می‌دهد.

﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنِنٍ وَاللَّهُ أَرَّ كَسْهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتْرِيدُونَ أَنْ تَهْتُوا مِنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾<sup>۱</sup>.

«مضل» از اسمای ثانوی ذاتی حق تعالی و متوقف بر کرده‌های بندگان است که فعلی می‌شود و ظهور می‌یابد، وگرنه خداوند به صورت اولی هیچ کسی را اضلال و گمراه نمی‌کند.

﴿وَإِذْ كُرُوهُ كَمَا هَدَأَكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ﴾<sup>۲</sup>.

این آیه به مؤمنان خاطر نشان می‌شود پیش از هدایت فعلی، از گمراهان بوده‌اند.

۱. نساء / ۸۸

۲. بقره / ۱۹۸

( ٤ ) ﴿ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ﴾<sup>١</sup>.

خداوند به پیامبر اکرم ﷺ اطلاق «ضال» می‌کند و بر این پایه به هیچ وجه نمی‌شود میان این واژه با مغضوبان تساوی قرار داد. در مواردی که ضلالت به صورت لازمی به کار رفته است زبان تهدید با آن نیست؛ زیرا خطای عمدی یا تعدی به غیر در آن نیست و این امر می‌رساند شدت و غلظتی که در غضب هست قابل مقایسه نیست با انبساطی که در این واژه لحاظ شده است؛ هرچند چنین است که تمامی مغضوبان از گمراهان و «ضال» می‌باشند؛ چنان‌که آیه‌ی زیر یکی از این موارد است:

( ٥ ) ﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ اِزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ نُقَبِّلَ تَوْبَتَهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ﴾<sup>٢</sup>.

موضوع این آیه مرتدانی هستند که هم کافر شده‌اند و هم رفته رفته بر کفر خود می‌افزایند و اصرار بر کفر خود دارند. این آیه مرتبه‌ی نهایی ضلالت را بیان می‌دارد و پیش از آن مراتب فراوانی از ضلالت است؛ چنان‌که یک مرتبه از آن ضلالت پیش از هدایت و استقرار دایمی در ایمان است.

( ٦ ) ﴿ قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ﴾<sup>٣</sup>.

کسانی که از رحمت خداوند مأیوس می‌شوند به حتم در مسیر گمراهی بوده‌اند.

١. ضحی / ٧.

٢. آل عمران / ٩٠.

٣. حجر / ٥٦.

(۷) ﴿وَاعْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الصَّالِينَ﴾<sup>۱</sup>.

این آیه مرتبه‌ای از گمراهی را می‌گوید که می‌شود برای گمراه استغفار داشت؛ در حالی که برای مغضوبان فعلی نمی‌شود استغفار داشت: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ. وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾<sup>۲</sup>. این آیات نیز مساوی نبودن ضلالت با غضب را می‌رساند.

(۸) ﴿فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَصَالُونَ. بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ. قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ. قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ. فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ. قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ. عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ﴾<sup>۳</sup>.

این آیه از امکان توبه و بخشش گمراهان در برخی از مراتب آن می‌گوید و چنین کسانی مغضوب فعلی نمی‌باشند.

(۹) ﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ﴾<sup>۴</sup>.

(۱۰) ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ

۱. شعراء / ۸۶.

۲. توبه / ۱۱۳ - ۱۱۴.

۳. قلم / ۲۶ - ۳۲.

۴. قصص / ۱۵.

يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١﴾

(١١) ﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ﴾ ٢.

(١٢) ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ ٣.

این آیه به ضمیمه‌ی مواردی که «ضلال» به کار رفته است می‌رساند ضلال شدت در گمراهی دارد و با «ضال» برابر نیست و معنای «ضال» محدوده‌ی معنایی بازتری نسبت به آن دارد.

(١٣) ﴿فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ﴾ ٤.

هرچه که غیر حق تعالی باشد به گونه‌ای درگیر کاستی و کمبود است و «ضال» است.

(١٤) ﴿قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ٥.

ضالالت مرتبه‌ای بالاتر از «ضال» است و در این آیه از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نفی شده است. این آیات می‌رساند باید نسبت و مراتب را در معنای «ظلل» اعتبار داد و نمی‌شود در آن مطلق‌گرایی داشت و مسلمان را کسی دانست که هیچ گونه گمراهی ندارد و خالی از هر اشتباهی است، وگرنه کسی که حق را مطلق می‌گیرد، به جز حق تعالی برای او نمی‌ماند؛ زیرا

١. نساء / ٦٠.

٢. زمر / ٣٧.

٣. آل عمران / ١٦٤.

٤. یونس / ٣٢.

٥. اعراف / ٦١.

تمامی پدیده‌ها در هر مرتبه‌ای باشند ظهور و تنزیل حق تعالی هستند و هرچه تنزیل داشته باشد به اعتبار جهت خلقی که دارد حق محض نمی‌شود.

## نقد دیدگاه مفسران

در این جا نقد سخنان فخر رازی، جناب ملاصدار، و تفسیر تسنیم به تناسب موضوع می‌آید.

### فخر رازی

فخر اهل سنت در تفسیر خود تمامی مردمان اعم از مؤمن و کافر را بر سه گروه تقسیم کرده است: صاحبان معرفت به حق و به خیر که نعمت داده شده‌اند، ترک‌کنندگان کردار شایسته که فاسقان هستند و مغضوبان آنان می‌باشند. آنان قدرت شناخت و معرفت دارند، ولی آن را به عمل نمی‌کشانند. گروه سوم کسانی هستند که معرفت به حق و به خیر ندارند و آنان اهل بدعت و کفر و از ضالان هستند. فخر چنین می‌نویسد:

«ثم إنَّ أهل العالم ثلاث طوائف: الطائفة الأولى: الكاملون المحققون المخلصون، وهم الذين جمعوا بين معرفة الحق لذاته ومعرفة الخير لأجل العمل به، وإليهم الإشارة بقوله: ﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾. والطائفة الثانية: الذين أخلَّوا بالأعمال الصالحة، وهم الفسقة وإليهم الإشارة بقوله: ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾. والطائفة الثالثة: الذين أخلَّوا بالاعتقادات الصحيحة، وهم أهل البدع والكفر، وإليهم الإشارة بقوله: ﴿وَالضَّالِّينَ﴾».





إذا عرفت هذا فنقول: استكمال النفس الإنسانية بالمعارف والعلوم على قسمين: أحدهما: أن يحاول تحصيلها بالفكر والنظر والاستدلال، والثاني: أن تصل إليه محصولات المتقدمين فتستكمل نفسه، وقوله: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ إشارة إلى القسم الأول، وقوله: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ إشارة إلى القسم الثاني، ثم في هذا القسم طلب أن يكون اقتداؤه بأنوار عقول الطائفة المحققة الذين جمعوا بين العقائد الصحيحة والأعمال الصائبة، وتبرء من أن يكون اقتداؤه بطائفة الذين أخلوا بالأعمال الصحيحة، وهم المغضوب عليهم، أو بطائفة الذين أخلوا بالعقائد الصحيحة، وهم الضالون، وهذا آخر السورة، وعند الوقوف على ما لخصناه يظهر أن هذه السورة جامعة لجميع المقامات المعتبرة في معرفة الربوبية ومعرفة العبودية»<sup>١</sup>.

جناب فخر در این تقسیم می‌پندارد سوره‌ی حمد تنها سه عنوان را مطرح کرده است که سعی دارد تمامی مردمان را در سه گروه جمع کند؛ در حالی که سوره‌ی حمد طالبان هدایت که بر صراط هستند را نیز افزون بر انعامی‌ها، مغضوبی‌ها و ضال‌ها در خود دارد. فخر گروه صراطی‌ها و هدایت‌جویان را غفلت کرده است. هم‌چنین وی در تطبیق عناوین سه‌گانه بر گروه‌هایی که می‌آورد به خطا می‌رود؛ زیرا هر فسقی غضب‌آور نیست تا

١. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ١، ص ٢٦٩.

به صورت موجب کلی گفته شود هر فاسقی مغضوبی است و کفر که بدتر از فسق و خبیثات آن بیش‌تر است به عنوان ضلالت مطرح شده است. فاسق اعتقاد درست دارد ولی کاستی و نقص در عمل دارد و مهم در سنجش کردار اعتقاد است؛ در حالی که کافر اعتقادی باطل دارد. بی‌اعتقادی یا داشتن اعتقاد باطل بدتر از بی‌عملی است؛ همان‌طور که بد اعتقادی بدتر از بد عملی است؛ زیرا عمل و بد عملی کفر نمی‌آورد، ولی بد اعتقادی یا بی‌اعتقادی کفرآور است. هم‌چنین مغضوبی‌ها مقابل انعامی‌ها هستند نه در برابر صراطی‌ها که خود از تابعان انعامی‌ها می‌باشند و نیز ضالان از تابعان مغضوبی‌ها هستند.

### تفسیر ملاصدرا

فیلسوف عقل‌ورزی چون ملاصدر علیه السلام گفته‌های فخر را بدون یادکردی از وی وجیه می‌داند و می‌نویسد:

«وَيَتَّجِهْ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ: إِنَّ الْمَغْضُوبَ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعِصَاةُ وَالْفَسَقَةُ. وَالضَّالِّينَ هُمُ الْجَهَّالُ وَالْكَفَرَةُ؛ لِأَنَّ الْمَهْتَدِيَّ بِنُورِ الْحَقِّ إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَالْفَائِزِ بِكَرَامَةِ الْوُصُولِ إِلَى النِّعِيمِ، مِنْ جَمْعِ اللَّهِ بَيْنَ تَكْمِيلِ عَقْلِهِ النَّظْرِيِّ بِنُورِ الْإِيمَانِ وَتَكْمِيلِ عَقْلِهِ الْعَمَلِيِّ بِتَوْفِيقِ الْعَمَلِ بِالْأَرْكَانِ فَكَانَ الْمَقَابِلُ لَهُ فِي الْجُمْلَةِ مِنْ اخْتِلَافِ أَحَدِي كَرِيمَتِيهِ وَقَوْتِيهِ الْعَاقِلَةِ وَالْعَامِلَةِ فَالْمَخْلُوعُ بِالْعَمَلِ فَاسِقٌ مَغْضُوبٌ عَلَيْهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى فِي الْقَاتِلِ

عمداً ﴿وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ﴾<sup>۱</sup> والمِخْلَ بالعلم والادراك للحقّ

جاهل كافر لقوله تعالى: ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾<sup>۲</sup>»<sup>۳</sup>.

جناب صدرا گزاره‌های اشتباه فخر را با دلیلی خطا می‌آورد. او غضب آوردن خداوند بر فسق را با گناه عمدی قتل تعلیل می‌کند، در حالی که فسق دایره‌ای گسترده‌تر از گناهان عمدی دارد و تمامی فسق‌های عمدی در مرتبه‌ی قتل عمد مؤمن نیست. گفتیم قتل عمد مؤمن گناهی است که به ندرت اتفاق می‌افتد.

جناب صدرا همانند فخر، فسق را با غضب برابر گرفته است؛ در حالی که چنین پنداری با فرهنگ قرآن کریم و شریعت سازگار نیست و چهره‌ی خداوند را وجودی غضبی می‌سازد.

صدرا ضلالت را به معنای هلاکت گرفته است، در حالی که گفتیم ضلالت به معنای گم شدن در راه است نه هلاک شدن و برخی از گمشدگان ممکن است هلاک شوند و سپس بر تساوی غضب با ضلالت تصریح می‌کند؛ آن‌جا که می‌نویسد:

«والضلال هو العدول والذهاب عن طريق التوحيد ومنهج الحقّ وأصله الهلاك ومنه قوله تعالى: ﴿وَقَالُوا أَنِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۴</sup> أي هلكنّا. ومنه قوله تعالى: ﴿وَأَصْلٌ أَعْمَالُهُمْ﴾<sup>۵</sup>; أي أهلکها.

۱. نساء / ۹۳.

۲. یونس / ۳۲.

۳. ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۴۴.

۴. سجده / ۱۰.

۵. محمد ﷺ / ۸.

وللعدول جهات وشعب كثيرة ولكل منها عرض عريض

وبازاء كل ضرب من العدول ضرب من الغضب»<sup>۱</sup>.

وی در معنای ضلالت از واژه‌ی «عدول» بهره می‌برد؛ در حالی که ضالّ طریق پیش رو را می‌رود که بی‌راهه است. نظام آفرینش به گونه‌ای است که کسی نمی‌تواند از مسیری که رفته است بازگردد و ضلالت یک «سبیل کفور» است نه بازگشت از مسیر حق و گم کردن صراط و در آمدن به سبیل‌های انحرافی است که شمار فراوانی دارد. باید خرده‌ای نیز بر فیلسوف شیراز وارد آورد و آن این که وی در تفسیر خود، تحقیقات دیگر مفسران مانند صاحب مجمع البیان را بدون ذکر منبع، تکرار می‌کند و می‌نویسد:

«وعند المفسّرين المغضوب عليهم اليهود لقوله تعالى فيهم:

﴿مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ التُّرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ﴾<sup>۲</sup>

والضالون النصارى، لقوله تعالى: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ

ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾<sup>۳</sup>.

وقال الحسن البصرى: ان الله لم يبرئ اليهود عن الضلالة

باضافتها إلى النصارى ولم يبرئ النصارى عن الغضب

باضافته إلى اليهود، بل كل من الطائفتين مغضوب عليهم وهم

ضالون إلا أنه تعالى قد خص كل فرقة بسمة تعرف بها مع

كونهم مشتركين في صفات كثيرة»<sup>۴</sup>.

۱. ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۴۳.

۲. مائده / ۶۰.

۳. مائده / ۷۷.

۴. ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۴۳.

اگر تحقیقی انجام گیرد و گزاره‌های علمی به نام نخستین مطرح‌کنندگان آن‌ها ثبت شود و نرم‌افزار آن تهیه گردد، بسیاری از تکرارها از کتاب‌ها برداشته می‌شود و راه برای تحقیق و نقد گزاره‌های علوم انسانی هموار می‌شود و نیز دیگر کسی آن‌ها را در کتاب خود تکرار نمی‌کند و حجم کتاب‌ها به میزان زیادی کاسته می‌شود و هر کسی تنها نظریه‌ای را می‌نویسد که خود نوآور آن است. در این صورت، قدرت علمی مدعیان علم شناخته می‌شود و قایق کاغذی ادعای آنان که موج‌سواری می‌کنند، فرو می‌پاشد.

### تفسیر تسنیم

عجیب این است که تفسیر تسنیم که نگاشته‌ی عصر رشد علوم و تحقیقات عمیق و دقیق در دنیای علم و فن‌آوری است ضلالت را با غضب یکی ساخته و برخی اشتباهات جناب فخر و صدرا را به تکرار آورده است. این تفسیر، بدون توجه به نسبی بودن ضلالت، میان ضلالت و غضب رابطه‌ی تساوی ایجاد می‌کند و در تذکری می‌نویسد:

«اثبات ضلالت برای عاصی دستور خدا و پیامبر ﷺ منافاتی با

اثبات غضب خدا بر آن‌ها ندارد؛ چون هر کس از صراط مستقیم

منحرف بود، اصل ضلالت دامنگیر او خواهد شد و اما استحقاق

غضب مخصوص منافاتی با اصل ضلالت ندارد»<sup>۱</sup>.

این تفسیر، هر گمراه و منحرفی را مستحق غضب الهی می‌داند، در

۱. تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۵۴۴.

حالی که این همه آیات آوردیم تا بگوییم چنین نیست و میان این دو، رابطه‌ی تساوی وجود ندارد، بلکه به صورت موجبه‌ی جزئییه می‌توان برخی از گمراهان را مغضوبی دانست؛ آن هم موجبه‌ای که افراد آن بسیار کمیاب هستند. درست است هر مغضوبی ضال است، ولی چنین نیست که هر ضالی مغضوبی باشد.

«شاهد دیگر بر کمی همسفران صراط مستقیم آن است که خدای سبحان درباره‌ی جهنم می‌فرماید: آن را از کافران لبریز می‌کنم: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۱</sup>، اما درباره‌ی بهشت نفرموده: آن را از نیکان لبریز می‌کنم؛ زیرا پرکننده‌ی جهنم فراوان‌اند، اما مأواگیرندگان در بهشت اندک.

بنابراین راه هدایت بر اثر کمی راهیان‌ش وحشت‌زا و پرمخاطره است و توصیه‌ی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای رفع این نگرانی آن است که از کمی همراهان در این راه نهراسید؛ زیرا اینان گرچه اندک‌اند اما همه از نیکان‌اند»<sup>۲</sup>.

ارایه‌ی دین در صورت گفته شده سبب دین‌هراسی می‌شود و خوف و خطرهایی که برای این راه گفته می‌شود هر حزم‌اندیشی را از ساحت آن دور می‌کند. به جای این آیه، چرا کریمه‌ی: ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَنَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾<sup>۳</sup> خوانده نمی‌شود که از خالی ماندن جهنم می‌گوید.

۱. سجده / ۱۳.

۲. تسنیم، ج ۱، ص ۵۴۵ - ۵۴۶.

۳. ق / ۳۰.

در جلد دوم این تفسیر، چهره‌ی مرحمتی حق تعالی را به تفصیل تبیین نمودیم که همان جلد، نقد دین‌هراسی و ترسیم چهره‌ای خشن از شریعت و امور قدسی را به خوبی آورده است.

اگر قرآن کریم مورد مطالعه‌ی آماری قرار گیرد به دست می‌آید «ضلل» نزدیک به ۱۹۰ مرتبه و «هدی» قریب به ۳۱۹ مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است و تناسب میان این دو، شمار هدایت‌یافتگان و گمراهان را نشان می‌دهد؛ زیرا قرآن کریم شناسنامه‌ی هستی و پدیده‌های آن است و آمار خود را بر اساس حقایق این پدیده‌ها می‌آورد. هدایت در این نظرگاه بیش از دو برابر گمراهی‌هاست. البته انواع مختلف هدایت و گمراهی در این آمار لحاظ نشده و تنها اصل همین واژگان مورد نظر بوده است. قرآن کریم بیش از آن که واژه‌های منفی به کار برد، نگاهی مثبت به عالم آفرینش دارد و این نگاه بر پایه‌ی احسن بودن نظام آفرینش است.

شایسته است تحقیقی ترتیب داده شود و موارد کاربرد هدایت در قرآن کریم به تفصیل به دست آید تا دانسته شود موارد هدایت حقی فراوان است و هدایت اضلالی به ندرت واقع می‌شود و فرایند طبیعی ترکیب این دو، نظام آفرینش را احسن می‌سازد. در این تحقیق به دست می‌آید شمار هدایت‌یافتگان فراوان هستند و درصد گمراهان و مغضوبان اندک و چنانچه نتیجه عکس باشد، نظام آفرینش احسن نخواهد بود؛ در حالی که همین ناسوت باید وصف احسن را داشته باشد و این که در روایات از ارتداد عموم مسلمین سخن به میان می‌آید به معنای این که آنان مستحق عذاب جهنم می‌باشند که حکم کفر و نجاست بر آنان بار می‌شود نیست؛



وگرنه مکتب، روش تعلیم یا استاد باید دچار مشکل و کاستی باشد، بلکه بحث بر سر مراتب کمال از کامل و اکمل است و فینال فینالیست‌ها را به میدان رقابت آورده است. هم‌چنین خداوند که بندگان خود را به عشق آفریده است، در آفرینش خود دورریز ندارد، ولی هر کس با توجه به عنایت و امداد حق و اختیار و گزینش خود در مرتبه‌ای از قرب و بُعد می‌ایستد.

بر این پایه، روایت امام باقر علیه السلام که می‌فرماید: «ارتدّ النَّاسُ بعد رسول الله إلا ثلاثة نفر»<sup>۱</sup> به تفاوت روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - که همه را حول پرچم لا اله الا الله جمع کرد - با روش حضرت امیرمؤمنان علیه السلام، که فصل خطاب می‌باشند و تنها سه نفر را در آزمون خود پذیرفتند، اشاره دارد و به این معناست که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام مسابقه‌ای ترتیب دادند تا راه‌یافتگان به مرحله‌ی نهایی و فینالیست‌ها را مشخص سازند. ریزش قهرمانان این میدان به معنای این نیست که آنان از دین اسلام بیرون رفته‌اند، زیرا تنها یک نفر است که می‌تواند بر سکوی قهرمانی بایستد نه بیشتر و نیز باب ولایت تنها یک نمره‌ی قبولی دارد که بیست است و اگر کسی حتی کم‌تر از یک درصد کم بیاورد، مردود دانسته می‌شود. تفصیل این بحث را در کتاب ولایت آورده و در آن‌جا گفته‌ایم چنین نیست که شاگردان مکتب رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعد از ۲۳ سال تلاش عاشقانه و مستمر آن حضرت، تمامی مردود شده باشند جز سه نفر که در این صورت، نقص به مکتب و

۱. شیخ مفید، الاختصاص، ص ۶.



مواد امتحانی یا استاد باز می‌گردد، بلکه این ویژگی مکتب ولایت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است که جز یک نفر، که فینال فینالیست‌هاست، نمی‌پذیرد. مکتبی که برای پذیرش آن باید آزمون‌های دشوار و ابتلاهای سخت داشت و تنها قهرمانی واقعی و برتر و مؤید به امدادهای غیبی و الهی است که می‌تواند تمامی آزمون‌های آن را با موفقیت پشت سر نهد و پشت حریفان و رقیبان را بر خاک آورد و نیز توطئه‌های بدخواهان انسی و جنی را خنثی کند و گردنه‌های هولناک نفسانی و دره‌های انواع تهدیدهای ناسوتی را به سلامت طی کند تا بتواند در دل حضرت امیرمؤمنان علیه السلام نقش مهر و دوستی داشته باشد و آن حضرت دست وی را به عنوان قهرمان قهرمانان بالا برد و به مقام قرب خود جای دهد و پیروزی و قهرمانی چنین کسی به معنای بد بودن دیگر حریفانی که در این میدان رقابت وارد شده‌اند نیست، بلکه هر یک از آنان نیز در مرتبه‌ی خود جای می‌گیرند، ولی بر تنها سکوی پذیرش و قهرمانی باب ولایت جای نمی‌گیرند؛ چنان‌که این روایت باز در روایات دیگر تخصیص خورده و قهرمانی به مقدار اختصاص داده شده است. البته این قهرمانی تا زمان کودتای سقیفه بوده است و بعد از آن، قهرمانی مانند مالک اشتر ظهور نمود که این جایگاه را به خود اختصاص داد.

تفسیر تسنیم مصرانه نظریه‌ی تقابل نداشتن مغضوبان با گمراهان را چنین می‌نویسد:

«تقسیم انسان‌ها به «منعم‌علیهم، مغضوب‌علیهم و ضالین» بدان

معنا نیست که منحرفان تنها همین دو صفت را دارند، بلکه آن‌ها





اوصاف و اسامی دیگری نیز دارند که در مقابل منعم علیهم قرار دارند؛ چنان‌که تقسیم مزبور مقتضی تقابل مغضوب علیهم با ضالین نیست، بلکه هر منحرف از حقی، هم ضال است و هم به میزان ضلالتش مورد غضب الهی است؛ زیرا صراط مستقیم حق هست و غیر حق چیزی جز گمراهی نیست: ﴿فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾<sup>۱</sup>. پس مغضوبان نیز از ضالین هستند؛ چنان‌که گمراهان نیز مورد غضب خداوندند؛ مگر کسانی که ضلالت آن‌ها بر اساس قصور باشد، نه تقصیر و یا بر پایه‌ی خطای در اجتهاد باشد و این در صورتی است که اصل شرایط اجتهاد حاصل باشد؛ که در این‌گونه موارد ضلالت هست، ولی غضب نیست»<sup>۲</sup>.

این پندار که خداوند به مقدار گمراهی هر کسی بر او غضب می‌آورد یا گمراه استحقاق غضب الهی را دارد اشتباه است و چنین پنداری چهره‌ای غضبناک را به خداوند می‌دهد. خداوند به ندرت می‌شود که غضب وی فعلی شود و مقایسه‌ی آماری این بحث را از قرآن کریم آوردیم و آیاتی که از غضب خداوند می‌گفت را فهرست نمودیم. ترسیم چهره‌ای غضب‌آلود از خداوند پی‌آمد دوری از شناخت درست صفات پروردگار است.

ما در پیش، تحلیل کریمه‌ی الهی ﴿فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾<sup>۳</sup> را آوردیم و گفتیم با این تحلیل است که حتی بر پیامبر اکرم ﷺ اطلاق

۱. یونس / ۳۲.

۲. تسنیم، ج ۱، ص ۵۴۶.

۳. یونس / ۳۲.

«ضال» می‌شود و می‌فرماید: ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾<sup>۱</sup>؛ زیرا حق محض تنها خداست و هر پدیده‌ای ظهور و تنزیل اوست و تنزیل هر چند نزول نخستین باشد، همراه با تعین و کاستی است؛ برای همین است که تمامی پدیده‌ها خالی از کاستی نیستند و البته مرز وصول به حضرت حق باز است و هر پدیده‌ای که بتواند از خود رفع تعین کند، تمامی کاستی‌ها در آن مرتبه از او برداشته می‌شود؛ چنانچه انعامی‌ها چنین می‌باشند. حق در این آیه حق تعالی است. و میان سه گروه یاد شده تقابل است و تقابل آن نیز به تخالف است.

در رابطه‌ی میان ﴿الضَّالِّينَ﴾ با ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ باید توجه داشت گروه مغضوبی‌ها وضعیت بدتری دارند و در درک‌های پایین‌تری می‌باشند، بر این اساس رابطه‌ی عموم و خصوص مطلق میان این دو ترسیم می‌شود و باید گفت تنها برخی از گمراهان غضب‌شده هستند، و در برابر، تمامی غضب‌شدگان گمراه هستند و چنین نیست که میان این دو گروه رابطه‌ی تساوی باشد؛ زیرا خداوند با مشاهده‌ی هر گمراهی غضب نمی‌کند و رحمت او بر غضب پیشی دارد و غضب از اسمای ذاتی ثانوی است، نه اولی و خداوند بدون زمینه‌ی معصیت خاص نه غضب اقتضایی دارد و نه غضب فعلی و غضب متوقف بر کرده‌های خاص خلقی است، بر این اساس، موارد غضب نادر است و همان‌گونه که گذشت، در میان خیرات، حکم نمک برای غذا را دارد.

۱. ضحی / ۷.



هم‌چنین نمی‌شود کسی مغضوبی باشد، ولی گمراه نباشد و بر صراط مستقیم باشد. تفاوت میان «غضب» و «ضلالت» را باید از قرآن کریم آموخت و ما برگزیده‌ای از آیات را آوردیم. مورد ضلالت در قرآن کریم فراوان و موارد غضب اندک است و همین امر مساوی نبودن این دو را می‌رساند و نتیجه‌ای که از همین سخن می‌شود گرفت این است که در ناسوت هدایت بسیار فراوان است و گمراهی فراوان است، ولی غضب موارد بسیار نادری دارد و کسی که برخلاف این گفته نظریه آورد، در جهان‌بینی به خطا رفته و میان فعل حقی و خَلقی تفاوتی ننهاده و خشونت خَلقی را به حق تعالی سرایت داده است. چنین فرهنگی حتی در ترسیم شریعت و مهندسی دین نیز خشونت را دخالت می‌دهد و دین را به پیرایه‌ها می‌آلاید و دین‌گریزی، بلکه دین‌ستیزی را سبب می‌شود. غضب در ناحیه‌ی مضلان یافت می‌شود نه ضالان و بر این پایه، رابطه‌ی ضال و مغضوب تساوی نیست، بلکه عام و خاص مطلق است. اثبات این ادعا متوقف بر شناخت دقیق معنای این دو واژه است که بحث آن به مقدار ضرور گذشت.

### جریان نسبیت در تطبیق روایات

در برخی متون روایی، «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» یهود و «الضَّالِّينَ» نصاری دانسته شده است که این از باب جری و تطبیق است و مورد مخصص آن نیست. سران یهود شرور، ماجراجو، فتنه‌انگیز هستند که می‌خواهند دنیا در جنگ و آتش و خون باشد؛ برخلاف نصارا که نجیب هستند و سعی

می‌کنند دیپلماسی فعال داشته باشند و این تطبیق بر اساس نسبیّت و مقایسه انجام شده است. باید توجه داشت تمامی یهودیان از مغضوبان نمی‌باشند و کسی که تمامی یهودیان را مغضوبی بداند تعصب غیر علمی دارد. البته برخی از مفسران دلیل آن را آیه‌ی شریفه‌ی ﴿قُلْ هَلْ أَنْبَأُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾<sup>۱</sup> دانسته‌اند. این آیه بر سران یهودی‌ها تطبیق است و مستضعفان فکری آنان را شامل نمی‌شود. هم‌چنین مغضوبان منحصر به سران یهود یا کفار نیست و برخی از مسلمانان نیز مغضوبی می‌باشند؛ مانند شمر و حرمله.

بر پایه‌ی آن چه تاکنون گفتیم فراز ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ تمامی جنایات هولناک، گناهان کبیره تا کاستی‌های اندک را می‌گیرد و هیچ خطایی را فروگذار نمی‌کند و این بدان معناست که خدایا ما را به راه میانه‌ی زودرساننده‌ای راهنما باش که هیچ‌گونه کاستی و خللی به آن راه نیابد که این راه همان راه انعامی‌های خاص است که به صورت مستقیم توسط تو انعام شده‌اند. تسنیم در تفسیر آیه‌ی پایانی سوره‌ی حمد، نظری متفاوت و قابل نقد دارد و می‌نویسد:

«اشاره: معرفی یهود به عنوان «مغضوب علیهم» و مسیحیان به عنوان «ضالین» در روایات از باب جری و تطبیق است، نه تفسیر؛ چون هر دو گروه هم مورد غضب‌اند و هم گمراه؛ گرچه در هر کدام، یکی از آن دو صفت بارزتر است اما این دو هم از هم جدا نیستند،

بلکه هر گمراهی به میزان گمراهی‌اش گرفتار غضب الهی است و هر مغضوبی به اندازه‌ی مغضوب بودنش گمراه است»<sup>۱</sup>.

در بحثی که داشتیم گفتیم شمار آماری مغضوبان اندک و «ضال»‌ها فراوان هستند. هم‌چنین ضلالت دارای نسبت است و انواع و گروه‌های مختلف فراوانی اعم از کافران، مشرکان، منافقان، اهل کتاب و حتی مسلمانان دارد. مغضوبان افراد خاص و در حد سران فتنه و کفر هستند و نمی‌شود میان این دو عنوان تساوی قایل شد و هر گمراهی را به میزان ضلالتی که گرفتار شده است مستحق غضب دانست و موارد غضب الهی بسیار محدود و اندک است.

اما این که در روایت است که غضب‌شدگان یهود و گمراهان نصاری هستند، در بیان تفاوت بسیار گسترده‌ی میان این دو گروه است؛ یعنی میان غضب‌شدگان و گمراهان تفاوتی به توان تفاوت یهودیان و مسیحیان است و ذکر مصداق برای تعیین تفاوت بُرد این دو صنف اجتماعی است. در روایتی آمده است:

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ صراط الأنبياء وهم الذين أنعم الله عليهم. ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ اليهود ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ النصاری»<sup>۲</sup>.

در روایت دیگری، دامنه‌ی غضب‌شدگان محدودتر شده و افراد و مصادیق آن تعیین پیدا کرده است:

«عن ابن أبي عمير رفعه في قوله: «غير المغضوب عليهم وغير

۱. تسنیم، ج ۱، ص ۵۵۰.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۲.

الضالین» قال: هكذا نزلت، وقال: المغضوب عليهم فلان  
وفلان وفلان، والنصاب و «الضالین» الشكاک الذین لا  
يعرفون الإمام»<sup>۱</sup>.

گمراهان در این روایت همان افراد شک‌پرداز و حیران شناخته شده‌اند  
ولی غضب شدگان را سه غضب نخستین و نیز ناصبی‌ها که عناد دارند و  
از سر جزم در مقابل حق جبهه‌گیری و استکبار دارند معرفی می‌کند.  
کنایه‌ی فلان نیز حکایت از قلت چنین افرادی دارد.

﴿الْمَغْضُوب﴾ به شکل مفرد آمده و نه جمع و این ضمیر ﴿عَلَيْهِمْ﴾ است  
که به آن کثرت و تعدد می‌دهد؛ برخلاف ﴿الضَّالِّينَ﴾ که جمع آمده است.  
هم‌چنین مد لین در ﴿الضَّالِّينَ﴾ بر کثرت بسیار فراوان شمارگان گمراهان  
دلالت دارد.

از ویژگی‌های غضب شدگان این است که هدایت نمی‌پذیرند. برای  
همین است که نمی‌شود جمعیت انبوه یهودیان و مسیحیان را به  
غضب شدگان تفسیر کرد، بلکه آنان به صورت جمعی، کلی و نوعی تنها از  
گمراهان هستند؛ چنان‌چه آنان در زمان ظهور حضرت صاحب  
الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هنگامی که حضرت مسیح عليه السلام از  
آسمان می‌آیند در رکاب آن حضرت قرار می‌گیرند و در نماز به ایشان اقتدا  
می‌کنند و مسیحیان نیز این هدایت را می‌پذیرند.

مغضوبان را به هیچ وجه نمی‌توان به صراط مستقیم مورد نظر خداوند  
که صراط ولایت است درآورد.

۱. بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۲۳.



در دو روایات زیر، ناصبیان به عنوان مغضوبی‌ها معرفی شده‌اند:

( الف ) «عن حماد عن حریز عن ابي عبد الله عليه السلام انه قرء: ﴿ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴾، قال: ﴿ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ ﴾ النصاب و ﴿ الضَّالِّينَ ﴾ اليهود والنصارى.

( ب ) «عن ابن ابي عمير عن ابن اذينة عن ابي عبد الله عليه السلام في قوله «غير المغضوب عليهم وغير الضالين» قال ﴿ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ ﴾ النصاب و ﴿ الضَّالِّينَ ﴾ الشكّك والذين لا يعرفون الإمام»<sup>۱</sup>.

این روایات درصد بالای خبائث ناصبی‌ها را بیان می‌دارد که سران یهود و نصاری یا کسانی که در حقانیت اهل بیت علیهم السلام شک دارند یا آن حضرات علیهم السلام را نمی‌شناسند در برابر آنان، ضالّ به شمار می‌روند. تعداد ناصبی‌ها که با اهل بیت علیهم السلام معاند باشند اندک است و این بیان با آنچه از قرآن کریم استخراج کردیم هماهنگ است و منافاتی با آن آمار ندارد. هم‌چنین بحث نسبت گمراهان را که مطرح کردیم، از این روایات به‌خوبی برداشت می‌شود و کسانی که در روایات دیگر مغضوبی خوانده شده بودند در این روایات، ضالّ هستند زیرا بر پایه‌ی قیاس و نسبت‌سنجی با ناصبی‌ها، ناصبی‌ها از تمامی گروه‌ها خبائث و پلیدی بیش‌تری دارند و تفاوتی که در روایات هست برخاسته از نسبت ضلالت و مراتب متفاوت آن است که با مراتب فراتر یا فروتر قیاس می‌شود و یکی مغضوب و دیگری ضالّ خوانده می‌شود، ولی دقت شود که مغضوبان به ائمه‌ی کفر و افراد بسیار پلید، معاند و لجوج اختصاص دارد و نه به تمامی

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۹.



گمراهان. شمار ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ اندک است و در این آیه عنوان آن پیش افتاده است؛ زیرا ﴿الضَّالِّينَ﴾ که کیفیت پایینی دارند تابع این گروه می‌باشند که از سران هستند و هدایت فتنه‌ها و گمراهی‌ها را به عهده دارند، وگرنه چنانچه لحاظ کمیت می‌شد باید بعد از آن ذکر می‌گردید. در روایات زیر نیز مراد از کافر، کافران معاند و سران کفر است نه کافران عادی:

قال الإمام عليّ: قال أمير المؤمنين عليّ: أمر الله عزّ وجلّ عباده أن يسألوه طريق المنعم عليهم، وهم: النبيون والصدّيقون والشهداء والصالحون وأن يستعيذوا به من طريق المغضوب عليهم وهم اليهود الذين قال الله تعالى فيهم: ﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ﴾<sup>۱</sup>، وأن يستعيذوا به من طريق الضالّين، وهم الذين قال الله تعالى فيهم: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾<sup>۲</sup> وهم النصارى.

ثم قال أمير المؤمنين عليّ: كلّ من كفر بالله فهو مغضوب عليه، وضالّ عن سبيل الله عزّ وجلّ.

وقال الرضا عليّ كذلك، وزاد فيه، فقال: ومن تجاوز بأمر المؤمنين عليّ العبودية فهو من المغضوب عليهم ومن الضالّين»<sup>۳</sup>.

۱. مائده / ۶۰.

۲. مائده / ۷۷.

۳. تفسیر الإمام العسکری علیّ، ص ۵۰.

دقت شود فضای زندگی حضرات چهارده معصوم علیهم السلام با آن که بیش از یکصد و پنجاه سال طول کشیده، به گونه‌ای نبوده است که مجالی به ایشان دهد تا بتوانند حقایق قرآنی را بیان کنند؛ چنانچه در نهج البلاغه به اقتضای زمان بیش‌تر مسایل اجتماعی بیان شده و آیاتی را که مورد استفاده قرار داده چهره‌ی اجتماعی دارد و صحیفه‌ی سجادیه‌ی بیش‌تر چهره‌ی معرفتی دارد و مکتب امام باقر علیه السلام به فقه پرداخته و امام صادق علیه السلام افزون بر فقه، برخی از مطالب علمی را ارایه داده و امام رضا علیه السلام حقایق عقلی را بیان داشته و بعد از آن دوره‌ی انزوای امامان علیهم السلام و حصر آنان در مراکز حکومتی و پادگان‌ها بوده است و نباید انتظار روایات تفسیری فراوان از حضرات معصومین علیهم السلام داشت، ضمن آن که همین مقدار روایات در دوره‌ی مدیدی فقط بر نقل آن بسنده شده و مورد تحلیل قرار نگرفته و بعد از آن هم بهره‌برداری درستی از آن نشده و بیش‌تر در معرض برداشت‌های ناصواب بوده است.



## فصل ششم:

# راه یافتگان

(تابعان انعامی‌ها)

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ  
الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾.

راه میانه‌ی زودرسنده را به ما بنمای؛ راه محبوبانی که به کمال و  
تمام نعمت، گرامی‌اشان داشته‌ای؛ نه سزاواران روی‌گردانندگی و نه  
گمراهان.



## صراط انعامی ها

در فصل نخست که چشم انداز پایانی سوره ی حمد را ارایه می داد گفتیم دو آیه ی: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ چهره ی بندگان حق تعالی را در قالب چهار گروه و صنف حقیقی بیان می دارد که عبارتند از:

الف) انعامی هایی که خداوند نعمت اطلاق می کند بر خویشتن را بدون هیچ زمینه ی کسبی و تحصیلی و به گونه ی عنایی، به آنان داده و ﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ بیان گر آن است و هدایت جویان صراط آنان را پی جو هستند.

ب) غضب شدگانی که ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ هستند و هدایت جویان دوری از آنان را خواهان می باشند.

ج) گمراهان: ﴿الضَّالِّينَ﴾

د) اهل هدایت و هدایت جویان که هر چند ذکر آنان با کریمه ی ﴿اهْدِنَا﴾ شروع می شود و این درخواست به کسب، تحصیل و تلاش آنان اشاره دارد و تابع و مصداق ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ﴾<sup>۱</sup> و مشروط به این

پیروی می‌باشند و بر مدار تلاش مطیعانه‌ی خود، توشه دارند: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾<sup>۱</sup>، ذکر آنان با پایان یافتن آیه‌ی هفتم تعیین و تشخیص می‌یابد، بر این اساس، یادکرد از آنان را فصل آخر این جلد قرار دادیم.

هم‌چنین گفتیم با شناخت گروه‌های بندگان، می‌شود خود را یافت و دانست که از کدامین گروه است: انعامی و محبوبی است یا مغضوبی و از دشمنان حضرت امیرمؤمنان علیه السلام، اهل هدایتِ صراطی است یا سبلی و از دوستان مولا امیرمؤمنان علیه السلام. راه از همه طرف برای اهل هدایت و ضلالت باز است و با کم‌ترین سستی، اهمال و غفلتی، می‌شود اهل هدایتی لیزش پیدا کند و به سوی گروه دیگر پرتابی سقوطی داشته باشد و چنان به قهقرا رود که دیگر دست او به هیچ بالابرنده و بردهنده‌ای نرسد. در این فصل مهم‌ترین ویژگی‌ها و صفات راه‌یافتگان را به تحقیق می‌گذاریم.

از ویژگی‌های مهم صراطی که هدایت‌جویان آن را طلب می‌کنند این است که در قرآن کریم اضافه‌ی خلقی آن - که در برابر اضافه‌ی حقی است - تنها به انعامی‌ها اضافه شده است و اضافه‌ی خلقی غیر انعامی ندارد و حتی به پیامبران و اولیای الهی نیز اضافه نشده است، ولی طریق و سبیل تنوع خلقی دارد و به بسیاری از گروه‌ها اضافه شده است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾.

پیش از این بارها خاطر نشان شدیم انعامی‌ها که از آنان با عنوان ﴿الَّذِينَ  
 أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ یاد گردیده و صراط به آنان اضافه شده است غیر از اهل  
 صراط و برتر و اشرف از آنان هستند؛ زیرا انعامی‌ها به لحاظ این که  
 صاحب انعام می‌باشند، بر کسانی که نعمت به آنان داده شده است  
 اشرف و برتری دارند.



اما معنای این اضافه چیست و عنوان «صراط انعامی‌ها» بیان‌گر چه  
 محتوایی است؟ سخن ما این است که این عنوان‌گویاترین عنوان حاکی از  
 ولایت عام و تام نسبت به اولیای معصومین علیهم‌السلام است. اولیای  
 معصومین علیهم‌السلام نیز دو مرتبه‌ی خمسه‌ی طیبه و تسعه‌ی ثانیه را دارند.  
 خمسه‌ی طیبه حضرات اصحاب کساء علیهم‌السلام هستند و تسعه‌ی ثانیه از امام  
 سجاد علیه‌السلام تا امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌باشند و انبیای  
 الهی علیهم‌السلام تمامی در ذیل این ولایت قرار می‌گیرند و به صورت تنزیلی  
 مورد تمسک و متعلق ایمان قرار می‌گیرند و صراط انعامی‌ها صراط ولایی  
 عام و تام به بیان گفته شده است. ولایت عام و تام اختصاص به چهارده  
 معصوم علیهم‌السلام دارد و ولایت دیگر اولیای الهی چهره‌ی تنزیلی آن است و به  
 همان نسبت مقید می‌شود و از چهره‌ی اطلاقی آن دور می‌گردد. ولایت به  
 صورت اولی و اطلاقی برای خمسه‌ی طیبه علیهم‌السلام ثابت است و ولایت آنان  
 با ولایت تسعه‌ی ثانیه علیهم‌السلام متفاوت است و حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام به  
 قطع بر حضرت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ولایت دارند.  
 به بیان تخصصی، حضرت ولی عصر (ارواحنا له الفداء) ختم مهر ولایت  
 حیدری است و خاتمیت ولایت برای آن حضرت ثابت است، ولی

خاتمیت ولایت تنزیل اصل ولایت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است بدون آن که تقابلی میان این دو ولایت در میان باشد. پس ولایت خمسه‌ی طیبه علیه السلام تام و عام است و تسعه‌ی ثانیه علیه السلام در ذیل ولایت آن حضرات علیه السلام می‌باشند و ولایت خود را از اصحاب کسا می‌گیرند و مصداق اتم و کامل انعامی‌ها حضرات اصحاب کسا علیه السلام می‌باشند و انعامی که به آنان شده با انعامی که به دیگر اولیا و انبیا و به صاحبان کتاب و نیز به فرشتگان و مؤمنان مقرب شده است تفاوت دارد و نباید میان این انعام با انعامی که به انبیای و اولیای الهی علیه السلام شده است خلط کرد؛ زیرا در این جا خطاب خاص به حق تعالی دارد و می‌فرماید: ﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ در حالی که اینان برای نمونه با ﴿الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾<sup>۱</sup> تفاوت دارند که در این جا انعام به توسط ﴿اللَّهُ﴾ صورت می‌گیرد و خطاب خاص ندارد و میان انعامی‌ها نیز تفاوت فراوانی وجود دارد و به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند.

وجه خلقی صراط تنها به گروهی خاص و ویژه از انعامی‌ها که ولایت عام و تام دارند اضافه شده است که به اعتقاد ما مصداق اطلاقی آن تنها حضرات خمسه‌ی طیبه علیه السلام می‌باشند و آن حضرات علیه السلام در رأس مخروط انعامی‌ها قرار دارند و صراط مورد عنایت خداوند و مقبول او صراطی خاص است که شناسه‌ی آن چنین است: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾. انعامی‌ها رستگارند. آن‌ها کسانی هستند که اهل یقین، سعادت،



وصول، معرفت و هدایت هستند. انعام همان هدایت خاص، ایمان از سر یقین و وصول است. انعامی‌ها اولیای خداوند تعالی هستند که وصف آنان را به تفصیل در فصل دوم این کتاب آوردیم.

### هدایت عام و خاص

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ باب هدایت خاص را می‌گشاید. هدایت بر دو قسم عام و خاص است. هدایت عام برای تمامی پدیده‌هاست و هدایت خاص تنها برای مؤمنان و گروندگان به حق تعالی است که از انعامی‌ها پیروی دارند.

در هدایت عام، تمامی پدیده‌ها در صراط مستقیم هستند؛ خواه بر سبیل هدایت باشند یا بر سبیل گمراهی. هم «هادی» و هم «مضل» هر دو دارای صراط مستقیم هستند، ولی آنچه سعادت می‌آورد هدایت عام نیست، بلکه هدایت خاص است. تفاوت میان هدایت عام و هدایت خاص در کم‌تر نوشته‌ای مورد توجه قرار گرفته است. برای مثال، شعر زیر که می‌گوید:

در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست  
میان هدایت عام و هدایت خاص خلط کرده است. درست است تمامی پدیده‌ها بر صراط مستقیم می‌باشند، ولی برای وصول به هدایت خاص، باید در طلب برآمد و از خداوند عنایت آن را خواست و طلب هدایت خاص یک نیاز است.



صراط جمع ندارد و صراط مستقیم تکرر بر نمی‌دارد، بنابراین شعر گفته شده معنای درستی ندارد و چنین نیست که هر کس به هر راه و به هر جایی رود، به هدایت خاص و راه مورد نظر خدا برسد، بلکه یکی به جحیم می‌رسد و یکی به نعیم. صراط مستقیم اراده‌بردار است و خود باید تلاش کند و به خود فشار آورد و ریاضت و سختی تحمل کند تا به گناه و خطا مبتلا نشود؛ زیرا چنین نیست که در طریقت، هر چه پیش سالک آید، برای او خیر باشد و چه بسا شری است هلاک‌کننده و سقوط دهنده که وی با خواست و اراده‌ی خود آن را برمی‌گزیند. بلکه، هر کسی که بر صراط مستقیم باشد، گمراهی ندارد.

گفتیم هدایت بر دو قسم عام و خاص است و تمامی انسان‌ها، بلکه پدیده‌ها از هدایت عام برخوردار هستند؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾<sup>۱</sup>، و آن‌چه انسان به آن مکلف شده است، هدایت خاص است. هدایت خاص لزوم همراهی و پیروی با مردانی الهی است که باطن آنان به غیب حق شکوفا شده است و از چشمه‌ی نور او طراوت دارد. مردانی که آیه‌ی شریفه‌ی هفتم سوره‌ی حمد، آنان را معرفی می‌کند و به آنان وصف «انعامی‌ها» می‌دهد: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمُغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾؛ راه محبوبانی که به کمال و تمام نعمت، گرامی‌اشان داشته‌ای؛ نه سزاواران روی‌گردانندگی و نه گمراهان.

آدمی به پیروی از هدایت انعامی‌ها که هدایت خاص است تکلیف شده است. تفاوت هدایت عام با هدایت خاص، همانند تفاوت ولایت

عام با ولایت خاص است. این ولایت خاص است که صراط را می‌سازد و گرنه در ولایت عام خداوند، هر کس هر طریقی بپیماید؛ خواه شکوری باشد یا کفوری، بر صراط مستقیم است. این آیه‌ی شریفه مصداق صراط مستقیم که در آیه‌ی پیشین ذکر شد را تعیین می‌کند و آن را به صورت منحصر مشخص و متعین می‌سازد. هرچه راه و صراط در آفرینش است تمامی مستقیم است، ولی در میان صراط‌های مستقیم، تنها یک راه است که خداوند پیمودن آن را تکلیف کرده و آن راه ولایت انعامی‌هاست. کسانی که نعمت ولایت، نبوت، رسالت و عبودیت به صورت دهشی، عنایی و موهبتی به آنان اعطا شده است. کسانی که ما از آنان در آثار خود به «محبوبان» یا «انعامی‌ها» یاد می‌کنیم. تنها صراط مستقیمی که لازم است هر بنده‌ای آن را بپیماید و به طی طریق آن تکلیف، امر و الزام شده است، همراهی با محبوبان الهی است که همان راه اهل بیت عترت و طهارت؛ حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام است.

راه میانه که خالی از افراط و تفریط است «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» است که جانب افراط آن مغضوبی و جانب تفریط آن گمراهی است؛ یعنی غضب شدگان و گمراهان هر دو در یک جهت و با هم در طرف مقابل انعامی‌ها نیستند، بلکه هر یک به طور جداگانه جبهه‌ای مستقل در برابر انعامی‌ها دارند و دو سوی این میانه هستند؛ به گونه‌ای که اگر کسی با انعامی‌ها نبود یا غضب شده است و یا گمراه. صراط مستقیمی که تکلیف شده و پیمودن آن نیاز به استقامت و بردباری دارد و حد وسط و میانه‌ی افراط و تفریط است و حقی است که غیر آن باطل و در دو کنار آن است نه در یک طرف آن.



## صراط عام و خاص

صراط یا صراط خاص است که ویژه‌ی اولیای خدا و اهل دیانت است و نزدیک‌ترین صراط است یا صراط عام است که همان طریق ربی است. صراط عام، هر کسی را به رب خود و به حق تعالی می‌رساند. این در صراط عام است که هرچه پیش آید خیر است، همان‌طور که همه از دنیا می‌روند، ولی در صراط خاص که برای اولیای خداست انتخاب‌ها و گزینش‌ها حایز اهمیت است و باید تلاش داشت به مولای خود؛ حضرت امیرمؤمنان علیه السلام رسید. البته اصل ولایت آن حضرت علیه السلام به مؤمنان دهشی و عنایبی است و اکتسابی نیست، ولی در عمق بخشیدن به آن می‌توان مسابقه و سرعت داشت.

## رابطه‌ی صراط انعامی‌ها با صراط عام

رابطه‌ی ﴿صِرَاطٌ﴾ در آیه‌ی هفتم با ﴿الصِّرَاطُ﴾ در آیه‌ی ششم چنین است که ﴿صِرَاطٌ﴾ وصف بیانی و تفصیلی برای ﴿الصِّرَاطُ﴾ است، نه بدل. درست است بدل تثبیت، تکریر و تعمیم بیش‌تری دارد، ولی صفت فصاحت برتری دارد و قرب صفت با موصوف بیش‌تر است از قرب بدل با مبدل منه بدون آن که نیاز به مثبت یا مؤونه‌ی زایدی مانند تقدیر داشته باشد. هم‌چنین عامل در موصوف بر صفت وارد نمی‌شود، برخلاف عامل در مبدل منه که بر بدل هم وارد می‌شود و این تکرار سبب تاکید می‌شود، ولی صرف چنین تکراری نه تنها فصاحت‌آور نیست، بلکه بیان‌گر کاستی معنای واژگان پیش‌گفته شده است و برای تکمیل معنای آن

نیاز به تکرار آن هم در شکل تقدیر عامل می‌یابد و همین امر که هم رساننده‌ی کاستی معناست و هم نیاز به مؤونه‌ی زاید و تقدیر دارد، خلل به آن وارد می‌آورد و سبب می‌شود بدل دانستن آن را جایز ندانیم. برخی از اهل ادب گفته‌اند:

«صِرَاطُ الَّذِينَ»: صفة لقوله: «الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ». ويجوز أن يكون بدلاً عنه. والفصل بين الصفة والبدل أن البدل في تقدير تكرير العامل بدلالة تكرير حرف الجرّ في قوله تعالى: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِمَنْ أَمَنَ مِنْهُمْ»<sup>۱</sup>، وليس كذلك الصفة. فكما أعيدت اللام الجارة في الاسم، فكذلك العامل الرفع، أو الناصب في تقدير التكرير، فكأنه قال اهدنا صراط الذين، وليس يخرج البدل، وإن كان كذلك عن أن يكون فيه تبیین للأول، كما أن الصفة كذلك»<sup>۲</sup>.

صاحب مجمع البيان، «صِرَاطُ» را در ابتدا صفت برای «الصِّرَاطُ» می‌گیرد که با بیان ما موافق است، ولی سپس بدل دانستن آن را جایز می‌شمرد، در حالی که گفتیم بدل دانستن آن با فصاحت کلام سازگار نیست. درست است بدل در تقریر و تکمیل عامل مؤثر است و «اهدنا» در تقدیر تکرار شده است، ولی همین تکرار عامل منحل به فصاحت است. تکرار عامل گویی همانند «به عبارت دیگر» در نوشته‌های فارسی

۱. اعراف / ۷۵.

۲. شیخ طبرسی، تفسیر مجمع البيان، ج ۱، ص ۶۸.

است و این بدان معناست که گفته‌پرداز نتوانسته است پیش از این مطلب را به صورت کامل بیان دارد و برای تکمیل معنا مجبور است آن را به عبارت دیگری و به صورت خلاصه بازگویی کند. هم‌چنین اصل بر عدم تقدیر است. از قواعد تفسیری ما این است که در هیچ آیه‌ای چیزی را در تقدیر نمی‌گیریم و آیه‌ی شریفه را تنها بر اساس واژگان ظاهر پرداخته شده تفسیر می‌کنیم. صفت، اصل در تبیین است، ولی بدل گرفتن آن مؤونه‌ی زاید و نیز مثبت می‌خواهد و تا مانعی برای صفت گرفتن آن نباشد، روا نیست به بدل که مؤونه‌طلب است و نارسایی کلام را می‌رساند رو کرد. بدل در جایی آورده می‌شود که کلام رسایی خود را نداشته باشد.

از بهترین نمونه‌های تفسیر ادبی کتاب کشاف است که بیش از همه به آفت توجیه هر ترکیبی دچار شده است. کشاف در ترکیب این آیه‌ی شریفه، صفت بودن آن را طرح نمی‌کند و تنها آن را بدل می‌گیرد؛ چرا که تأکید دارد؛ در حالی که در برابر، صفت دارای قدرت تبیین است، بدون آن که کاستی‌های بدل را داشته باشد. تفاسیر دیگر نیز تکرار تفاسیر نخستین است و مطلبی افزون بر آن‌ها ندارند.

باید توجه داشت بسیاری از ترکیب‌های ارایه شده در تفاسیر ادبی زائد، حشو، نابه‌جا و مخالف با قواعد ادبیات است و بر معیار سلیقه‌های شخصی ارایه شده است نه قواعد نحوی و ادبی. ترکیب‌های ارایه شده چنان توجیه‌گر شده است که هر ترکیب غلطی را نیز توجیه می‌کند و ترکیب آیات شریفه را به اهمال کشانده و از این ناحیه نه تنها در خدمت قرآن کریم نبوده، بلکه مضر به آن بوده است. قرآن کریم را نباید مشق

تمرینات نحوی کرد، بلکه باید تحقیق کرد قرآن کریم بر چه اعرابی نازل شده و ترکیبی که حق تعالی مقصود دارد را به دست آورد و البته دانش نحو در شکل امروزی آن قالبی مطمئن و به صورت کامل درست نیست که بتواند از عهده‌ی این مهم برآید و این دانش نیازمند بازنگری بر اساس نحوی است که از قرآن کریم استخراج می‌شود، ولی دانش نحو امروزی به جای فهم ترکیب قرآن کریم، گاه دست به ویرایش متن آن و جسارت تصرف در آیات الهی می‌زند. نحوی باید نسبت به قرآن کریم ناظر محترم باشد، نه شریک با صاحب وحی و حق تصرف و ویرایش آن را برای جلوه دادن بهتر کلام وحی، ندارد و تنها باید در پی تحقیق روشمند و علمی برای اشراف بر نحوه‌ی نزول اعراب قرآن کریم باشد نه آن که قرآن کریم را آزمایشگاهی برای تجربه‌های خام نحوی سازد و گزاره‌های خام و گاه مسموم خود را در کتاب‌های ادبی و تفسیری بسته‌بندی و نشر دهد؛ به ویژه که بسیاری از آن، متاع اهل سنت است و برخی از آنان سعی نموده‌اند ادبیات را بر اساس عقاید کلامی خود جعل کنند و در پی کشف نحو قرآن کریم نبوده‌اند، بلکه خود را امام قرآن کریم در نحو قرار داده‌اند.

### تفاوت انعامی‌ها و تابعان

گفتیم «انعامی» یا محبوبی و «تابع» یا محبی از اوصافی است که بر پدیده‌ها اطلاق می‌شود. این دو عنوان معقول ثانی فلسفی و از اوصاف است که عروض آن در ذهن است و عنوان قرار می‌گیرد، ولی دارای اتصاف در خارج است و عنوان یاد شده به صورت غیر مستقل و به شکل



وصف ذاتی یا آثاری در خارج هست، ولی ذات مستقل و منحاز ندارد و در ضمن پدیده‌ها نمود دارد؛ مانند زیبایی که وجود منحاز مستقل در خارج ندارد و در ضمن پدیده‌ای نمود می‌یابد و با آن قابل دریافت است و به همین اعتبار معقول ثانی است، چون معقول اول، وجود منحاز و مستقلی است که به ذهن می‌آید و بعد صفتی بر آن حمل می‌شود و دارای تعقل دوم است که معقول ثانی خوانده می‌شود. به آن فلسفی می‌گویند، چون فقط عروض آن در ذهن است و اگر اتصاف آن نیز همانند امور کلی در ذهن بود «منطقی» گفته می‌شد، ولی چون در خارج دارای اتصاف است، «فلسفی» است و معقول ثانی فلسفی که صبغهی وجودی و خارجی دارد خوانده می‌شود.

دو وصف انعامی (محبوبی) و تابع (محبی) دارای مابازای مستقل در خارج نیست و باید بر وصف ذاتی یا آثاری کسی یا چیزی اطلاق شود. برای نمونه، گل برخی را با فقر برداشته و سرشت دیگری را با ترس عجین کرده و طینت یکی را با سختی و مکافات ورز داده و دیگری را زیبایی عطا نموده‌اند. این دو وصف می‌تواند بر صفات انسان‌ها، حیوانات، گیاهان و دیگر پدیده‌ها اعم از مادی و ماورایی و نیز افراد معصوم یا غیر معصوم و انبیای الهی یا غیر آنان اطلاق شود و به صفات انسانی و بشری انحصار ندارد. ممکن است وجود گیاهی محبی و رنگ آن محبوبی یا وجود فردی محبی و شکل چشم او محبوبی باشد؛ همان‌طور که می‌شود اصل وجود فردی محبوبی باشد.

از صفاتی که می‌تواند وصف محبوبی و انعامی گیرد نبوغ و سرعت



فهم بالا، ضریب هوشی، قامت جسمانی، تناسب اندام و زیبایی را می‌شود نام برد.

نظام آفرینش گتره و بدون حساب نیست و مکانیکی بر آن چیره است که هر چیزی را به تناسب در جای خود می‌آورد.



تمامی پدیده‌های هستی یا محبی است یا محبوبی، از انبیا گرفته تا انسان‌های عادی و از اشیای مادی تا گل‌ها، حیوانات و پدیده‌های دارای مجرد ماورایی. می‌شود اصل پدیداری آن‌ها محبی یا محبوبی باشد یا عضو، اندام و صفتی خاص در آن‌ها چنین عنوانی را بپذیرد. برای نمونه صدایی زیبا و نیکو، آیا به تمرین نیکو شده است یا نیکویی آن اعطایی است که برای تشخیص آن راه‌هایی است که در جای خود می‌آید.

محبوبان دارای مراتب هستند. برترین مرتبه‌ی محبوبان خمسه‌ی طیبه (پنج تن آل عبا) علیهم‌السلام می‌باشند و سپس تسعه‌ی ثانیه علیهم‌السلام هستند که سمت برتری دارند. دیگر محبوبان تنزیل ایشان می‌باشند و هر یک در مرتبه‌ای است و تساوی و تکرار در مرتبه وجود ندارد و نمی‌شود دو نمره‌ی همگون به دو نفر از آنان داد، بلکه هر یک نمره‌ای ممتاز و منحصر دارد.

در زندگی ناسوتی، این اصل بسیار مهم است که هر کسی منش و روش خود را بیابد و استعدادهای محبوبی و محبی یا عادی خویش را به محکی درست، به دست آورد. دین نیز از آن رو دین خوانده شده است که روش زندگی را آموزش می‌دهد. روش‌هایی که به صورت معقول ثانی فلسفی در نهاد هر کسی قرار داده شده است و از آن به «فطرت» یاد

می‌شود: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>. تشخیص صفات محبی از محبوبی وقتی سخت‌تر می‌شود که دانسته شود در هر فردی که ساختار محبی یا عادی دارد جهت‌ی محبوبی نهادینه شده است و همین امر است که تفاوتی در آفرینش خدای رحمان نمی‌گذارد: ﴿مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ﴾<sup>۲</sup>. در هر چاه فاضلابی باید رگه‌ای طلا باشد، ولی تشخیص آن سخت است و برای همین است که خداوند، در آفرینش خود عدالت دارد: ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾<sup>۳</sup>. در تمامی پدیده‌ها رگه‌ای محبوبی هست؛ همان‌طور که در محبوبان، رگه‌ای محبی است. هیچ محبی یا عادی نیست که صفتی محبوبی در او نباشد، ولی ممکن است صفات محبی یا عادی وی بر صفت محبوبی او غلبه کرده باشد. هر پدیده‌ای بی‌نهایت لایه‌های متفاوت در خود دارد که ظهور و بطون می‌پذیرد. برای نمونه، حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام پیامبری محبی است که توحید وی محبوبی است و حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام محبوبی است، ولی صفت محبی وی آن است که پدر ندارد. همین نداشتن پدر برای او کاستی‌هایی می‌آورد. هم‌چنین حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام از محبوبان است و صفت محبی وی این است که نه پدر دارد و نه مادر، از این رو فردی بسیار ساده و زودباور است و ابلیس تنها با یک ضربه توانست وی را به هبوط بکشاند.

۱. روم / ۳۰.

۲. ملک / ۳.

۳. آل‌عمران / ۱۸۲.

در مورد آدم‌ها نمی‌شود به راحتی قضاوت کرد و باید به لایه‌های باطنی آنان توجه داشت. برای نمونه، در مورد زیبارویان نمی‌شود عجولانه قضاوت کرد و کسی را در قیاس با آنان زشت دانست، زیرا لایه‌های باطنی فرد زشت‌صورت، ممکن است به وی عیاری بسیار بالا داده باشد.



نباید پنداشت کسی که محبوبی است، در هر چیزی محبوبی است و هیچ صفت محبی ندارد، یا کسی که محبی یا عادی است، ساختاری محبوبی در یکی از صفات او نیست. حتی افراد مغضوبی مانند شمر و حرمله نیز وصفی محبوبی در نهاد خود دارند. می‌شود کسی قاتل باشد ولی زیبایی او موهبتی و محبوبی باشد نه وراثتی و تربیتی، و می‌شود کسی دانشی اعطایی داشته باشد، ولی اندام مناسب و موزونی نداشته باشد.

از ملاک‌های تشخیص محبی و محبوبی بودن صفات، توجه به زحمت و تلاشی است که برای پدید آمدن آن کشیده شده است. صفات محبی با تلاش و کوشش به دست می‌آید و صفات محبوبی اعطایی است. کسی که نخوانده ملاست دانش محبوبی دارد و آن که رنج تعلیم و حفظ و تمرین برده است تا چیزی یاد بگیرد، صفت دانش وی محبی است. صفت محبی و محبوبی بودن به کفر و ایمان ارتباطی ندارد و می‌شود به زندیقی دانشی محبوبی اعطا شده باشد. این صفات در چهره، برخورد، وجنات (زیر چشم و پهلوی بینی)، قیافه (اندام)، ریتم، رنگ و شکل ظهور می‌یابد.

صفات محبوبی نیاز به تکانه‌های شدیدی دارد تا خود را ظهور دهد.

خداوند هم به دوش تمامی پدیده‌ها اعم از محبی و محبوبی بار گذاشته و هم به هر کسی خیری عطا کرده و این دورا در هم ریخته که تفاوت‌های ظاهری به عدالت ایجاد شده است. درست است محبوبی‌ها بارکش تلاش و زحمت و محصول اکتساب و ریاضت نیستند، ولی بلاکش می‌باشند، در برابر، محبی‌ها بارکش هستند، ولی بلاکش نیستند. اگر بلایی که در روح و روان فردی محبوبی ریخته می‌شود بر جان محبان تقسیم گردد آن‌ها را بارها در هم می‌شکند و پاره پاره می‌سازد. خداوند به اولیای خود قوام، صبوری و قدرت تمکین داده که رقص شمشیر خون زیر تیغ بلا می‌برند. اگر خداوند آن تیغ را به محبان نشان دهد از دین و ولایت باز می‌گردند و خداوند بر آنان لطف کرده که ایشان را محبی ساخته و چنین بلاهایی را از آنان بازداشته است، ولی محبوبان زیر تیغ‌های حق رقص‌کنان می‌چرخند. لطف الهی هم در کوشش محبان و هم در بلاکشی محبوبان وجود دارد و نیز لطف الهی در ظهور و بطون صفات هست که صفتی محبی را در یکی ظاهر ساخته و در دیگری صفتی محبوبی را نمایان کرده و به هر کسی آن داده که سزاوار بوده است «کُلُّ مِیسَّرٍ لِمَا خَلَقَ لَهُ». باید توجه داشت ناسوت، اقتضای تفاوت، تغییر و ترمیم را دارد و اصل تغییرپذیری بر تمامی ناسوت چیره است.

هم‌چنین ظهور رگه‌های محبوبی می‌شود در صاحب آن نباشد و سال‌ها بعد در نسل وی هویدا شود. برای مثال، می‌شود فردی عادی که نه محبی است نه محبوبی، رگه‌ای محبوبی در باطن خود داشته باشد و از آن فرزندی متولد شود که محبوبی است.

این بسیار مهم است که هر کس نوع صفتی را که در نهاد خود دارد بشناسد و بر مسیر طبیعی یا ویژه‌ای که به او عنایت شده است حرکت کند. به دست آوردن آزمون سنجش‌پذیری محبی و محبوبی همانند تست تشخیص استعدادها بسیار حایز اهمیت است. این تشخیص را باید از زمان کودکی داشت تا کودک در مسیر ویژه‌ی خود تربیت شود و بی‌راهه نرود و عمر و امکانات و استعدادهای خود را هدر ندهد. کسی که بر مسیر طبیعی خود طی طریق نکرده باشد، از زندگی ناخرسند و ناراضی است. محبوبان باید تشخیص داده شوند و مدد و مهار گردند تا خیرات فراوانی برای همگان داشته باشند، وگرنه در شعاع منطقه‌ای که منع شده‌اند، چالش‌هایی ایجاد می‌کنند.

### اعتبار نسبیت در اطلاق عناوین

توجه به این نکته بسیار اهمیت دارد که در اطلاق عنوان محبوبی و انعامی، «نسبیت» اعتبار دارد. برای نمونه، حضرت ابراهیم اگر با پیامبرانی که در مرتبه از وی پایین‌تر هستند مقایسه شود، محبوبی است و چنانچه مقام توحید وی که با مکافات و ابتلا داده شده با توحید پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مقایسه شود، وی محبی است.

انعامی‌ها صبغه‌ی محبوبی دارند و تحقق آن‌ها لحاظ نسبیت، حیثیت و جهت دارد و از محبوبی مطلق که هیچ‌گونه جهت محبی در وی نباشد نمی‌شود سخن گفت. این وصف نسبی هم در ذات اشیا و هم در صفات آن‌ها به صورت معقول ثانی فلسفی بروز می‌یابد و هر کسی به گونه‌ای و



در چیزی انعامی است. یکی صراطی می‌شود و دیگری سبیلی و تمامی هم به لطف است.

وصف انعامی ثقل دارد و سنگین است، ولی بدون تأخیر شکل می‌گیرد. سبیلی‌ها هم زحمت اکتساب دارند و هم وصف در آنان به تأخیر و زمان طولانی محقق می‌شود. سبیلی باید بار بندگی را در مراحل و به اندازه‌ی معین بردارد و انعامی همان بار را به یک مرتبه برمی‌دارد. سبیلی اگر بخواهد همانند انعامی این بار را یکجا بردارد، ثقل آن بار سبب می‌شود وی آسیب ببیند و با توجه به توانی که دارد باید آن را تقسیم کند و همین امر سبب زحمت و کندی و گاه رکود می‌شود بدون آن که ثقل کار را احساس کند، ولی محبوبی آن کار را با تمام قوت و قدرت انجام می‌دهد بدون آن که آسیبی به وی رسد، ولی ثقل کار بر او فشار می‌آورد. وصف محبی زمان‌بر است و جدول زمانی خاص دارد و بدون گذشت آن زمان، به بار نمی‌نشیند. محبوبی توان حمل بار را در خود به صورت موهبتی و بدون نیاز به اکتساب، دارد، ولی این توان ثقل دارد. هر که هر چه هست، باید خداوند را بر آن شکر گوید. وقتی خداوند را بر این که محبی است شکر می‌گوید به آن معناست که خدای را سپاس، باری سنگین بر او نگذاشته، و وقتی می‌گوید الهی شکر که محبوبی هستم به این معناست که کار وی تأخیر ندارد. هر گونه جابه‌جایی در صفات یاد شده آفت و آسیب به شخص محبی یا محبوبی وارد می‌آورد. اگر بار اندک محبی به محبوبی داده شود و وی را اسیر زمان و جدول برنامه‌ی تعیین شده برای محبان ضعیف سازند، تحمل خود را از دست می‌دهد و به دیگران آسیب وارد

می آورد و خود دچار رکود و سستی می شود. هم چنین است اگر بار و وظیفه‌ی محبوبی بر دوش محبی گذاشته شود.

این که کسی به صورت موهبتی از اهل صراط و انعامی باشد و این که فراوانی در سبیل و بسیاری در طریق قرار می گیرند تمامی بر اساس علل و مبادی لازم آن است و یافت حکمت و باطن آن پیچیدگی های خاص خود را دارد. برای نمونه، ازدواج مؤمنی با زنی شایسته و مؤمن سبب می شود فرزند وی مؤمن و اهل صراط گردد و ازدواج همان مرد مؤمن با زنی فاسد، فرزند او را اهل سبیل قرار می دهد؛ همان طور که ازدواج دو سبیلی ممکن است با دعای یکی از اولیای حق همراه شود یا آنان به سبب حرمتی که به بندگان خدا می گذارند، از آنان فرزندی صراطی پدید آورد و غفلتی ممکن است نسلی را به سبیل تنزل دهد و اراده‌ی الهی بر اساس حکمت است که به آن تعلق می گیرد و اراده حکیمانه است نه گزاف یا بر اساس جبر.

سببها نیز هیچگاه دفعی نیست و همواره همراه با تدریج است که پدید می آید؛ همان طور که ناسوت عالم تدریج است و آنچه دفعی خوانده می شود تدریج های بسیار ظریف است.

نکته‌ی مهمی که در این بحث نیازمند خاطر نشانی است چیرگی نسبت بر تمامی عوالم است و آفرینش اطلاق بردار نیست. اطلاق ویژه‌ی اوصاف الهی است و اولیای معصومین علیهم السلام نیز واجد اطلاق تنزیلی می باشند و اطلاق به تمام معنای کلمه منحصر به پروردگار است. بر این پایه، محض خیر تنها حق تعالی است. با توجه به این نکته است که



می‌گوییم سبیلی‌ها اعم از خوب و بد با تمامی تنوعی که دارند تفاوت در مرتبه دارند و نسبت بر خوب و بد آنان حاکم است. تفاوت آنان نیز به تباین یا تضاد نیست و به تخالف است. برای سبیل نیز پایانی نیست و سبیل در سبیل باز می‌شود و آن قدر پیش می‌رود که حتی به مرتبه‌ی ذات حق تعالی می‌رسد؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۱</sup>. سبیل‌هایی به مقام ذات راه دارد و وصل به ذات حق تعالی ممنوعه و خط قرمز نیست. خط قرمز خط وحشت و ترس و خط دگم‌اندیشی و بستگی است و حق تعالی برای خود خط قرمز قرار نداده است و سخن گفتن از منطقه‌ی ممنوعه برای کسی است که ذهنی پویا و توانمند ندارد و با او جز با زبان منع نمی‌شود سخن گفت. با توجه به گستردگی سبیل و بی‌پایانی آن، تفاوت سبیلی‌ها با هم بی‌نهایت چهره دارد. البته این تفاوت با نسبیته‌ی که دارد بر صراطی‌ها نیز حاکم است.

نسبیت را هم در انعامی‌ها، هم در صراطی‌ها و هم در سبیلی‌ها باید دید. درست است که صراط در مقایسه با سبیل، بر آن برتری دارد و سبیل به دلیل درگیری با تشنت و پراکندگی‌ها و داخل شدن ورودی‌ها و خروجی‌های فراوان دچار نقص و کاستی است و ظلم، گمراهی و شرک در آن راه می‌یابد؛ در حالی که صراط پیراسته صافی از این امور است و برای همین است که درخواست می‌شود: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛ یعنی خدایا ما را از ظلم، شرک، کاستی‌ها و تشنت‌های سبیلی برهان و ما را

۱. عنکبوت / ۶۹.



صراطی نما، ولی باید توجه داشت که سبیل دارای مرتبه است و به لحاظ افراد، نسبیت به آن وارد می‌شود؛ همان‌طور که به اعتبار افراد، این نسبیت به صراط نیز وارد می‌شود صراط یک واحد بسیط و بسته نیست و میان افراد آن تفضیل تفاضل وجود دارد. همان‌که قرآن کریم از سویی نسبت به انبیای الهی ﷺ می‌فرماید همه دارای عصمت هستند و میان آنان جدایی نیست: ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾<sup>۱</sup> ولی از سویی دیگر: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾<sup>۲</sup> و با وجود عصمت، مراتب متفاوت تفضیلی را میان پیامبران الهی ﷺ ثابت می‌نماید. چنین تفضیلی باعث نمی‌شود مرتبه‌ای ناقص و مرتبه‌ی دیگر تمام باشد، بلکه تفاوت آن به تمامیت و اتمیت است و به تمام و کمال است. همان‌که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾<sup>۳</sup>.

درست است صراط مرتبه‌ی انعامی‌ها و درجه‌ای عالی است، ولی نسبیت در آن اعتبار دارد و واحد متواپی نیست که همه در یک درجه و مرتبه حرکت کنند، بلکه هر کسی در مرتبه‌ای خاص و به صورت مشکک است که بر صراط عبور دارد و میان اولیا، صدیقان، مومنان و دیگر اهل صراط تفاوت در مرتبه محفوظ است. هرچند این شرک، کاستی و نقص نیست که مرتبه می‌سازد، بلکه شدت در کمالات و تمامیت و اتمیت آن است که هر کسی را در مرتبه‌ای قرار می‌دهد. این تفاوت برای آن است که

۱. بقره / ۲۸۵.

۲. بقره / ۲۵۳.

۳. مائده / ۳.

کمال مطلق تنها حضرت حق تعالی است و بس و تنها اوست که هیچ کسی همانند او نیست و حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام دارای اطلاق تنزیلی می‌باشند و آن حضرات تمامی کمالات و اسما و صفات خداوند را به صورت تنزیلی و ظهوری دارا می‌باشند. بر این پایه، زمینه برای ورود غلو به کلی منتفی است و بر اساس این موضوع، غلو هیچ‌گاه موضوع نمی‌یابد. باید توجه داشت تمامی پدیده‌ها استعداد تمامی کمالات و اسما و صفات حق تعالی را دارند، ولی حضرات معصومین علیهم‌السلام تمامی آن را به صورت فعلی دارند و کمال منتظره‌ای برای آن حضرات نیست و ناسوت تنها ظرف جلای این کمالات فعلیت یافته است و دیگر پدیده‌ها آن کمالات را به استعدادهای شکوفا نشده در خود دارند و ﴿مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ﴾<sup>۱</sup> به اعتبار استعدادهاست که در سیر نزول است، وگرنه به لحاظ فعلیت و ظهور آن که در سیر صعود شکل می‌گیرد، تفاوت اعتبار دارد، بدون آن که زمینه‌ی غلو برای پدیده‌ای قابل تصور باشد. برای همین است که می‌فرمایند:

«وروینا أيضاً بالإسناد المقدم ذكره عن أبي محمد العسكري علیه‌السلام: أن أبا الحسن الرضا علیه‌السلام قال: إن من تجاوز بأمير المؤمنين علیه‌السلام العبودية فهو من المغضوب عليهم ومن الضالين.

وقال أمير المؤمنين علیه‌السلام: لا تتجاوزوا بنا العبودية، ثم قولوا فينا

ما شتتم ولن تبلغوا، وإياكم والغلو كغلو النصارى، فإتي برىء  
من الغالين»<sup>۱</sup>.

امام رضا علیه السلام فرمود: کسی که امیرمؤمنان علیه السلام را از بندگی خداوند  
درگذراند از غضب شدگان و گمراهان است.

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ما را از بندگی نگذرانید، سپس  
درباره‌ی ما هرچه می‌خواهید بگویید، که (به حقیقت آن)  
نمی‌رسید. از غلو دوری کنید، همانند فرانگاری نصرانیان، چنین  
است که من از غلو کنندگان بیزارم.

حضرات چهارده معصوم علیهم السلام دارای اطلاق و ذات نیستند و ظهور و  
تعین اطلاق‌ی تنزیلی حضرت حق و خیرات و کمالات او می‌باشند. این  
گونه است که کسی را یارای غلو نسبت به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام نیست  
و هرچه گوید، در دامنه‌ای کوتاه و به قدر فهم خود اوست نه بلندای  
قله‌ای که کسی را یارای پرواز بر آن نیست و خیر محض و ذات محض و  
حقیقت محض پروردگار است.

کسی که شعر می‌گوید:

الله ذات و علی صفات است

بی‌شک که صفات عین ذات است  
شعری می‌خواند که با مبانی فلسفی و عقلی سازگار نیست و آن  
حضرت در تعین و با تنزیل همراه است. در فلسفه گفتیم حتی فعل حق

۱. علامه طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۳۳.

تعالی عین ذات پروردگار نیست؛ هر چند نخستین فعل و فعل کمال و کمال فعل او باشد. فعل تنزیل و آفریده و ظهور است.

### غلو و زیاده‌انگاری

مراد از غلو، افزون‌نگری به اثبات ذات مستقل برای پدیده است. در صورتی که گفته‌پرداز هویتی استقلالی و ذات را برای پدیده‌ها که شأن از او بی دارند اثبات نماید، به ارتفاع و غلو گرفتار آمده است. روشن است وقتی ذات در انحصار حق تعالی باشد و پدیده‌ها تنها ظهور او باشند، زمینه‌ای برای گرفتاری در غلو وجود ندارد، مگر آن که کسی در هستی‌شناسی خود دچار خطا و اشتباه باشد. بر اساس سخن ما، هرگونه نظریه‌پردازی در ساحت معرفت مقام ولایت و نورانیت، مورد تشویق است؛ زیرا دیگر زمینه‌ی غلو در آن نیست. در روایات آمده است:

«یا سلمان، نزلونا عن الربوبیة وادفعوا عنّا حظوظ البشریة، فإنا عنها مبعدون، وعمّا يجوز علیکم منزهون، ثم قولوا فینا ما شئتم؛ فانّ البحر لا ینزف، وسرّ الغیب لا یعرف، وكلمة الله لا توصف، ومن قال هناك لم ومم فقد كفر».

ای سلمان، ما را از پروردگاری (ذات انگاری) تنزیل دهید و نیز کاستی‌های بشری را از ما دور دارید، که چنین است ما از آن دوریم، و از آن چه بر شما رواست پیراسته‌ایم، سپس درباره‌ی ما هر چه می‌خواهید بگویید (و نظریه دهید) که چنین است دریا کاسته نمی‌شود و راز غیب شناخته نمی‌گردد و کلمه‌ی خدا به توصیف

نمی‌آید و کسی که در آن ساحت بگوید چرا و چگونه، به حقیقت کافر شده است.

### ضرورت معرفت سنخ نفس

گفتیم تبعیت از انعامی موجب تبدیل هویت تابع به هویت انعامی نمی‌شود، ولی مرتبه‌ی معیت نیز به مؤمنان و ارسته اختصاص دارد و هر کسی توفیق آن را نمی‌یابد. «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ» عنوانی است که با ریا، دروغ، سستی در اعتقاد و اهمال در عمل جمع نمی‌شود و کسی که چنین مشکلاتی را در خود می‌یابد نباید خود را در این فضا تصور کند، وگرنه گمراهی است که خود را به ادعایی بی‌پایه و جهل مرکب آلوده می‌کند و امر را بر خود مشتبه سازد و چنین کسی کند آن‌چه را که نباید کند و شود آن‌چه نباید بشود. باید محک تجریه و عیار سنجش پیش آید تا به دست آید کسی انعامی است یا معی، صراطی است یا سبیلی، و عادی یا محبی است یا محبوبی و آیا از ضالان است یا مغضوبان یا تبع آن‌ها.

اهمیت این شناخت از آن روست که هر کسی باید مسیر طبیعی و نحوه‌ی آفرینش و نمود خویش را بشناسد، وگرنه سال‌ها راه می‌پیماید ولی چیزی عاید او نمی‌شود و از خداوند خسته و از زندگی ناامید و از شغل خود رمیده می‌گردد. ممکن است کسی حتی هفتاد سال فقه بخواند، ولی چون مسیر طبیعی خود را نمی‌رود دل خود را از دست دهد و قساوت بر او رو آورد، به گونه‌ای که با شنیدن آیات الهی، از حال خویش غفلت کند یا در صورت آگاهی بر قساوتی که دامنگیر او شده، بر خود



خنده آورد. اگر کسی بر مسیر طبیعی خود رود باید در اندک زمان و در کم‌تر از یک دهه بار خود را به مقصد رساند و اصل خویش را دریابد، و آن که سال‌ها تحصیل و اکتساب دارد و به جایی نرسیده، مسیر زندگی را درست نپیموده و در کوچه‌هایی پرسه زده که به او ارتباطی نداشته است. کسی که مسیر طبیعی خود را نیابد به لحاظ این که ناخرسندی به جان وی می‌افتد به هنگام مرگ نیز بی‌اعتقادی او را می‌گیرد و سلطان وی ابلیس یا شیاطین می‌شوند و در حال تکذیب حق، می‌میرد: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ ۚ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾<sup>۱</sup>.

شیاطین چنین کسی را در استخدام خود می‌گیرند و امدار خویش می‌سازند؛ به این صورت که امتیازی می‌دهند تا فرد را به خود وابسته سازند و آزادی وی را بگیرند و به لحظه‌ی نیاز، او را در خدمت خود گیرند و به هنگام کار، امتیاز داده شده است که کار می‌کند نه خود فرد. کسی که امدار شیطان است، دیگر نمی‌تواند به خود نگاه کند و برای مثال، قرائت قرآن کریم یا مطالعه‌ی کتاب‌های مفید داشته باشد، بلکه شیطان او را در سبیل‌ها سرگردان می‌دارد و یا نمی‌گذارد صراط داشته باشد یا مانع می‌شود صراط وی انعامی باشد و راه او را دور، طولانی و آسیب‌پذیر می‌سازد. چهره‌ی غبارگرفته‌ی پدر روستایی وی چهره‌ای ایمانی است که در اعتقاد خود راسخ است، ولی مقدسات برای وی با انبوهی علم، مزه‌ای ندارد. یافت مسیر طبیعی و شناخت چگونگی خود سکویی برای

پرتاب است و در زندگی پرتلاطم و پر آشوب ناسوت، ضرورت دارد و نباید خود را در کوره راه‌ها سال‌ها سرگردان کرد، بلکه باید در چند سال کوتاه، مسیر خود را به دست آورد و سالیان عمر ناسوتی را بر اساس شناختی که آن سال‌ها یافته است حرکت کرد، وگرنه انگیزه، رغبت، صفا، عشق، شوق، شور، بلاکشی و داغ لازم برای حرکت و انجام کار متناسب را ندارد.

لازم است در جامعه این فرهنگ پدید آید که اوصاف و استعداد های افراد توسط صاحبان معرفت و اساتید کارآموده‌ی ربانی مورد شناسایی قرار گیرد و هر کسی به مسیر طبیعی و ویژه‌ی خود سوق داده شود تا کندی، بی‌علاقگی و رکود دامنگیر افراد نشود و هر کسی استعداد، ذوق و علاقه‌ی خود را بیابد و به بی‌راهه نرود. جامعه‌ی دینی در صورتی دینی و اسلامی است که چنین زمینه‌ای را برای تمامی افراد جامعه فراهم سازد و نیز آزادی‌های لازم برای عملیاتی شدن ظهور و بروز استعدادها را به آنان بدهد و چنین نباشد که افراد به تأثیر از محیط و حرکت ناآگاهانه‌ی همگانی یا به جبر شرایط پیش آمده و یا خودسرانه مسیری را برای زندگی برگزینند و زندگی عادی و معمولی داشته باشند و حرکت مهمی در زندگی خود نداشته باشند. البته چنین تشخیص‌هایی از افراد برجسته‌ای بر می‌آید که دست در آسمان‌ها دارند و می‌توانند افراد را آسمانی و افلاکی نمایند. در کتاب «حضور دلبران» مویه‌هایی آورده‌ایم بر این که بسیاری از اعظم و بزرگان معرفتی که قدرت تصرف داشتند به فشار ظاهرگرایان موج‌سوار به انزوا گرفتار شدند و جامعه را از برکت حضور



قدسی و دم الهی و مدد ربانی آنان محروم ساختند و هم به آنان آسیب رساندند و هم حرکت عمومی مردم را به انحراف بردند. در چنین فضایی، اولیای حق مأذون و مأمور به انجام کاری نیستند، زیرا هر دستی را بگیرند، دست‌هایی از دست می‌رود و خود نیز آسیب می‌بینند. اگر وجود عزیز اولیای حق قدر دانسته می‌شد و امکانات تست، آزمایشگاه، مجامع علمی و دانشمندان هر رشته‌ای با آنان تعامل داشتند، برای تمامی اقشار و دانشمندان رشته‌های انسانی، تجربی و فنی راهنما و مؤثر بودند، زیرا دانشی موهبتی در تمامی زمینه‌ها دارند و می‌توانند پاسخ هر پرسشی را از باطن خود استنباط نمایند.

### تعامل با انعامی‌ها

بر اساس آیه‌ی زیر که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾، نعمت یا نفسی و اصالی است و یا معی و به همراهی با دیگران. با توجه به آیه‌ی شریفه، کسانی انعامی هستند که نعمت به خود آنان اعطا شده باشد و برخی این نعمت به آنان داده می‌شود که با انعامی‌ها باشند و آنان در معیت این گروه هستند و خود اصالت ندارند و فرع و متأخر از رتبه‌ی انعامی‌ها می‌باشند. مثل عاطف که در رتبه‌ی معطوف نیست، بلکه تنزیل آن است و از آن تأخر دارد. آیه‌ی یاد شده از مؤمنان وارسته‌ای می‌گوید که شمار فراوانی دارند؛ زیرا از آنان با ﴿فَأُولَٰئِكَ﴾ تعبیر آورده، ولی خود انعامی نیستند، بلکه با انعامی‌ها معیت دارند.



## معیت با انعامی‌ها

قرآن کریم در ۱۵۰ مورد از معیت گروهی با گروهی دیگر سخن گفته است و در تمامی این موارد معیت سبب اتحاد یا وحدت در رتبه نیست، بلکه تأخر رتبه، فرعیت، تنزیل و تابعیت در آن محفوظ است.

مراد از معیت در این جا لحاظ فلسفی آن نیست. معیت در فلسفه نیاز به اعتماد دو امر به یکدیگر و اقتضای هم‌رتبگی دارد؛ به گونه‌ای که هر یکی به دیگری تکیه دارد و نیازمند است و استقلال برای آن نیست و با دست از رفتن یکی، دیگری نیز از دست می‌رود و هم‌رتبه بودن آنان به تساوی می‌انجامد. «معیت» در این جا کاربرد لغوی خود را دارد و به جهت عطف یکی بر دیگری توجه دارد. عطفی که ممکن است یکی از دو طرف عاطف و معطوف از دیگری قوی‌تر باشد. مانند کریمه‌ی: ﴿وَأَزْكَوْا مَعَ الرَّاٰكِعِينَ﴾ و ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾<sup>۱</sup>. در فراز نخست، رکوع‌کنندگان تقدم دارند و در فراز دوم که امری وجودی و خارجی را بیان می‌دارد، معیت قیومی مراد است و خداوند تقدم دارد و لحاظ عطف خداوند با صابران را ندارد، بلکه خداوند معطوف است و صابران به تبع حق تعالی معیت دارند. واژه‌ی ﴿مَعَ﴾ در تمامی موارد کاربرد، نیاز به بررسی و لحاظ عاطف و معطوف آن دارد. برای نمونه، در کریمه‌ی ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾<sup>۲</sup> ﴿الْعُسْرُ﴾ معطوف و ﴿يُسْرًا﴾ عاطف است.

بر اساس کریمه‌ی: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ

۱. بقره / ۱۸۳.

۲. شرح / ۵.

عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿١﴾،  
 تابعان و پیروان، گروهی غیر از انعامی‌ها هستند که زحمت تبعیت و  
 پیروی را به جان خریده‌اند. این پیروی اگر تنگاتنگ شود، معیت می‌آورد.  
 آنان مؤمنان خاص هستند و در اعتقاد، معرفت، عمل، تقوا و تخلق عاری  
 از مشکلات می‌باشند و شک و سستی در نهاد آنان نیست.

لازم معیت، وجود سبق و لحاظ عاطف و معطوف است و همین امر  
 سبب می‌شود دو همراه در رتبه‌ی یکسان قرار نگیرند و همراهی آنان  
 سبب وحدت نشود و عاطف به معطوف تبدیل نگردد و تمایز خود را  
 داشته باشند. ظرف معی با ظرف عینی تعدد دارد و یکی نمی‌شود و به  
 وحدت نمی‌انجامد. اگر کسی قایل شود معیت به عینیت تبدیل می‌شود  
 باید بپذیرد که تابعان رسول می‌توانند به نبوت رسند و پیغمبر شوند. باید  
 توجه داشت سخن در واقعیت‌ها و حقیقت‌های عینی و تشریح قواعد  
 تکوینی است و چنین اصولی استثنابردار نیست و باید حکمی داد که بر  
 تمامی موارد حمل شود. ما می‌گوییم غیرانعامی‌ها به نبوت نمی‌رسند؛  
 زیرا موتور حرکتی آنان هرچند پیوسته در تلاش باشد، سرعت، توان و  
 انرژی لازم را ندارد تا به انعامی‌ها برسند و از آنان پیشی گیرند، ولی آن‌که  
 قایل است می‌شود در این باب معیت به عینیت تبدیل شود و با انعامی‌ها  
 مسابقه داشت، نمی‌تواند چیزی حتی نبوت را استثنا کند. البته توجه شود  
 که امکان ذاتی نبوت مورد بحث است، نه امکان قوعی آن و نباید میان این

دو مقام خلط کرد. بر این پایه، آنچه در متن زیر آمده است نوعی تهافت آشکار است که از سویی امکان تبدیل معیت به عینیت ادعا شده و از سویی دیگر، باب نبوت برای تبدیل یافتگان مسدود گردیده است. با چنین ادعایی، باید گفت کسی که دعای «اللهم ادخلنی فی کلّ خیر ادخلت فیه محمداً و آل محمد» می‌خواند می‌تواند مقام ختم نبوت را برای خود بخواند و به خاتمیت برسد، در حالی که هیچ کسی توان و سرعت بر شدن به آن مقام را ندارد و این مقام در انحصار مقام ختمی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می‌باشد. قایل شدن به تبدیل معیت با سرعت محدودی که دارد، سبب طفره می‌شود که محال است.

### نقد نظریه‌ی فراتر از همراهی

تفسیر تسنیم در ذیل عنوان «فراتر از همراهی» می‌نویسد:

«همراهی سالکان صراط مستقیم با نعمت یافتگان (پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان) نه تنها مخصوص بهشت نیست و پیمودن راه را نیز در بر می‌گیرد، بلکه سالک صراط می‌تواند از همراهی فراتر رفته، به مقام صدق، شهادت و صلاح بار یافته، در سلک آنان درآید و پس از همراهی «با» آنان: ﴿مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾<sup>۱</sup> «از» آنان شود.

البته راه وصول به مقام منیع رسالت برای ابد بر چهره‌ی سالکان بسته است و طمع ورزان وصول بدان پایگاه، برای همیشه ناکام‌اند،

ولی راه «صدق»، «شهود» و «صلاح» همواره برای پویندگان صراط مستقیم گشوده است.

راهیان صراط نه تنها می‌توانند در تداوم سلوک خود به جرگه‌ی صدیقان، شاهدان و صالحان درآیند، بلکه با استمداد از رهنمود قرآنی «سرعت» و «سبقت» می‌توانند از پیشگامان این فضایل و ارزش‌ها شوند.<sup>۱</sup>

این که فردی کاسب و اهل طلب و تلاش از انعامی‌ها بشود به این معناست که هویت وی از تحصیلی بودن تغییر یافته و انعامی و عنایای شده است؛ در حالی که سرعت سیروی بردی محدود و شتابی کوتاه دارد و انعامی‌ها با سرعت فرانور در حال حرکت می‌باشند؛ زیرا پدیده‌ای نیست که ایستایی داشته باشد؛ به‌ویژه محبوبان که با بیش‌ترین شتاب الهی در حرکت می‌باشند.

هم‌چنین درست است معیت با انعامی‌ها به معنای از انعامی‌ها شدن نیست، ولی معیت مقام اندکی نیست، بلکه مقامی است که در خور صافی از اولیای خداست؛ یعنی کسانی که نفی طمع دارند و چنین کسانی را نمی‌شود با عنوان «طمع‌ورزان» یاد کرد و از آن چنین گفت: «طمع‌ورزان وصول به آن پایگاه برای همیشه ناکام‌اند». معرفت و شتاب حرکت، برپایه‌ی میزان نفی طمع است و طمع‌ورز اهل دنیاست و ماده‌ی فسادهای ناسوتی طمع است. طمع‌ورز حتی از متقین نمی‌باشد؛ چه رسد

۱. تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۵۴۰ - ۵۴۱.

به آن که در سلک همراهی با انعامی‌ها درآید. کسی که به طمع آلوده است حتی سالک نیست تا چه رسد به آن‌که وصول معی داشته باشد و مصداق پیرو خدا و رسول ﷺ گردد.

تفسیر یاد شده در توضیح ادعایی که دارد تهافتی آشکار به میان می‌آورد و چنین می‌نویسد:

«قرآن کریم در آغاز به سالکان صراط مستقیم دستور «سرعت» می‌دهد: ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾<sup>۱</sup> و در پی آن فرمان «سبقت»؛ که دستور اول درباره‌ی خود سالک است و دستور دوم در مورد رابطه‌ی سالک با دیگران: ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾<sup>۲</sup>. سالکی که راه را با سرعت پیمود، می‌تواند بر دیگران پیشی بگیرد و سبقت او مزاحم و مصادم سلوک دیگران نیست؛ زیرا صراط مستقیم راه بی‌مزاحم است. پس اگر دیگران عالم، عادل و شجاع‌اند، او می‌تواند اعلم، اعدل و اشجع باشد.

آن کس که از دیگران سبقت گرفت شایسته‌ی امامت و رهبری دیگران است. از این رو دعای سابقین، به تعلیم قرآن این است: ﴿وَاجْعَلْنَا لِمُنْتَقِينَ إِمَامًا﴾<sup>۳</sup> و محصول این امامت، دستگیری از دیگر رهپویان صراط مستقیم است تا آنان نیز ابتدا اهل سرعت و

۱. آل عمران / ۱۳۳.

۲. بقره / ۱۴۸. مائده / ۴۸.

۳. فرقان / ۷۴.



سپس اهل سبقت شوند و سرانجام به امامت و پیشوایی پرهیزگاران دیگر برسند.

بنابراین، سالکان صراط مستقیم می‌توانند پس از این که «با» صدیقان، شهیدان و صالحان بودند، «از» آنان شوند. در این میان تنها راه رسالت و نبوت همواره بر روی دیگران بسته است؛ زیرا آن، منصبی است الهی که با جعل خدای سبحان نصیب شایستگان آن می‌شود: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾<sup>۱</sup>، اما راه ولایت، امامت متقین، ایمان و عمل صالح همواره بر چهره‌ی سالکان صالح گشوده است. از این رو کسانی مانند «سلمان فارسی» از مرحله‌ی معیت گذشته به مقام رفیع «منا اهل البیت»<sup>۲</sup> رسیده‌اند و مانند «فضه‌ی خادمه» در فضیلت نزول سوره‌ی «هَلْ أَتَى» که برای اهل بیت علیهم‌السلام است با آنان شریک می‌شود»<sup>۳</sup>.

متن حاضر راه نبوت را همواره بسته می‌داند، با آن که گفتیم در وصول به حقایق هیچ راهی بسته نیست و تمامی راه‌ها باز است و خداوند تعالی برای کسی در جایی از حقیقت حتی برای وصول به مقام ذات که مقام بی‌اسم و رسم و بدون تعیین است خط قرمز نگذاشته است، ولی هر کسی با توجه به میزان توان، انرژی و شتابی که دارد به نقطه‌ای وصول می‌یابد و انعامی‌های خاص که خداوند به آنان انعام مطلق دارد، در بلندایی هستند

۱. انعام / ۱۲۴.

۲. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۷۴.

۳. مجمع البیان، ج ۹ - ۱۰، ص ۶۱۱.

که هیچ پدیده‌ی تحصیل‌محور را یارای رسیدن به آن‌ها نیست و هم این که آنان چنین دلی ندارند که بر آن وادی‌های پربلا که تمامی تعینات را درهم می‌شکند قدم گذارند و با پیشامد چند بلای مختصر، پا پس می‌کشند و هم این که این بلندا از آن کسی است که مورد انعام مطلق حق تعالی واقع شده باشد و خداوند عنایت بر شدن به آن نقطه را به کسی می‌دهد که او را برگزیند؛ در حالی که در جای خود ثابت شده است در مقام وقوع، چنین امری واقع نخواهد شد و خمسه‌ی طیبه طیبه ششمی نمی‌پذیرند و توان و شتاب آنان را به کسی عنایت نمی‌کنند؛ هر چند مسیر مسابقه باز است و شرط محدودکننده‌ای برای شرکت در آن وجود ندارد، ولی شرکت‌کننده‌ای که قدرت حمل چنین ملکوتی را با سرعتی بالا داشته باشد یافت نمی‌شود و تبدیلی در هویت کسی راه نمی‌یابد.

هم‌چنین امامت عنوانی اعطایی و عنایی است نه کسبی و کسی نمی‌تواند آن را به زور عبادت و تقوایی که به میان می‌آورد بگیرد و امامت عنوانی نیست که در مسیر مسابقه و سبقت باشد؛ همان‌طور که راه نبوت بسته نیست، ولی آن را به عنایت می‌دهند و نه به درایت و رنج تحصیل. باید توجه داشت پدیده‌های هستی نه نهایت و آخرت دارد و نه بدایت و حرکت آنان برای مسیری ازلی و ابدی است و سخن نیز بر محور حقایق استثنای پذیر می‌چرخد و نمی‌شود منصب نبوت را از سه عنوان دیگر جدا و استثنا کرد. این متن نبوت را نیازمند جعل از ناحیه‌ی حق تعالی می‌شمرد، ولی برای امامت چنین جعلی را نیاورده است؛ در حالی که آیاتی که در متن به عنوان شاهد آمده است میان جعلی بودن نبوت و



امامت تفاوتی ننهاده است و البته نقد مهمی که بر عبارت یاد شده وارد است این است که اگر تبدیل معی‌ها به انعامی‌ها ممکن است، نباید راه در جایی برای آنان بسته باشد و تمامی احکام انعامی‌ها بدون استثنا بر آنان قابل صدق است؛ در حالی که این دو گروه تفاوت در توان و سرعت حرکت دارند و هرچه تلاش معی‌ها بیش‌تر گردد شتابی نمی‌گیرند که بتواند به شتاب انعامی‌ها برسد و از آنان پیشی گیرد. تفسیر تسنیم با تأکید مکرر این مطلب، در ادامه پیکره‌ی انسان‌ها در علم و معرفت را یکسان می‌شمرد و میان اولیای الهی با انسان‌های عادی تفاوتی نمی‌نهد و چنین می‌نویسد:

«انسان با معرفت و عمل و پیمودن مراحل سرعت، سبقت و امامت می‌تواند از ﴿مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾<sup>۱</sup> به «من الذین...» برسد. مهم‌ترین عامل در صعود راهیان صراط مستقیم از معیت و همراهی به «از آن‌ها شدن» علم و عمل است... همه‌ی انسان‌ها در پیکره و بدنه‌ی کار یکسان‌اند، چه اولیای الهی و چه انسان‌های متوسط، اما آن‌چه به عمل اولیای الهی بها می‌دهد، معرفت و محبت است... پس راه‌گذر از مرحله‌ی ﴿مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ به مرتبه‌ی «من الذین...»، تحصیل معرفت و علم کامل درباره‌ی خدای سبحان و اسمای حسنا‌ی او و عمل صالح بر اساس آن معرفت است.»<sup>۲</sup>

۱. نساء / ۶۹.

۲. تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۵۴۲ - ۵۴۳.



معرفت و عمل اولیای الهی، اگر انعامی باشند به عنایت حق تعالی است و هدایت‌پیشگان پیرو نیاز به رنج تحصیل معرفت و کسب عمل دارند و هر کسی در مرتبه‌ای متناسب با خود و با شتابی مشخص حرکت دارد و نمی‌شود اختلاف‌ها را نادیده گرفت. درست است که حتی در زمان غیبت اوج رشد معی تا مرتبه‌ی نبوت باقی است و راه برای نبوت انبائی و باطنی - و نه تشریعی که ویژه‌ی مقام ختمی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است - بسته نیست، ولی این نبوت نیز اعطایی و عنایی است و نه به تبدیل و تغییر هویت. البته شرط نبوت باطنی، کتمان است و کسی که ادعا کند نبی باطنی است زندیق است نه کسی که صاحب الهام، امداد و عنایت است. تمامی آسمان‌ها و همه‌ی راه‌های ملکوت به روی بندگان خدا باز است، ولی تفاوت در مرتبه قابل انکار نیست و زمینه‌های معرفتی هرچند برد بالایی داشته باشد مؤمن معی را به انعامی عینی تبدیل نمی‌کند. «سلمان مِّنْ اهل البیت» هم با حفظ مرتبه‌ی سلمان و با تنزیل است و نه به صورت عینی؛ همان‌طور که مقام عصمت تالی‌تلوپذیر نیست و آن را که عصمت نداده‌اند جای مقام عصمت در نمی‌آید و مقام بلند عصمت را نباید همانند عدالت مؤمن دانست که با استغفاری از فسق ارتکاب شده به عدالت می‌گراید. در بندگی نیز چنین است و با بندگی می‌توان هم موسیای کلیم هم الله شد، ولی تنزیل آن به قوت خود باقی است و تبدیل مظهر وابسته به ذات مستقل محال است، بلکه تنزیل ذات به ظهور ممکن است؛ همان‌گونه که صعود پدیده به تبدیل آن نمی‌انجامد و هرچه معرفت و عمل فضه‌ی خادمه اوج داشته باشد به حضرت زهرا صَدِيقَةُ النَّبِيِّ





نمی‌رسد و تفاوت‌ها که یکی پرکرانه و دیگری بیکرانه است محفوظ است و هر کسی در فضای خود و به اندازه‌ی خویش حرکت می‌کند و مدار تبدیل‌پذیری در هویت درون پدیده‌ای تعبیه نشده است و هر کسی هر چه رود بر مسیر خود است نه بر مسیر دیگری.

باز خاطر نشان می‌شود ما با نگاه به چهره‌ی هستی و پدیده‌های آن سخن می‌گوییم و نباید لحاظ‌های اعتباری یا تعبدی را در بحث دخالت داد و میان مراتب، دچار خلط و اختلاط گردید.

### ساخت صراط زودبازده

گروه نخست از انعامی‌ها که ما در آثار خود بیش‌تر از این گروه با عنوان «محبوبان» سخن می‌گوییم برای اهل هدایت صراط‌ساز هستند و چنانچه اهل هدایت در صراط آنان قرار گیرند به راه میانه‌ی زودرسنده وارد شده‌اند و گرنه صراط‌های دیگر انعامیان دیربازده و همراه با رنج فراوان و ناهمواری‌های بسیار است؛ هر چند خواهان و طالبان دو گروه اخیر نسبت به گروه نخست بیش‌تر هستند و طریق ولایت انعامی‌های مرتبه‌ی نخست صعب و مستصعب است و جز فینال فینالیست‌ها در آن نمی‌مانند؛ چنان‌که در روایت است:

ومن کتاب سلیم بن قیس الهملاک رحمة الله علیه الذي رواه  
عنه أبان ابن أبي عیّاش وقراه جمیعه علی سیدنا علی بن  
الحسین علیه السلام بحضور جماعة أعیان من الصحابة منهم أبو  
الطفیل فأقرّه علیه زین العابدین علیه السلام، وقال هذه أحادیثنا

صحيحة قال أبان لقيت أبا الطفيل بعد ذلك في منزله فحدثني في الرجعة عن أناس من أهل بدر وعن سلمان والمقداد وأبي بن كعب وقال أبو الطفيل فعرضت هذا الذي سمعته منهم على علي بن أبي طالب عليه السلام بالكوفة فقال: هذا علم خاص، لا يسع الأمة جهله، ورد علمه إلى الله تعالى ثم صدقني بكل ما حدثوني، وقرء علي بذلك قراءة كثيرة، فسره تفسيراً شافياً حتى صرت ما أنا بيوم القيامة أشد يقيناً مني بالرجعة، وكان ممّا قلت يا أمير المؤمنين، أخبرني عن حوض النبي صلى الله عليه وآله في الدنيا أم في الآخرة؟ فقال: بل في الدنيا. قلت فمن الذي عنه؟ فقال: أنا بيدي فليردّنه أوليائي، وليصرفنّ عنه أعدائي. فقلت: يا أمير المؤمنين، قول الله عزّ وجلّ: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾<sup>١</sup>، ما الدابة؟ قال: يا أبا الطفيل، أله عن هذا، فقلت: يا أمير المؤمنين، أخبرني به جعلت فداك. قال: هي دابة تأكل الطعام وتمشي في الأسواق وتنكح النساء. فقلت: يا أمير المؤمنين، من هو؟ قال: هو ربّ الأرض الذي تسكن الأرض به. قلت: يا أمير المؤمنين، من هو؟ قال: صدّيق هذه الأمة وفاروقها وربّها وذوقرينها. قلت: يا أمير المؤمنين، من هو؟ قال: الذي قال الله تعالى: ﴿وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ﴾<sup>٢</sup>، والذي

١- نمل / ٨٢.

٢- هود / ١٧.



﴿عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾<sup>۱</sup>، ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾<sup>۲</sup>، والذي صدق به أنا، والناس كلهم كافرون غيري وغيره؟ قلت يا أمير المؤمنين فسمه لي. قال: قد سمّيته لك يا أبا الطفيل، والله لو أدخلت على عامّة شيعتي الذين بهم أقاتل الذين أقروا بطاعتي وسموني أمير المؤمنين، واستحلّوا جهاد من خالفني، فحدّتهم ببعض ما أعلم من الحقّ في الكتاب الذي نزل جبرئيل على محمد ﷺ لتفرّقوا عني حتّى أبقى في عصابة من الحقّ قليلة أنت وأشباهك من شيعتي، ففزعت فقلت: يا أمير المؤمنين، أنا وأشباهي نتفرّق عنك أو نتبّت معك؟ قال: لا بل تتبّتون، ثمّ أقبل عليّ فقال: إنّ أمرنا صعب مستصعب، لا يعرفه ولا يقربّه إلّا ثلاثة: ملك مقرب، أو نبي مرسل، أو عبد مؤمن نجيب امتحن الله قلبه للايمان. يا أبا الطفيل، إنّ رسول الله ﷺ قبض فارتدّ الناس ضلالاً وجهالاً إلّا من عصمه الله بنا أهل البيت»<sup>۳</sup>.

بايد به اين نکته التفات داشت که «ایمان» از سنخ معرفت است که با قلب پیوند وثیق دارد و برای همین، ایمان برتر از اطاعت و عمل است.

### وصول به انعامی‌ها

اهل هدایت که خود می‌توانند از انعامی‌های تبدیل شده باشند چنان‌چه در معرفت ارتقا یابند می‌توانند با انعامی‌های مرتبه‌ی دوم معیت

۱- الرعد / ۴۳.

۲- الزمر / ۳۳.

۳- الحسن بن سلیمان الحلّی فی مختصر بصائر الدرجات، ص ۴۰.

و همراهی یابند. چنین نیست که پنداشته شود معیت با انعامی‌های مرتبه‌ی دوم آسان است و به‌راحتی صورت می‌گیرد، بلکه باید از فیئال‌های اهل هدایت بود تا بلکه بشود حضور آنان را تحمل کرد. رسیدن به مقام معیت با انعامی‌های مرتبه‌ی دوم هیئات است هیئات و معیت با انعامی‌های مرتبه‌ی نخست که در توان انعامی‌های مرتبه‌ی دوم و هیچ‌کسی نیست.

### قتل اراده

برای معیت با انعامی‌های مرتبه‌ی دوم باید چنان نرم و هموار بود که مصداق آیه‌ی زیر را در خود تحقق داد:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾<sup>۱</sup>.

کسی در خویشتن خویش از حکم صاحب ولایت حرجی در خود احساس نمی‌کند که با اراده‌ی خویش، خود را به قتل رسانده باشد. این آیه در ادامه می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا﴾<sup>۲</sup>.

آیه‌ی شریفه در بحث‌های ولایت حایز اهمیت بسیار است. موضوع

۱. نساء / ۶۵.

۲. نساء / ۶۶.

آن، قتل «اراده» و «اختیار» نفسانی است: ﴿أَنْ أَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ به اراده است. صراطی که صاحب ولایت یا فرد انعامی و محبوبی پیش پای اهل هدایت می‌گذارد باید با اراده و با ارادت پیموده شود و تسلیم و رضایت در آن باشد و از هرگونه اکراه و حرجی خالی باشد. ارادی بودن این قتل به قرینه‌ی: ﴿اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ﴾ خاطرنشان می‌شود. مهم این است که صراط انعامی‌ها به رضایت پیموده شود که چنین کسانی چکیده‌ی صراط انعامی‌ها هستند نه آن که کسی به دلیل پدید آمدن شرایط طبیعی به اجبار در آن سوق داده شود که در این صورت، آنان چسبیده به این صراط شمرده می‌شوند. کسی که به این راه کشیده می‌شود سطح نازلی از معرفت و اطاعت دارد و اطاعت وی خالی از اراده و ارادت است؛ چرا که تا کسی ارادت نداشته باشد، اراده‌ی وی به اطاعت تعلق نمی‌گیرد و پیروی وی به سبب طمع به وعده‌ای است که به او داده شده است و عشق پاک و ارادت خالص انگیزه‌ی تسلیم و پیروی نیست. چنین افرادی چکیده‌ی کارهای خیر نیستند و پایان آنان نیز موفقیت‌آمیز نیست؛ زیرا در طریق کشیده می‌شوند و به اراده گام بر نمی‌دارند.

هم‌چنین باید این لحاظ را اعتبار نمود که قتل ارادی در این آیه‌ی شریفه پی‌آمد بروز مشکلی نیست، برخلاف آیه‌ی مربوط به بنی اسرائیل که در آن، امر به قتل نفس می‌شوند و نباید میان این دو مقام، خلط کرد:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ

بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ<sup>۱</sup>.

آیه‌ی نخست از مؤمنان قلیل و اندکی می‌فرماید که برای قتل نفس خود آماده‌اند. موضوع آیه چنین افراد نادری می‌باشند و جانب اثبات آیه موضوع بحث است، نه طرف نفی آن.

### شهیدان ازلی

قلم ازلی بر تثبیت و قضای شهادت برای این گروه از تابعان رفته است و آنان را به عنوان شهیدان کتابتی می‌شناسند! اینان برای شهادت متولد می‌شوند و در صراط که قرار می‌گیرند با اراده و به ارادت است که حرکت می‌کنند. این گروه اندک، هرچند به اقتضای مسایل طبیعی، درگیری و جنگی رخ ندهد و به صورت فیزیکی شهید از دنیا نروند، روز قیامت شهید برانگیخته می‌شوند. چنین کسانی شهید هستند، هرچند قضای الهی، مرگ آنان را به صورت غلطیدن در خون خود و قتل قرار نداده باشد و شهادت واقعی و باطنی آنان فعلیت خارجی نیابد؛ چرا که فعلیت خارجی ظهوری از باطن است.

این که «شهادت» را در ازل برای کسی حکم کرده باشند سعادت بزرگی است. سعادت‌ی که قرآن کریم از آن خیر با هیأت نکره یاد می‌کند که بزرگی و عظمت آن را می‌رساند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا<sup>۲</sup>﴾.

۱. بقره / ۵۴.

۲. نساء / ۶۶.



درست است شهید کتابتی به شهادت نرسیده ولی خیر خود را دارد و آن را می‌گیرد و روز قیامت شهید محشور می‌شود؛ چرا که چکیده‌ی صراط شهادت است.

همان‌طور که برخی از اولیای الهی محبوبی و برگزیده‌ی الهی هستند، هم‌چنین هستند کسانی که خیر و برکت برای آنان نوشته و تثبیت شده و قلم قضا بر آن رفته است. آنان برای خیری که به ایشان داده شده همانند محبوبان، زحمتی نمی‌برند و رنجی بر خود هموار نمی‌کنند و خیر به آنان ارزانی و عنایمی می‌شود. چنین کسانی ممکن است خود حتی اراده‌ی آن خیر را هم نکنند و این خیر به آنان برسد.

شهدای کتابتی همانند نیروهای ذخیره‌ای هستند که از آنان استفاده نمی‌شود، ولی تمامی مزایای نیروهای فعال در میدان را دارند. خداوند متعال در هر زمان و مکانی بندگان دارد که خیر را برای آنان به صورت کتابتی رقم زده است. این‌گونه است که در شهادت همیشه و همواره باز است و هیچ‌گاه بسته نمی‌شود. بذر شهادت همیشه در نهاد افرادی برگزیده کاشته می‌شود و هر زمان که لازم باشد آن را به ثمر می‌رسانند. گاه سده‌های متوالی برای مسلمین جنگی رخ نمی‌دهد؛ چرا که پیش از آن، هزاران نفر به شهادت رسیده‌اند. شهیدانی که بعضی از آنان کتابتی بوده‌اند و هم کتابت و هم اراده را با هم داشته‌اند. روز قیامت شهدای دوره‌هایی که جنگ نبوده است مشخص است و شهیدان کتابتی برای همه شناخته می‌شوند. چون برخی از شهیدان کتابتی هستند، می‌شود آرزوی شهادت داشت و به این امید بود که خود نیز از زمره‌ی این گروه برگزیده بود و



دعای شهادت و قتل در راه خدا نمود، بدون آن که تمنای برپایی جنگ و خونریزی را داشت. می‌شود صلح کل در تمامی عالم باشد و باز آرزوی شهادت کرد؛ به این معنا که شهادت کتابتی را توفیق داشت.

سخن در این بود که انعامی‌های مرتبه‌ی نخست، الحاقی ندارند و کسی به مرتبت آنان وارد نمی‌شود؛ نه به تغییر هویت و نه به معیت؛ چرا که بلندای آنان را یافتن در دیدرس غیر آنان نیست؛ هرچند تمامی راه‌ها برای وصول به آن بلندا باز است، ولی این مسیر رونده‌ای با چنین توان بالایی ندارد.

### ناکامی متخلفان در برزخ

کسی که خود را به انعامی‌ها نمی‌رساند و تابع آنان نمی‌شود، ممکن است در گرده‌های برزخ، فرشتگان بشارت‌دهنده‌ی الهی (مبشرات) را شیاطین کینه‌توز بدانند و با آنان همراه نشود. می‌شود در منازل برزخ، جبرائیل خون رگ گردن را بخواهد و فرد سرگردان در سبیل‌ها یا در صراط غیر انعامی‌ها، وی را عزازیل (ابلیس) تخیل کند. برای کسانی که با خود مبارزه می‌کنند، چنین زمینه‌هایی پیش می‌آید و اگر چنین توهمی برای او پیش آید دیگر هیچ ملکی، بلکه هیچ صاحب قدرت و نفوذی نمی‌تواند به وی مددسانی، امداد و دستگیری داشته باشد.

می‌شود فردی که آلودگی‌های خود را در پرتو تبعیت از رسول الهی نزدوده باشد، ملک امدادرسان الهی را ابلیس و شیطانی خبیث ببیند. هیچ کسی نمی‌تواند با چنین فرد توهمی و بددل همراهی داشته باشد، مگر آن



که به مدد یکی از محبوبان، آنتی‌ویروسی قوی در نهاد خود تعبیه کند که آلودگی‌ها را از سیستم درونی وی بزداید و میس باطن او را با پاک‌سازی ویروس‌ها به کیمیای دم اولیای الهی طلا کند. باید انعامی‌ها را شناخت و صراطی آنان را برگزید و به تبعیت آنان درآمد که فرصت‌ها در حال از دست رفتن و عمر کوتاه و گردنه‌ی هولناک مرگ پیش رو و دره‌های پرخطر برزخ در کمین است. ما از ضرورت معرفت سنخ نفس، بعد از این نیز سخن خواهیم گفت.

### تغییرناپذیری هویت تابعان

گفتیم اهل هدایت گروندگان به گروه انعامی‌ها و متمایز از این گروه هستند و هدایت به معنای قرارگرفتن در گروه انعامی‌های نخست و دوم نیست، ولی می‌شود فردی از اهل هدایت در زمره‌ی انعامی‌های گروه سوم وارد شود و خداوند به او دهش و عنایت موهوبی داشته باشد؛ چنان‌چه می‌شود کسی که از اهل هدایت است گمراه گردد و داخل در ﴿الصَّالِّينَ﴾ یا ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ شود.

در فراز: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ ضمیر خطاب در ﴿أَنْعَمْتَ﴾ مفرد است و قلت انعامی‌ها را بیان می‌دارد. انعامی‌های ذکر شده در سوره‌ی حمد از انعامی‌هایی هستند که قرآن کریم وصف «عالین» را برای آنان به کار برده است و کسی را یارای همراهی و معیت با آنان نیست؛ هرچند تابعان از انعامی‌های گروه دوم باشند تا چه رسد به اهل هدایت، ولی برخی از اهل هدایت که محبی هستند می‌توانند با انعامی‌های مرتبه‌ی

دوم معیت یابند، ولی از آنان نمی‌شوند. برای همین است که آنان در درخواست خود نمی‌طلبند از انعامی‌ها باشند؛ چرا که انعامی‌ها را مرتبه‌ای خاص است که طلب و خواسته در آن تأثیری ندارد، بلکه اهل هدایت صراط انعامی‌ها که قابل درخواست، طلب، پیمایش و پیروی است را می‌جویند. آنان با گام نهادن در این صراط، با انعامی‌ها همراه می‌شوند، ولی چنین نیست که هویت و شخصیت آنان تغییر پذیرد و خود از انعامی‌ها شوند. قرآن کریم در این رابطه می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾<sup>۱</sup>.

آیه‌ی شریفه یکی از انعامی‌ها را حضرت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار داده است. این آیه می‌فرماید کسانی که از آن حضرت پیروی دارند با این که در صراط ایشان می‌باشند، با انعامی‌های مرتبه‌ی دوم همراهی دارند، نه این که از انعامی‌ها گردند یا با انعامی‌های مرتبه‌ی نخست باشند.

اهل صراط مستقیم با آن که همراه انعامی‌ها بر صراط هستند، ولی آنان غیر از انعامی‌ها می‌باشند و معیت، سبب هم‌رتبه شدن نمی‌گردد. برخی از صراطی‌ها می‌شود به انعامی‌ها قرب پیدا کنند و به آنان ملحق گردند، ولی چنین نیست که آنان انعامی شوند.

«معیت» به معنای هم‌رتبه شدن نیست و امری غیر از «تبدل» و

۱. نساء / ۱۶۹.

دگرگونی است. صنف و سنخ افراد تابع تغییر نمی‌کند، بلکه آنان با پیروی از محبوبان الهی «رفیق» می‌یابند آن هم نیکونهادترین رفیقان را؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَحَسُنَ أَوْلِيَّكَ رَفِيقًا﴾. کسی که معنای رفاقت را بداند، از این فراز، بهجتی دل‌انگیز می‌یابد. پایان این آیه می‌فرماید: بَهْ بَهْ به انعامی‌ها! پیروان انعامی‌ها چه رفیق‌هایی دارند. این مدح به انعامی‌ها باز می‌گردد. کسانی از اهل هدایت چنین هم‌نشینی می‌یابند که اطاعت و پیروی از انعامی‌ها داشته و بر پیروی خود استوار باشند، نه آن‌که میان هدایت و ضلالت در تذبذب باشند و چنین کسانی هستند که می‌توانند توفیق هم‌نشینی با آن‌چنان رفیقانی بیابند. کسانی که توفیق معیت خود با انعامی‌ها را در پرتو ریاضت، تلاش و کوشش به دست می‌آورند و حرکت پیشروی آنان منوط به میزان مجاهدتی است که دارند. مجاهدت و پیروی برای آنان سنگین نیست و آن‌چه برای آنان سخت است تحمل بلاياست، و به همین نسبت، معارفی که به آنان داده می‌شود در صعب و مستصعب بودن تابع تحمل‌پذیری ایشان در بلاکش بودن است. محبوبان بلاکش هستند و تحمل بلا برای آنان سخت نیست و نیز معارف را به تحقق دارند و وصول به حقایق برای آنان نرم و هموار است نه صعب و مستصعب (سرکش).

مطلبی که در این فصل نیاز به ذکر دارد این است که در طرف مقابل انعامی‌ها و راه‌یافتگان، می‌شود افرادی از گمراهان داخل در غضب‌شدگان گردند، ولی از غضب‌شدگان و نیز از انعامی‌ها کسی به گروه‌های دیگر وارد نمی‌شود و مسیر آن یک‌سویه است. می‌شود فرد گمراهی از صنف گمراهان بیرون آید و به صنف غضب‌شدگان فعلی

درآید، ولی چنانچه همین فرد مورد غضب الهی قرار گیرد، دیگر از گروه خود جدا نمی‌شود و باب مغفرت و توبه برای پیش از فعلیت یافتن غضب است.

### اختیار صراطی‌ها

گفتیم در آیه‌ی ششم و هفتم سوره‌ی حمد صراط انعامی‌ها طلب می‌شود، نه خود آنان؛ زیرا خود انعامی‌ها صاحبان مقام عصمت، وحی، ولایت، امامت و نبوت هستند و عناوین گفته شده اعطایی و موهبتی است، نه تحصیلی و کسبی. در این جا می‌خواهیم بگوییم درست است صراط انعامی‌ها راهی امن است، ولی امنیت وصف راه است و آزادی و اختیار از صراطی‌ها برداشته نمی‌شود و می‌شود فردی درگیر ناسپاسی گردد و از آن اخراج شود و هم لغزش و هم لیزش در این راه وجود دارد و در خود صراط هم می‌شود در پی امتحان‌ها، آزمایش‌ها و ابتلاها، تنزل در مرتبه و درجه پیش آید و برای همین است که قید مستقیم را قیدی احترازی دانستیم نه توضیحی، یعنی صراط هم می‌شود غیر مستقیم و دارای اعوجاج گردد؛ چنان‌که فرمود: «وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا»<sup>۱</sup>.

صراط در این آیه‌ی شریفه شکل منفی و نیز تعدد و تفاوت دارد. صراط اگر شرط مستقیم بودن را داشته باشد امنیت دارد، وگرنه چیزی جز تنزل و به حضيض رفتن آن هم در صراط‌های غیر مستقیم نیست. هرگونه

۱. اعراف / ۸۶.



ارتقا و هبوط یا سقوطی نیز سبب و علت دارد و چیزی اختیار و اراده را از صراطی‌ها سلب نمی‌کند و با سوء اختیار آنان است که نعمت صراط مستقیم از ایشان سلب می‌شود و به سبیلی یا طریقی تبدیل می‌گردد. درست است دست ابلیس از صراط مستقیم کوتاه است، ولی لقمه، نطفه، زمینه‌ی حرکت، محیط، زمان و مکان و دیگر اقتضاءاتی که از بیرون به آن آورده می‌شود سبب مرزبندی در صراط می‌گردد؛ به‌گونه‌ای که تکرار اشتباه و داشتن تعمد در اصرار بر انجام خطایی سبب اخراج فرد از صراط و تنزل او به سبیل می‌شود.

### پویایی و تبدیل‌پذیری صراطی‌ها

پویایی صراط و قابلیت به اوج یا حضيض رفتن در آن به تناسب اقتضاءات گوناگون، تفاوت‌های اهل صراط را بی‌نهایت می‌سازد به گونه‌ای که در این مسیر هیچ کس جا پای دیگری نمی‌گذارد و هر کسی در مسیر ویژه و تکرارناپذیر خود است که حرکت دارد و هیچ‌گاه دو گام در یک مکان قرار نمی‌گیرد و تماثل در حرکت به صورت کلی منتفی، بلکه محال است. تفاوت حرکت در صراط مستقیم از آیات قرآن کریم و اوصاف گوناگونی که برای آن آمده قابل استفاده است؛ زیرا هر وصفی برای مرتبه‌ای است که به تناسب آن افراد آن نیز متفاوت می‌گردند که از آن همه، تنها به سه آیه‌ی شریفه از باب نمونه اشاره می‌شود:

الف) ﴿قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى﴾<sup>۱</sup>.

ب) ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾<sup>۱</sup>.

ج) ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾<sup>۲</sup>.

تفاوت میان افراد صراط مستقیم و روا بودن احتمال لغزش و خطا در حق فراوانی از آنان می‌رساند چنین نیست که اهل صراط به صورت کلی دارای عصمت باشند، بلکه آنان تنها مؤمن و دل‌سپرده‌اند، ولی مجبور نیستند و تبدیل‌پذیری هم از سبیل به صراط و هم از صراط به سبیل و هم از مرتبه‌ای به مرتبه‌ی دیگر در خود صراط ممکن است و قرب و بعد در حق آنان با توجه به اراده، گزینش و عملکردی که دارند لحظه به لحظه در حال تغییر است.

هم‌چنین درست است اهل صراط جفاکار، ظالم و مورد غضب نیستند و به شرک، انکار و عناد نمی‌آیند، ولی ظلم و شرک متنفی از آنان دارای نسبیّت است و اطلاق ندارد و غیر معصوم؛ هرچند در مرتبه‌ی تالی تلو صاحب مقام عصمت باشد، باز به کاستی‌هایی دچار است. شرک و ظلم مانند طهارت و نجاست آب کر دارای حد نصاب است. آب کر با کاسته شدن از حد نصاب خود، هرچند به اندازه‌ی یک لیوان آب باشد، با برخورد به نجس، حتی بدون تغییر شرایط سه‌گانه‌ی آن نجس است و همین آب تا حد نصاب خود را دارد و شرایط سه‌گانه‌ی بو و رنگ و مزه‌ی آن پایدار است، حتی با افتادن سگی درون آن نجس نیست هرچند کثیف

۱. ابراهیم / ۱.

۲. اعراف / ۱۶.



گردد و قابل استفاده نباشد. شرک و ظلم نیز چنین است و صراطی‌ها هرچند اهل شرک و ظلم نیستند و معصوب و ضالّ نمی‌باشند، این امر حد نصاب آنان است و با نداشتن ظلم و شرک، دارای طهارت هستند، ولی تفاوت آن‌ها با معصوم با توجه به مراتب شرک خفی و مراتب نازل ظلم و ریزشی که مؤمنان از این دو حیث دارند، بسیار فراوان و از سنخ تفاوت میان محدود و نامحدود است. در این بحث باید میان صراط انعامی‌ها با انعامی‌ها تفاوت گذاشت و حکم یکی را به دیگری نداد که میان آنان تمایز است و اهل صراط بر صراط انعامی‌ها می‌باشند نه آن که خود انعامی باشند و برخی از اهل صراط به صورت موجبه‌ی جزئیبه انعامی هستند نه تمامی آن‌ها. ضمیر مفعولی «نا» در ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ اهل شرک و ظلم بین را در بر نمی‌گیرد هرچند آنان ظاهری ایمانی و پایبند به کردار شرعی داشته باشند، ولی از این سو، تمامی مؤمنان غیر معصوم را با تفاوتی که در مرتبه دارند به همراه معصوم شامل می‌شود و همین ضمیر اطلاق ندارد و به مفعول دوم که ﴿الصِّرَاطَ﴾ با وصف ﴿الْمُسْتَقِيمَ﴾ است مقید می‌باشد و مفعول مقید که با وصف خود متعلق مفعول اول است تلبس به فعل خود دارد و باید اهل صراط بود و این عنوان را با خود داشت؛ همانند گواهینامه‌ی رانندگی که باید همراه راننده باشد یا کارت خبرنگاری که باید به سینه الصاق شده باشد، وگرنه قابل مؤاخذه است. در این جا نیز درخواست هدایت برای کسانی می‌شود که دست‌کم کارت هویتی پاک بودن از شرک و ظلم بین و آشکارا با خود داشته باشند و طلب برای گروهی خاص است. کسی که ظلم می‌کند یا به



ریا و شرک مبتلاست، از این گروه خارج است و به صورت تخصصی درخواستی برای آنان صورت نمی‌گیرد؛ زیرا آنان به سبب ظلم یا شرکی آشکاری که دارند از گروه مؤمنان خارج می‌باشند.

### صراط معصوم و اهل غیر معصوم صراط

باید به این گزاره توجه ویژه داشت که درست است صراط، مسیر خاص انعامی‌هاست و در آن شرک یا ظلم بین در حد نصاب نیست، اما این نیست که صراط جایگاه ویژه‌ی معصومان الهی باشد، بلکه اهل صراط شامل غیر معصومان می‌باشد و غیر معصوم مبتلا به حظوظات و کاستی‌ها هستند. با توجه به آنچه گفته شد بیان زیر که اهل صراط را بسیار محدود می‌سازد؛ به‌گونه‌ای که تنها معصومان را در بر می‌گیرد مورد نقد و اشکال است:

«إِذَا عَرَفْتَ هَذَا عَلِمْتَ أَنَّ الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ الَّذِي هُوَ صِرَاطٌ  
غَيْرُ الضَّالِّينَ صِرَاطٌ لَا يَقَعُ فِيهِ شُرْكَ وَلَا ظُلْمٌ الْبَتَّةَ، كَمَا لَا يَقَعُ  
فِيهِ ضَلَالٌ الْبَتَّةَ، لَا فِي بَاطِنِ الْجَنَانِ مِنْ كُفْرٍ أَوْ خَطُورٍ لَا يَرْضَى  
بِهِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ، وَلَا فِي ظَاهِرِ الْجَوَارِحِ وَالْأَرْكَانِ مِنْ فِعْلِ  
مَعْصِيَةٍ أَوْ قُصُورٍ فِي طَاعَةٍ، وَهَذَا هُوَ حَقُّ التَّوْحِيدِ عِلْمًا وَعَمَلًا؛  
إِذْ لَا ثَالِثَ لِهَمَا، وَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ؟

وَيَنْطَبِقُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا  
إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾<sup>۱</sup>، وفيه تثبيت



للأمن في الطريق ووعده بالاهتداء التام بناءً على ما ذكره: من  
كون اسم الفاعل حقيقةً في الاستقبال. فليفهم فهذا نعت من  
نعوت الصراط المستقيم<sup>۱</sup>.

نباید پنداشت اهل صراط همیشه در صراط می ماند و سبیلی همیشه  
در سبیل است، بلکه قابلیت تبدیل پذیری بر تمامی امور مرتبط با  
ناسوت؛ هرچند بودن بر صراط ولایت، حاکم است و امنیت از این حیث،  
برای مؤمنان غیر معصوم تضمین نشده است و نباید میان انعامی های  
حایز مقام عصمت که بر صراط می باشند با مؤمنان همراه و گرونده به آنان  
که عصمت ندارند خلط کرد.

جناب علامه رحمته الله اهل صراط را غیر قابل تغییر و آن را مصداق سنت  
تبدیل ناپذیر الهی می داند و برای آن تحلیل هایی می آورد که گزاره های آن  
با آنچه گفتیم در تقابل است و بررسیده هایی که در تفسیر این آیه ی  
شریفه به تناوب آوردیم؛ به ویژه آنچه در معناشناسی صراط و اشتقاق آن  
و نیز لزوم پرهیز از نگاه کمی گرایانه در یافت معنای صراط گفتیم که آن  
لحاظ دامنگیر این تفسیر وزین و گران سنگ نیز شده است، آن را مورد نقد  
قرار می دهد. ایشان می نویسد:

«وإذا تأملت ما تقدم من نعوت الصراط المستقيم تحصل لك  
أن الصراط المستقيم مهيمن على جميع السبل إلى الله والطرق  
الهادية إليه تعالى، بمعنى أن السبيل إلى الله إنما يكون سبيلاً له

۱. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۰.

موصلاً إليه بمقدار يتضمّنه من الصراط المستقيم حقيقةً، مع كون الصراط المستقيم هادياً موصلاً إليه مطلقاً ومن غير شرط وقيد، ولذلك سمّاه الله تعالى صراطاً مستقيماً، فإنّ الصراط هو الواضح من الطريق، مأخوذ من سرطت سرطاً إذا بلعت بلعاً، كأنه يبلع سالكيه فلا يدفعهم يخرجوا عنه ولا يدفعهم عن بطنه، والمستقيم هو الذي يريد أن يقوم على ساق فيتسلط على نفسه، وما لنفسه كالثائم الذي هو مسلط على أمره، ويرجع المعنى إلى أنّه الذي لا يتغيّر أمره ولا يختلف شأنه، فالصراط المستقيم ما لا يتخلف حكمه في هدايته وايصاله سالكيه إلى غايته ومقصدهم.... وقال تعالى: ﴿قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ أي هذه سنتي وطريقتي دائماً من غير تغيير، فهو يجري مجرى قوله: ﴿فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾<sup>۲، ۳</sup>.

تخلف برای اهل غیر معصوم صراط پیدا می شود و حتی می شود انبیای الهی نیز به تعبیر کلامی ها در این مسیر به ترک اولی مبتلا شوند؛ چنانچه تخلف برای غیر صراطی ها نیز ممکن است و می شود عملکرد فردی غیر صراطی بر نسل فردی صراطی مؤثر شود. برای نمونه، پسر نوح

۱. حجر / ۴۲.

۲. فاطر / ۴۳.

۳. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۲ - ۳۳.

با بدان بنشست و نبوت از خاندان نوح به کلی سلب شد (نه آن که گم شد که تعبیری مسامحی و اشتباه است) و این بی سبب نیست و معلول ازدواج فردی صراطی با زنی ناشایست و ناصالح است که در سبیل است. باید توجه داشت فرزند - هرچه باشد - فعل و معلول پدر و نشان‌دهنده‌ی عیار نسل است و تنزل فرزند به نزول پدر منجر می‌شود.

اولیای خدا نیز در مسیر صراط به صورت پیوسته ترفیع یا تنزیل دارند و آنچه روایت شده که «ان لنا مع الله حالات» بیان‌گر چنین تفاوت و اختلاف و اوج و فرود است. این فراز و فرود حتی در صراط‌های غیر مستقیم و نیز در سبیل طاغوت نیز وجود دارد و حرکت طاغوتیان در فساد و تباهی نیز گاه کند می‌شود و گاه سرعت می‌گیرد یا می‌شود از مسیری که دارند به سبیل هدایت حرکت کنند. پدیده‌ای نیست که تبدیل و تغییر نداشته و همواره سیری یک‌نواخت برای آن باشد. حتی اگر خروج از صراط پذیرفته نشود، ولی ترفیع و تنزل درون صراط و سابق یا مسبوق گردیدن از آیات زیر قابل برداشت است:

الف) ﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾<sup>۱</sup>.

ب) ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾<sup>۲</sup>.

۱. حدید / ۲۱.

۲. بقره / ۲۵۳.

همان‌طور که حق تعالی در هر آن در شأنی است، تمامی پدیده‌ها به صورت ظهوری شأنی متفاوت دارند و اوج و افول و فراز و فرود و هبوط و سقوط و تنزل و تعالی و ترفیع دارند و تفاوت پویای آنان در هر آن پایدار است و خروج یا اخراج از مرتبه‌ای به مرتبه‌ای دیگر امری ممکن است و ضمانت امنیت پایدار برای غیر معصوم وجود ندارد و غیر معصوم هر چند مخلص و اهل یقین باشد در خطری عظیم است. اما این که سنت الهی تبدیل نمی‌پذیرد به این معناست که هر چیزی را سبب و علتی است و پدیده‌ای بدون سبب تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد؛ هر چند در صراط باشد و جبر در هیچ گوشه‌ای از هیچ یک از عوالم نفوذی ندارد و همه چیز یا به حسن اختیار است و یا به سوء اختیار و خداوند به‌طور مطلق به هیچ پدیده‌ای حتی به انبیای خود وعده‌ی امنیت پایدار نداده و امنیت آن نیز مقید است و کم‌ترین مسامحه، اهمال و سستی همان و از دست دادن مرتبه‌ی برتر و سلب توفیق از درجه‌ی بالاتر همان و صراط امنیت دارد تا زمانی که تخلفی به عمد و به اصرار از ناحیه‌ی اهل آن صورت نگیرد که نظام علی و معلولی و سبب و مسببی تمامی عوالم و پدیده‌ها را در خود گرفته است و تمامی حوادث مقید و مشروط به آن است مگر در گروهی که وصف آنان «لم تنجسك الجاهلیة بأنجاسها» است؛ چنان‌که در زیارت خامس آل عبا؛ حضرت سیدالشهدا علیه السلام آمده است:

«أشهد أنك كنت نوراً في الأصلاب الشامخة والأرحام  
المطهرة لم تنجسك الجاهلیة بأنجاسها ولم تلبسك من  
مدلهّمات ثيابها»<sup>۱</sup>.

۱. شیخ طوسی، مصباح‌المتهجد، ص ۷۲۱.

و نیز خداوند آنان را به صورت مطلق «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» خوانده است.

امنیت صراط وصف صراط است و برای کسی است که در صراط و موضوع اهل آن است و چنین کسی از دستبرد شیطان تا درون این راه است ایمن است، ولی اگر سببی پیش آید که فرد را از صراط بیرون کند، دیگر وصف امنیت برای وی فعلیت ندارد. کسی در امنیت است که بتواند همواره خود را در صراط قرار دهد و بر این کشتی نجات سوار باشد، وگرنه کسی که خود را بیرون از کشتی به دست موج حادثات می‌سپارد، امنیتی ندارد و مخاطرات گوناگون است که بر او هجوم می‌آورد. عبرت‌های تاریخی نمونه‌های فراوانی از افرادی را سراغ دارد که بر صراط بوده‌اند و از آن ریزش داشته‌اند. برای مثال، یکی از موالیان امام حسن عسکری علیه السلام کسی بوده که چنان موقعیت عظیمی داشته که نایب قرار گرفتن وی محتمل بوده، ولی وقتی می‌بیند حضرت امام عصر (ارواحنا له الفدا) دیگری را برای نیابت برگزیده است، ناراحت و ناراضی می‌شود و زیر بار آن حکم نمی‌رود و مورد لعن و خسران واقع می‌شود و تبدیل در او صورت می‌گیرد و از لایه‌ای باطنی که در نور است به لایه‌ای دیگر که آمیخته با تاریکی و پلیدی است می‌رود و آن را ظاهر می‌سازد. قرآن کریم نیز انسان‌ها را به صورت اولی در خسران و زیان قرار می‌دهد و اهل ایمان و عمل صالح و مستمسکان به حق، و بردباری بر آن را استثنا می‌سازد:

﴿وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا

بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ<sup>۱</sup>. تبدیل در پدیده‌ها نیز وجود دارد و شرابی با تبدیل سرکه از نجاست به طهارت تحویل می‌رود.

برای همین قدرت تبدیل است که باید به صورت پیوسته هدایت به صراط مستقیم را از خداوند خواست و همواره گفت. همه چیز با سبب آن است که واقع می‌شود و آنچه تخلف نمی‌پذیرد نظام علی و معلولی است و اگر کسی در صراط باشد و خطایی را مرتکب شود که بزرگ و غیر قابل بخشش و چشم‌پوشی باشد، از آن آسیب می‌بیند و ممکن است از صراط اخراج گردد؛ همان‌طور که می‌شود کارگزاری که بادی گارد دارد، به سبب گذاشتن مواد مخدر در جیب خود و کشف آن، امنیت خود را از دست بدهد و تحت تعقیب قانونی قرار بگیرد، با آن که خود از مأموران قانون است.

هم‌چنین این که گفتیم ابلیس و شیاطین قابلیت نفوذ در صراط را ندارند، به این معنا نیست که آنان نمی‌توانند مجرای به اهل غیر عالی آن باز نکنند. آنان می‌توانند فردی اهل صراط را با هم‌نشینی وی با همسری پلید یا دوستی تبه‌کار یا لقمه‌ای حرام یا به اعتبار حظوظ نفسانی آن‌ها در تیررس خود و مورد خطر و تهدید قرار دهند، ولی عالین و اولیای مخلص الهی مصونیت صراطی و نفسی دارند.

### نفوذ شیاطین در اهل صراط

گفتیم شیطان می‌تواند به اهل ضعیف صراط نفوذ کند و نوعی سیطره نسبت به آنان پیدا کند. دلیل این ادعا، آیات زیر است:

۱. عصر / ۱ - ۳.

(الف) ﴿كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ﴾<sup>۱</sup>.

آیه‌ی شریفه خطاب به مؤمنان است و به آنان هشدار می‌دهد که می‌شود مورد غضب الهی واقع شوند و در ورطه‌ی سقوط و هلاکت قرار گیرند و چنین نیست که تمامی اهل ایمان در امنیت کامل باشند. بله، خود صراط خود امن است و برای مؤمنان حصن است و حفاظ دارد؛ به‌گونه‌ای که ابلیس نمی‌تواند بر آن وارد شود اما هوس‌ها و اقتضاءات می‌تواند مؤثر واقع شود و فرد را از درون پوسیده و بیمار کند.

آیه‌ی شریفه ضمن آن که توصیه دارد برخی از رزق طیب خود را استفاده کنید که لازم آن چنین است سهم خویشان، فقیران و نیازمندان را بپردازید تا رزق شما افزون بر حلال بودن طیب گردد، هشدار می‌دهد اگر کسی به غضب الهی مبتلا شود، سقوط می‌کند و از صراط به سبیل می‌افتد و تنزل پیدا می‌کند. برای همین است که باید از خداوند حفظ، صیانت و توفیق لحظه به لحظه را خواستار شد. مفاد این آیه‌ی شریفه در سوره حمد است که انسان توفیق هدایت به صراط انعامی‌ها را از خداوند خواستار می‌شود. صراطی کسانی که نه از غضب شدگان هستند و نه از گمراهان و همین درخواست‌های پیاپی دلیل بر احتمال مردود شدن و سقوط از آن است؛ زیرا در آن نخست درخواست هدایت به صراط می‌شود آن هم از نوع مستقیم آن و سپس به صورت مشخص به انعامی‌ها



اضافه می‌شود و هدایت به صراط آنان طلب می‌گردد و باز تصریح می‌شود که آنان نه از مغضوبان هستند و نه از گمراهان. قطع عنایت خداوند سبب می‌شود بنده‌ای مؤمن، مرتد یا قاتل شود و بزرگ‌ترین جنایت‌ها را مرتکب گردد.



باید بر تعبیر «فَقَدْ هَوَىٰ» در این آیه‌ی شریفه دقت داشت. کسی که مورد غضب واقع شود نه آن که نیاز باشد او را ببندازند، بلکه خود به خودی خود در یک لحظه، به پایین می‌افتد و او که بر صراط است بدون صراط می‌شود. برای همین است که مؤمن باید پیوسته ملاحظه داشته باشد و به‌ویژه غضب خود را کنترل کند که به یک لحظه و به یک تحریک غضب ممکن است ملاحظه و دوراندیشی و عاقبت‌نگری را کنار بگذارد و یک ولو بلغ ما بلغ بگوید و دست به کاری زند که خود را در برابر حق تعالی و مردم بده‌کار کند و به سوء عاقبت و پایان شر دچار شود.

ب) «وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَوِّنُونَ»<sup>۱</sup>.

آیه‌ی شریفه می‌فرماید می‌شود برخی از صراط باز گردند و به آن پشت کنند و خود از آن بیرون می‌روند. باید به خداوند پناه برد و مدام عرض داشت: «رَبِّ لَا تَكِلْنِي إِلَىٰ نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»؛ چنان‌چه روایت زیر آن را بیان می‌دارد:

«محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان،

عن سجیم، عن ابن أبي يعفور قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام

۱. مؤمنون / ۷۴.

يقول: وهو رافع يده إلى السماء: ربّ لا تكنني إلى نفسي طرفه عين أبداً، لا أقلّ من ذلك ولا أكثر. قال: فما كان بأسرع من أن تحدر الدموع من جوانب لحيته، ثمّ أقبل عليّ فقال: يا ابن أبي يعفور، إنّ يونس بن متى وكله الله عزّ وجلّ إلى نفسه أقلّ من طرفه عين فأحدث ذلك الذنب. قلت: فبلغ به كفراً - أصلحك الله - قال: لا، ولكنّ الموت على تلك الحال هلاك»<sup>۱</sup>.

در گذشته گفتیم آیه‌ی شریفه‌ی «فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»<sup>۲</sup> به تجدید آن به آن اسلام دلالت دارد تا فرد یقین داشته باشد در لحظه‌ی مرگ، به حالت مسلمان و بر اسلام می‌میرد.

باید توجه داشت امدادهای الهی و توفیقات او به توسط پدیده‌های فراوانی صورت می‌گیرد و انبیا و اولیای الهی به‌ویژه امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و رجال غیب مدام در حال دستگیری و عنایت خاص به مؤمنان می‌باشند و آنان مورد مغفرت، شفاعت و الطاف عالی پدیده‌های مصفای مینایی و مغیبات مینویی می‌باشند که بر ایمان خود پایدار هستند.

### ولایت؛ خصیصه‌ی صراط

تفسیر المیزان در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» پنج نکته آورده و در آخرین نکته‌سنجی خود می‌نویسد:

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۸۱.

۲. بقره / ۱۳۵.

«خامسها: أن مزية أصحاب الصراط المستقيم على غيرهم، وكذا صراطهم على سبيل غيرهم، إنما هو بالعلم لا العمل، فلهم من العلم بمقام ربهم ما ليس لغيرهم، إذ قد تبين ممّا مرّ: أن العمل التامّ موجود في بعض السبل التي دون صراطهم، فلا يبقى لمزيتهم إلا العلم»<sup>۱</sup>.



این متن سه اشکال عمده دارد: یکی آن که برای عمل که نماد و نمود معرفت است ارزشی قرار نمی‌دهد و عمل را از علم استثنا می‌کند؛ در حالی که ارزش عمل به تبع ارزش معرفت و فرع بر آن است و نمی‌شود عمل را از معرفت جدا کرد. حکمت نظری بر حکمت عملی پیشی و تقدم دارد و حکمت عملی متفرع بر حکمت نظری است، ولی عمل قابل چشم‌پوشی و استثنا نیست و ظهور معرفت است و از کوزه همان برون تراود که در اوست و هر میوه‌ای مناسب با ریشه‌ی خود است. دودیدگر آن که صراط از سنخ معرفت است که امری برتر از علم است و تعبیر یاد شده مسامحی است و باید علم را به ساحت معرفت برد و سوم آن که خصیصه‌ی صراط، ولایت چهارده معصوم علیهم‌السلام است نه علم و صراط بدون یادکرد از ولایت، هویتی ندارد و سخن گفتن از مطلق علم و معرفت، قرب معنایی به صراط نمی‌آورد. معرفت باید از سنخ ولایت باشد تا با صراط مستقیم سازگاری و تناسب داشته باشد که لازم آن طیب مولد و آفرینش از فاضل طینت اهل بیت علیهم‌السلام و اعتقاد ولایی به حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام است. صراطی که معرفت ولایی را می‌طلبد. معرفتی که از

۱. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۷.

عمل ولایی جدا نیست. کسی که عمل ولایی ندارد به برهان «ان» کشف می‌شود که معرفت ولایی برای او نیست و کسی که معرفت ولایی در او تحقق دارد به برهان لم کشف می‌شود که عمل وی ولایی است و همان‌طور که نمود یکی بر نمود دیگری حکایت دارد، نبود یکی دلیل بر نبود دیگری است.

### قدرت تغییرپذیری و تزامم ناسوت

قابلیت تغییر و تبدیل‌پذیری آن به آن در ناسوت، سبب شده در شیعه، تصدی هرگونه مسئولیتی و کارگزاری نیاز به عدالت فعلی داشته باشد و کسی که عدالت فعلی را در خود نمی‌بیند هرگونه تصمیم‌گیری و عملیات اجرایی او تصرف غاصبانه محسوب می‌شود؛ به‌ویژه آن که عدالت شخصی معیار مجاز بودن تصرف در اموال عمومی است و کسی که عدالت شخصی ندارد، عدالت عمومی نیز از او سلب شده است و تصدی چنین کسی هم به آلودگی خود و هم آلودگی جامعه‌ی شیعی منجر می‌شود.

عدالت با توجه به تزامم گفته شده در عالم ناسوت به‌خصوص موانع نفسانی به سختی احراز می‌گردد؛ به‌گونه‌ای که در برخی موارد مانند امامت جماعت، تنها احراز ظاهری عدالت برای جواز عمل بسنده دانسته شده و در مواردی مانند تقلید از مجتهد یا امامت جمعه، عدالت واقعی شرط است.

عدالت با فسقی از دست می‌رود. این در حالی است که غیر معصوم

مرتب در معرض ابتلائی ریزشی است که دچار شدن به یکی ممکن است عدالت را از او بگیرد.

صراط در صورتی صراط است که فعلیت داشته باشد. صراط با وصف فعلیت آن، از مخاطرات، تراحم، عوارض و مشکلات ایمن است؛ در حالی که سبیل حتی سبیل الهی آن چنین صفتی ندارد و خود سبیل و نیز اهل آن مخاطره‌آمیز می‌باشند، ولی ایمنی در صراط، تنها وصف خود صراط است نه وصف اهل آن که تنها اندکی از اهل آن عصمت و مصونیت دارند و فراوانی در تعینات تبدیلی جابه‌جا می‌شوند. مخاطرات اهل صراط وقتی بیش‌تر می‌شود که توجه شود عالم ناسوت غرق در تراحم است و غفلت ناسوتیان مانع از ادراک این تراحم و موانعی است که در مسیر پدیده‌هاست؛ چرا که تصور این ازدحام و توجه به پیچیدگی و کثرت موانع، اضطراب‌زا و تنیدگی‌آور است و همین غفلت است که به آدمیان آرامش نسبی داده است تا با خاطری آسوده‌گذران عمر و سوختن زمان داشته باشند و تبدیل و تغییرهای خود به ویژه از کفر به ایمان و از ایمان به ارتداد و کفر و طهارت‌ها و نجاست‌های خود را در طول عمری که داشته است و ممکن است به صدها بار برسد ملاحظه نکند.

### ضرورت استعاده

اگر به موارد فراوان استعاده و توصیه به استفاده از حرزها به ویژه آیه الکرسی یا به حرزهای انگشتی نگاهی انداخته شود، کثرت و تراحم مخاطرات ناسوتی و موانع آن تا حدودی به دست می‌آید. کافی است به



جلد هشتماد و هفت بحارالانوار یا به تعویذات روزهای هفته در مصباح المتهجد<sup>۱</sup> نگاهی انداخته شود تا کثرت موارد استعاذه و اهتمام و اهمیتی که در آن است دانسته شود و نیز این مطلب قابل استفاده است که احتمال حمله و تهدید از ناحیه‌ی هر پدیده‌ای است که عصمت نداشته باشد و از ناحیه‌ی هیچ چیز و هیچ کسی نمی‌شود به صورت کامل احساس ایمنی و اطمینان به مصنوعیت وی داشت و برای همین است که شمار فراوانی از فرشتگان به عنوان محافظ هر پدیده‌ای گماشته شده‌اند و نیز حق تعالی پدیده‌ها را با دست خود صیانت، نگه‌داری و تربیت می‌کند؛ زیرا عالم ناسوت عالم تراحم است و کسی به دیگری رحم نمی‌کند، هرچند این بی‌رحمی و تنازع بقا را باید به حقیقت، تصالح برای بقا دانست و تنها انسان‌های غیر معصوم هستند که به فساد می‌گیرند و طبیعت را نیز به دست خود به فساد و تباهی می‌کشانند و صحنه‌ی تصالح بقا را به تنازع بقا تبدیل می‌کنند و به جن و حیوان و گیاه و دیگر پدیده‌ها رحم نمی‌آورند؛ همان‌طور که آن پدیده‌ها نیز انسان را در معرض هجوم و آسیب خود قرار می‌دهند. نگاهی به روایات استعاذه، عوذات و تعویذات، برای شناخت چالش‌ها و مشکلات ناسوتی که پیش روی آدمی و در مسیر سعادت و سلامت او قرار می‌گیرد کافی است و از مطالعه‌ی چنین روایاتی می‌شود سنخ مشکلات این عالم را دریافت. مخاطرات پدیده‌ها به غیرمؤمنان اختصاص ندارد و مؤمنان غیر معصوم

۱. ر. ک مصباح المتهجد، ص ۴۶۰ - ۵۱۰.

نیز به سبب لایه‌های آلوده‌ای که در باطن آنان نهفته است و با پیشامد مشکلات و فشارها سر باز می‌کند، دیگران را در معرض آسیب و خطر قرار می‌دهند.

نه تنها مؤمنان، بلکه امور قدسی و معنوی مانند قرآن کریم و حضور پیامبران و اولیای الهی علیهم‌السلام برای برخی از افراد خطرآفرین است؛ چنان‌که قرآن کریم شفابخشی خود را به صورت نوعی - و نه به گونه‌ی حتمی و فردی - و آسیب به تمامی ظالمان را با حصر و به صورت حتمی می‌آورد و می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾<sup>۱</sup>. در کتاب دانش استخاره گفتیم از قواعد استخاره با قرآن کریم این است که اگر کسی در نیت خود نوعی شیطنت و زرنگی داشته باشد، قرآن کریم پاسخ استخاره را به ضرر او می‌آورد و نیز استخاره‌ی بسیاری از آیات سوره‌ی انبیا بد است.

### دشمن قسم خورده

ابلیس قسم یاد کرده است با آدم و فرزندان او دشمنی کند و در ورودگاه صراط مستقیم بنشیند تا هم صراطی‌ها را به سبیل بکشانند و هم مانع آن شود که فردی سبیلی به صراط درآید: ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾<sup>۲</sup>.

۱. اسراء / ۸۲.

۲. اعراف / ۱۶ - ۱۷.



ابلیس تمام همت خود را بر صراط مستقیم گذاشته و سبیل‌ها چنان مخاطرات فراوانی دارد که نیاز نیست ابلیس آهنگ آنان را داشته باشد. وی می‌گوید بر صراط مستقیم می‌نشیند و لحظه‌ای این موقعیت استراتژیک را ترک نمی‌گوید و آن را به صورت مستحکم نگاه می‌دارد. ابلیس در ادامه خود را باخته و گیج شده که شگرد و نیز نقطه ضعف خود را آشکار ساخته است. او تمامی راه‌های نفوذ را بیان داشته اما از جهت میانه که صراط مستقیم است چیزی نگفته، زیرا خود به آن نفوذ و دسترسی ندارد و تنها از میدان محدود خود در این طرف و آن طرف صراط سخن گفته است و از بیرون است که می‌خواهد اهل صراط را با وسوسه‌ها و فریب‌های خود به بیرون بکشانند و خود به خداوند عرض می‌دارد بیش‌تر اهل صراط را شکرگزار نعمتی که به آنان عنایت کرده‌ای نخواهی یافت: ﴿وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾. بر این اساس اهل صراط که خود نسبت به سبیلی‌ها و طریقی‌ها اقلیت می‌باشند، تنها اقلی از آنان است که مصونیت دارند. صراط مسیری امن است، ولی صراطی‌ها در امنیت نیستند.

### انعامی‌های خاص؛ اساس شریعت

عنوان «انعامی» از کلیدواژه‌های قرآن کریم و از مهم‌ترین بحث‌های ولایت است. بحث‌های ولایت بسیار پیچیده، عالی و بلند است و نمی‌شود نسبت به آن اهمال داشت. ضمن آن که برای چیرگی بر آن بحث‌ها باید فلسفه و عرفان را به نیکی دانست. در باب ولایت به تفصیل



این مطلب فلسفی آمده است تمامی پدیده‌های هستی ظهورات اهل بیت علیهم‌السلام هستند و چنین نیست که این پدیده‌ها یکی یکی و همانند بارش دانه‌های باران از حق تعالی نمود یافته باشند، بلکه پدیده‌ها مجاری خاص نزولی دارند.



نطق نوری مقام ختمی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علت غایت خلقت است. نباید غفلت داشت که علت غایی در مقام اندیشه علت برای علت فاعلی و غایت غایات است. علت غایی نطق نوری حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام خلقت طینی و ناسوتی را ایجاد می‌کند و غایت طینی آدمی زائیده‌ی آن است. مقام ختمی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرزند حضرت آدم علیه‌السلام است به حیث نطق طینی و حضرت آدم علیه‌السلام ظهور مقام ختمی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است به حیث نطق نوری آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. تمام عالم و آدم ظهور حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام به حیث نوری است. ظهور ناسوتی حضرات اهل بیت علیهم‌السلام مرتبه‌ی طینی ایشان است که در شکل حضرت محمد پسر عبدالله و حضرت علی علیه‌السلام پسر ابوطالب ظهور می‌یابد، ولی برای آن حضرات فصل و نطق نوری است که ایشان را تمام مصداق ساخته است. تمام مصداق صراط مستقیم حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام است و اگر مصداق دیگری برای آن گفته شده است، آن مصداق از چهره‌های تنزیلی حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام است. تمامی روایات منقبت و فضیلت بر اساس این مصداق عام که تمام مصداق است معنا می‌شود و مصداق عام مانند جریان لیلۃ المیبت مخصوص معناست که تمامی ایثار را در خود دارد و مصداق خاص یعنی ایثارهای جزئی دیگران که تمامی ظهور این ایثار است مخصوص معنا نیست.

اصل و ریشه‌ی اسلام در همین روایات باب ولایت بیان شده است که اگر مورد بی‌مهری قرار گیرد، محتوایی برای اسلام نمی‌ماند و بحث تفسیر به حقایق ورود نمی‌یابد و به بیراهه می‌رود و مفهوم‌گرای وهمی می‌شود که تفاوتی با بحث‌های دیگران ندارد جز این که چیزی از حقیقت دین و حق در آن نیست؛ در حالی که آنچه اسلام را اسلام و قرآن را قرآن و نزول را نزول ساخته همین ولایت است. ولایت تمامی کمال است که هر کس به کمال رسید به نقطه‌ای از آن و به مرتبه‌ای از حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام وصول داشته است که کمال پدیده‌های هستی و غایت ثانی می‌باشند که پدیده‌ها در پدیداری خود از آن حضرات علیهم‌السلام باز و شکوفا شده‌اند.

دقت شود پدیده‌های هستی تکثر و تنوع خود را به صورت مستقیم از حق تعالی که تمام هستی است نگرفته است، بلکه خداوند خلقت عام دارد که مصداق تمام آن را حضرات معصومین علیهم‌السلام قرار داده است و در این خلقت عام، آن حضرات نور واحد می‌باشند که از هم باز، شکوفا و تعدد می‌پذیرند و و فتح و گشایش و ظهور دیگر پدیده‌ها از ایشان شروع و به آن حضرات ختم می‌گردد و پدیده‌های هستی ظهور این مصداق عام است که به خود چهره‌ی تنزیلی خاص گرفته است.

توجه شود در شکوفایی نور اهل بیت علیهم‌السلام برای نمونه، انبیای الهی از نور مقام ختمی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آفریده شده‌اند و امت آن حضرت و مصداق خاص ایشان در فصل نوری خود می‌باشند و امت هر پیامبری تنزیل همان پیامبر است و انبیا باز و شکفته می‌شوند و امت خود را ظهور می‌دهند و برای

همین است که میان پیامبران و امت آنان تناسب است و موقعیت هر یک را می‌شود از دیگری به دست آورد و هم از امت‌ها می‌شود انبیا را شناخت و هم از شخصیت انبیا می‌شود امت‌ها را مورد شناسایی قرار داد؛ همان‌طور که در عصر غیبت، مردم شهرها را می‌شود از نوع بینش و رفتار عالمان آن‌ها شناخت.



### کاستی نظریه‌ی جری و تطبیق

پاره‌ای از روایات تفسیری که فضایل اهل بیت علیهم‌السلام را به صورت تمام مصداق برای مفهوم عام آیات بیان می‌دارد، توسط مرحوم علامه طباطبایی به عنوان «جری و تطبیق» خوانده شده؛ یعنی از باب ذکر یک مورد و یک مصداق است برای آیه‌ای که لسان عام دارد و از باب تطبیق مورد، ادعا شده است، در حالی که گفتیم حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام تمام مصداق این آیات می‌باشند نه یک مصداق و برای همین است که نمی‌توان مصداقی دیگر در عرض آن آورد.

دلیلی که مرحوم علامه می‌آورد عمومیت تشریح و هدایت عام و همگانی بودن قرآن کریم است و این که شأن نزول یا ذکر واقعه و موضوعی سبب حصر حکم بر مورد و تقیید آن به مصداق ذکر شده نمی‌شود و بیان مورد مخصّص نیست تا با انقضای مصداق، حکم آن نیز پایان پذیرد. ایشان بحث از روایات جری و تطبیق را خروج از موضوع تفسیر می‌شمرد و غرض تفسیر را ذکر معانی عام بدون لحاظ مصداق می‌داند و روایات جری و تطبیق سبب انحصار و تخصیص آیه به اهل بیت

عصمت و طهارت علیهم‌السلام نمی‌شود، بلکه روایات یاد شده چیزی جز سلیقه‌ی حضرات معصومین علیهم‌السلام نیست که خیرات را به خود مصداق می‌دهند و دشمنان و معاندان خویش را مورد بدی‌ها معرفی می‌کنند، وگرنه نه خیرات اختصاص به آن حضرات دارد و نه بدی‌ها تنها در انحصار دشمنان ایشان است.

البته این سخن درست است که شأن نزول و مورد مخصص نیست، ولی این قاعده در جایی مصداق دارد که گزاره تمام موضوع را بیان نکرده باشد، بلکه تنها یک مورد از موارد عام را آورده باشد. هم‌چنین تمامی عالم هستی و پدیده‌های آن که ظهور پروردگار است از صدر بدون اول تا ذیل بدون آخر، مصداق و مورد است و نیز قرآن کریم کتاب عام هدایت است و منحصر به فرد و خانواده‌ای نیست؛ زیرا واژگان آن برای روح معنا وضع شده است و ما با جناب علامه رحمته‌الله در تمامی این گزاره‌ها همراه هستیم، اما آنچه راه ما را از ایشان متفاوت می‌سازد این است که حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام مصداقی مانند دیگر مصادیق نیستند که یک موضوع و یک مورد دانسته شوند، بلکه آن حضرات علیهم‌السلام تمام مصداق و عام مصداقی هستند و دیگر مصادیق خاص ظهور و تنزل ایشان می‌باشند. در این صورت تمام آیات قرآن کریم یا در شأن حضرات معصومین علیهم‌السلام است که چنین روایاتی نمی‌توان مصداق جری و تطبیق باشد و یا از دشمنان و بدخواهان ایشان می‌گوید که البته روایات این گروه از باب جری و تطبیق درست است و مورد مخصص نیست.

به هر روی، قرآن کریم بیانی عام دارد؛ به این معنا که مفهومی عام را

بیان داشته و تمام عالم هستی مصداق است، ولی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام مصداق عام و دیگر پدیده‌ها مصداق خاص هستند و چنین نیست که تمامی مصادیق، یکسان و برابر دانسته شود.

این بسیار گمراه کننده است که حضرات چهارده معصوم علیهم السلام با مصادیق خاص یکسان دیده شود؛ زیرا آن حضرات دریایی بی کران و پدیده‌ها هر یک ظرفی محدود است که از این دریا آب گرفته‌اند و تمامی اسلام در همین دریا و در نطق نوری و مقام نورانیت آن حضرات است نه در ظرف‌های محدود و آن ظرف‌ها بدون این دریای بی پایان محتوایی ندارد و گرنه نزاع میان عقاید، دعوایی درون خانوادگی می‌شود که ثمره‌ای ندارد و حال این که نزاع به خروج از خانواده می‌انجامد.

متأسفانه این بحث انحرافی که در تفسیر «المیزان» آمده است، در تفسیر «تسنیم» نیز مورد تأیید قرار گرفته است.

تفسیر تسنیم از سویی توجه داشته است آیه‌ی ۱۶۹ سوره‌ی نساء، انعامی‌ها را چهار گروه دانسته و از سوی دیگر، به روایاتی نظر داشته که نعمت‌داده‌شدگان را بر اهل بیت علیهم السلام تطبیق داده است و برای آن که هیچ گونه تنافی و ناسازگاری میان آن روایات با آیه‌ی شریفه برداشت نشود، نظریه‌ی «جری و تطبیق» در روایات منقبت را بهترین راه برای ایجاد سازگاری دیده است و بر اساس آن، «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» مفهومی عام است که مصادیق خاص و یکسان دارد. این تفسیر می‌نویسد:

«عن الصادق علیه السلام قال: «قول الله عز وجل في الحمد: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ



أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»؛ یعنی محمداً و ذریته صلوات الله علیهم»<sup>۱</sup>.  
 اشاره: آن چه در این گونه احادیث یاد می‌شود، از باب جری و تطبیق  
 است، نه تفسیر مفهومی آیه. گذشته از آن که خود اهل بیت  
 عصمت علیهم‌السلام همان راهی را می‌پیموده‌اند که انبیای سلف طی  
 کرده‌اند؛ یعنی رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و به تبع او اهل بیت  
 طهارت علیهم‌السلام تابع راهی بوده‌اند که خداوند، انبیای گذشته را به آن  
 راه راهنمایی کرده است، نه آن که تابع انبیای گذشته باشند؛  
 چنان‌که از آیه‌ی نود سوره‌ی انعام استنباط می‌شود.  
 تطبیق منعم‌علیهم بر اهل بیت علیهم‌السلام در روایات نیز از باب جری  
 است، نه تفسیر و بیان معنا تا از آن انحصار استفاده شود»<sup>۲</sup>.

گفتیم «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» مفهوم عام است در برابر یک مصداق عام که  
 تمام مصداق است و دیگر پدیده‌ها مصداقی خاص و از تنزلات آن  
 مصداق عام می‌باشند. مصداق عامی که تمام مصداق است و با فصل  
 نوری خود تمامی پدیده‌ها را ظهور داده است و آفرینش از نور اهل  
 بیت علیهم‌السلام شروع شده است، نه از نور انبیاء علیهم‌السلام یا فرشتگان مقرب الهی.  
 آفرینش هم از فصل نوری اهل بیت علیهم‌السلام شروع می‌شود و هم به ایشان  
 ختم می‌گردد و آن حضرات هم ختمی و هم بدوی و هم اول و هم آخر و  
 هم علت غایی و هم علت فاعلی می‌باشند. کسی که اهل بیت علیهم‌السلام را  
 مصداق خاص برای مفاهیم عام قرآن کریم قرار می‌دهد فراوانی از روایات

۱. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۶۱.

۲. تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۵۴۷.

تفسیری را از تفسیر خود خارج کرده است و نمی‌تواند بحث از آن را تفسیر بداند. چنین کسی ریشه‌ی حقیقت و چشمه‌ی آفرینش را برای بحث از دست داده و اصل حقیقت را نادیده گرفته است، در حالی که اگر دقت شود مفاهیم عام قرآن کریم در جانب نیکویی‌ها تنها یک مصداق دارد که تمام مصداق است و کمالی را فروگذار نکرده و اتم کمالات را داراست، باید تمامی این روایات در تفسیر بحث شود و بحث از آن ورود به تکوین و نحوه‌ی آفرینش و مطالعه بر حقایق هستی است. حقیقتی که نقطه‌ی عطف در میان پدیده‌هاست و نمودهای هستی از آن جریان یافته است و به آن منتهی می‌شود و غایت غایات است.

متن مورد بحث برای انبیای گذشته علیهم‌السلام راهی را قرار می‌دهد که اهل بیت علیهم‌السلام پیرو آن راه بوده‌اند نه پیرو انبیاء علیهم‌السلام. اگر چنین باشد همان راه انبیا راه کامل، بلکه اکمل است؛ زیرا راه چیزی جز مجاری فیض نیست و سرچشمه و اساس مجاری فیض، اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند نه غیر ایشان و انبیا ظهورات ختمی هستند و آنان و راهی که می‌روند، کمالی یکسان دارد و آن‌که تابع راه ایشان است در کمالات، تابع خود انبیا و متأخر از ایشان است و کسی که تأخر دارد نمی‌تواند اکمل باشد؛ در حالی که چنین سخنی با اعتقادات ولایی شیعه سازگاری ندارد؛ زیرا شیعه معتقد است تأخر اهل بیت علیهم‌السلام از انبیای الهی علیهم‌السلام تنها تأخر ناسوتی و در فصل طینی است، ولی آن حضرات علیهم‌السلام دارای تقدم حقیقی در فصل نوری می‌باشند و این تقدم علت برای آفرینش پدیده‌ها و نیز غایت آفرینش است. آن هم غایت علمی که سمت فاعلی برای آفرینش دارد. غایت علمی خلقت



همان مقام نوری اهل بیت علیهم‌السلام است و نیز ایشان علیهم‌السلام غایت خارجی آفرینش در مرتبه‌ی ناسوت می‌باشند. نمی‌شود در کنار «وبنا یختم الله کما بنا فتح الله»<sup>۱</sup> راه دیگری به نام راه انبیا قرار داد و آن را مجرای فیض دانست. این عبارت هرچند خود به نفی تبعیت اهل بیت علیهم‌السلام از انبیای الهی علیهم‌السلام تصریح دارد ولی نمی‌تواند تأخری که در آن است را نفی کند. در باب ولایت، این امر مسلم است که اهل بیت علیهم‌السلام نه تابع کسی هستند و نه تابع چیزی مثل راه، بلکه خود آن حضرات علیهم‌السلام راه را ایجاد می‌کنند. کتاب تسنیم نظریه‌ی جناب علامه علیه‌السلام در باب جری و تطبیق را می‌پذیرد و در ادامه، نسخه‌ای را نیز برای روایات زیر می‌آورد:

«عن الباقر علیه‌السلام: «...ونحن من نعمة الله على خلقه»<sup>۲</sup> عن النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «يعني أنعمت عليهم بولاية علي بن ابيطالب علیه‌السلام»<sup>۳</sup>.  
 اشاره: کامل‌ترین نعمتی که خداوند پس از تبیین توحید ناب بر امت اسلامی ارزانی داشت، ولایت موحدان محض، یعنی اهل بیت عصمت علیهم‌السلام است و آن چه به عنوان مصداق در این امت مرحومه مطرح است غیر از اطلاق یا عموم مفهومی آیه خواهد بود. بنابراین، آن چه در این گونه احادیث آمده است به عنوان جری و تطبیق مصداقی است، نه تفسیر مفهومی. احادیث مزبور شاهد گویایی است که مراد از نعمت مطلوب در سوره‌ی حمد نعمت معنوی و باطنی است، نه نعمت مادی و ظاهری»<sup>۴</sup>.

۱. ابن بابویه، الامامة والتبصرة، ص ۹۲.

۲. نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۴.

۳. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۷۴.

۴. تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۵۴۸.



چگونگی ناسازگاری این نظریه با باب ولایت و نیز برداشت‌های خطایی که در استفاده از روایات این باب می‌شود را توضیح دادیم و گفتیم که این نظریه چگونه راه هدایت و ورود به حقایق قرآن و هستی را سد می‌سازد و ایجاد بی‌راهه می‌کند. تکرار بحثی که المیزان از آن به عنوان «سلیقه» ذکر می‌کند، نادیده گرفتن حرمت باب ولایت است.



نظریه‌ی «جری و تطبیق» در مورد منقبت‌های حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام که تمام مصداق و مصداق عام می‌باشند درست نیست. البته اگر روایتی منقبت شیعیان یا مذمت دشمنان را بیان دارد، از باب مفهوم عام و مصادیق خاص است و مورد ذکر شده مخصص نیست و مصداق عام در انحصار اهل بیت علیهم‌السلام است و نظریه‌ی جری و تطبیق تنها در مصادیق خاص است که موضوع دارد و ما با جریان آن به روایات منقبت اهل بیت علیهم‌السلام مخالف می‌باشیم؛ زیرا آن حضرات علیهم‌السلام مصداق عام خیرات و مجاری خیر برای خلق می‌باشند. آن هم مجاری تمام و اتم فیض که نمی‌شود آنان را با هیچ پدیده‌ای قیاس کرد. تفسیر تسنیم این معنا را در پایان بحث می‌آورد، ولی در نظریه‌پردازی یا نقل نظریه برای روایات منقبت، آن را مغفول می‌گذارد. این تفسیر آن‌جا که از شراب تسنیم می‌گوید، چنین می‌نویسد:

«تسنیم، اشرف شراب فی الجنة یشربه محمد وآل محمد صرفاً  
ویمزج لأصحاب الیمین وسائر أهل الجنة»<sup>۱</sup>.

۱. بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۵۰.



اشاره: آن چه در بهشت یافت می‌شود، اعم از نوشیدنی و خوراکی، از قدرات‌های زیان‌بار مصون است، لیکن خلوص، صفا و ناب بودن مراتبی دارد و مراتب آن بر اساس خلوص ایمان، صفای اعتقاد و ناب بودن اعمالی است که مؤمنان در دنیا به آن‌ها موفق شده‌اند و چون عقاید و اخلاق و اعمال اهل بیت علیهم‌السلام از هر نظر خالص بوده است، از این رو آنان از چشمه‌ی تسنیم برخوردارند که مقداری از آن چشمه در شراب ابرار و اصحاب یمین ممزوج می‌شود.<sup>۱</sup>

تسنیم؛ شراب خالص برای اهل بیت علیهم‌السلام است و این قدرت تحمل و پذیرش آن حضرات علیهم‌السلام را می‌رساند که آن را به عنایت دارند و نه به اکتساب عمل ناب، و چون چنین تحمل‌عنایی برای دیگران نیست، آن را برای دیگران ممزوج به خود می‌سازند؛ زیرا خود، چشمه‌ی فیاض ظهورات هستند و غیر از آنان چیزی نیست تا قابلیت مزج داشته باشد؛ همان‌طور که آن حضرات در آفرینش افزوده و زیادی ندارند و روایت «وشیعتک خلقوا من فاضل طیتتنا»<sup>۲</sup> به تأخیری که در آفرینش آنان است اشاره دارد.

یادکرد از نوشیدن شرابِ اصل، اساس و اصل بودن خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام و پیرو بودن دیگران حتی انبیای الهی علیهم‌السلام و تفاوت مراتب پدیده‌ها را می‌رساند و این امر، بیان‌گر آن است که نمی‌شود حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام را با دیگران در مصداق خیرات برابر دانست و لازم است میان مجاری فیض و منبع فیاض آن با فیض‌گیرندگان تمایز قایل شد.

۱. تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۵۵۰ - ۵۵۱.

۲. فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۲۹۶.

ذکر روایت چشمه‌ی تسنیم و توضیح آن باید این تظن را به دست می‌داد که نمی‌شود آن حضرات را با دیگران قیاس کرد و نباید میان مصداق عام با مصداق خاص خلط کرد و نیز لازم است به مجاری عام آفرینش از جمله خلقت راه و باز شدن آن از فصل نوری حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام توجه داشت که «و بنا یختم الله کما بنا فتح الله»<sup>۱</sup> و از روایات منقبت اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌شود به جری و تطبیق یاد کرد که این روایات تمام حقیقت را بیان می‌دارد و از مجاری فیض الهی می‌گوید و این که تمامی پدیده‌های هستی زمینه‌ی مصداقی و موردی نزول و برکت آن حضرات می‌باشند و حتی بدهاریزش جلالی و مظهر آن حضرات علیهم‌السلام می‌باشند و برای نمونه، جلال حضرت امیرمؤمنان شر پدیده‌ها معاویه و جلال امام حسین علیه‌السلام خبثی چون حرمله را ظهور داده است؛ چنانچه باران با تمامی لطافت طبعی که دارد در شوره‌زار خس می‌رویاند.

با توجه به مجموع مباحثی که تاکنون گذشت بر کتاب‌های تفسیری باید این خرده را گرفت که چرا به این فراز بسیار مهم اهتمامی جدی نداشته‌اند، بلکه تفاسیر معتبری همانند «المیزان» و «تسنیم» این بحث را بی‌راهه برده‌اند. هم‌چنین مرحوم صدرا در ذیل فراز: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» قول‌هایی را در این که انعام‌شدگان چه کسانی هستند آورده، آن را بدون نقد و حاشیه‌ای رها کرده است. وی می‌نویسد:

«وقیل: المراد بالمنعم علیهم هم الانبیاء. وقیل: النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وأهل

بیته علیهم‌السلام. وعن ابن عباس: هم أصحاب موسی علیه‌السلام. وقیل: أصحاب

موسی و عیسی علیه‌السلام قبل التحریف والنسخ»<sup>۲</sup>.

۱. ابن بابویه، الامامة والتبصرة، ص ۹۲.

۲. ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۲۵.

تشخیص مصداق کسانی که مورد انعام مستقیم حضرت حق آن هم به صورت مطلق و بدون قید قرار گرفته‌اند بسیار مهم است، ولی جناب صدرا از آن به راحتی گذشته و نسبت به آن اهمی نشان نداده است. ضمن آن که یاران حضرت موسی و حضرت عیسی به تمامی از انعام‌شدگان نیستند و سخن یاد شده در کلیتی که دارد ادعایی بدون دلیل است. هم‌چنین بهتر بود جناب صدرا رعایت ترتیب در نقل را بر اساس مراتب انعام‌شدگان می‌نمود و اهل بیت علیهم‌السلام را پیش از ذکر انبیاء علیهم‌السلام می‌آورد.

### نقد هستی‌شناسانه‌ی نظریه‌ی جری و تطبیق

گفتیم جناب علامه علیه‌السلام روایات تفسیری را که در منقبت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام رسیده مصداق جری و تطبیق دانسته و آن را در حد یک سلیقه تنزل داده است؛ در حالی که این روایات حقیقتی تکوینی را بیان می‌دارد، و هم تمام مصداق و هم مصداق اکمل و اتم را از نظام آفرینش آورده است؛ به‌گونه‌ای که تعدد بر نمی‌دارد و جای ادعای آن برای دیگری نمی‌ماند و مصادیق دیگر که عمومیت دارند تنزل آن مصداق کامل و از سده‌ی آن است.

آن‌چه کتاب‌گران قدر‌المیزان در این خصوص آورده برداشت نادرست و جعل اصطلاح در غیر مورد خود و محدود پنداشتن دریایی بی‌کران در اندازه‌ی کاسه‌ای محدود و افزودن کاسه‌ای بر جمع کاسه‌هاست. وی نمونه‌ای از این روایات را آورده است:

«بحث آخر روائي. في الفقيه وتفسير العياشي عن الصادق عليه السلام قال: الصراط المستقيم أمير المؤمنين عليه السلام. وفي المعاني عن الصادق عليه السلام قال: هي الطريق إلى معرفة الله، وهما صراطان: صراط في الدنيا، وصراط في الآخرة، فأما الصراط في الدنيا فهو الإمام المفترض الطاعة، من عرفه في الدنيا واقتدى بهداه مرّ على الصراط الذي هو جسر جهنم في الآخرة، ومن لم يعرفه في الدنيا زلّت قدمه في الآخرة فتردى في نار جهنم. أقول: وفي هذه المعاني روايات أخر، وهذه الأخبار من قبيل الجري، وعدّ المصداق للآية».

ما برای تبیین نحوه‌ی کاستی این نظریه که باب ورود به حقایق را سد می‌سازد، می‌گوییم: طریق، سبیل و صراط بر دو قسم نفسی (خلقی) و حقی است. این سه عنوان یک جهت ربی و یک جهت خلقی دارد؛ همان‌طور که حاکی ذهن و محکی خارجی و نیز عقیده با حقیقت دو امر متمایز است.

در هر یک از طریق، سبیل و صراط خلقی هر کسی بر مسیر خود می‌رود و بر اساس داده‌های مغزی یا دل خود سیر بر تعینی که دارد حرکت می‌کند و هیچ کس پا بر روی دیگری یا گام جای گام او نمی‌گذارد و تمامی پدیده‌ها در کشور خود و در مرز خویش و بر خاک خود و در ملکی که دارند می‌روند.

طریق، سبیل و صراط حقی نیز نزول الهی به شکل عوالم و تعینات

است که تمامی طریق‌ها، سبیل‌ها و صراط‌های پدیده‌ها از این صراط باز می‌شود. برای نمونه، حضرات معصومین علیهم‌السلام صراط برای تمامی پدیده‌ها و پدر، صراط برای فرزند و استاد و مربی صراط برای شاگرد و ارتزاقات اندیشاری و تغذیه‌ای هر کسی نوعی صراط برای اوست اگر صافی باشد و گرنه سبیل‌ساز یا طریق‌پرداز می‌گردد. تمامی طریق‌ها، سبیل‌ها و صراط‌ها از هم و در دست هم باز می‌شود و در هم قرار می‌گیرد؛ در حالی که تمامی ممتاز و دردانه است و بر دست هم می‌نشیند و روی دست هم بلند می‌شود و تمامی پدیده‌های هستی با هم حرکت می‌کنند.

طریق، سبیل و صراط خلقی در صورتی که با متن هستی و پدیده‌های آن هماهنگ باشد، دارای حقیقت و درستی است، و گرنه امری نفسی و باطل است و چون مطابقت با واقع ندارد، حرمت و احترامی برای آن نیست و نمی‌شود گفت تمامی عقاید محترم است؛ زیرا چنین عقیده‌ای شخصی است و قابل ارائه، تثبیت و تطبیق نیست. طریق، سبیل و صراط حقی دارای حقیقت خارجی است که اگر نفسی آن با این هماهنگ باشد حقیقت دارد و به ایمان تبدیل می‌گردد و مؤمن به آن گرونده و چنگ زنده است و سرعت حرکت خود را به آن متصل و مطابق می‌سازد و گرنه چنانچه با حقیقت پیوند نداشته باشد، صرف عقیده، بلکه خرافه و پیرایه و جولان خیال و گرداب توهم و ذهن‌گرایی محض و مفهوم‌بافی و ایده‌آلیسم است که هیچ خاصیت و اثری برای آن نیست. کسی که با حقیقت هماهنگ است، سرعت خود را به سرعت حقیقت پیوند می‌دهد

و برای همین است که صاحب قدرت‌های ماورایی می‌شود و توان گرفتن وحی، معجزه، کشف و کرامت می‌یابد؛ چرا که توان وی با قدرت در هستی پیوند خورده است و او در هستی است که قدرت دارد. کسی که پیوند و قدرت تصرف در پدیده‌های هستی را دارد بر مغیبات آگاه می‌شود و توان اعجاز و وحی پیدا می‌کند و صاحب ید و تصرف و توان رؤیت می‌شود.

باید توجه داشت پیوند با حقیقت، قدرت حقی می‌آورد و چنین توانی نفسی و برآمده از نفسانیت نیست. قدرت و اقتدار نفسانی از باب ارتباط با عالم هستی نیست و تمثلات ذهنی و تمسکات نفسی است که وعای خارج ندارد - و به تعبیر عرفی، شامورتی بازی است.

بسیاری از آنچه در کتاب‌های تفسیری آمده است حکایاتی است که محکی خارجی برای آن نیست و حقیقت ندارد؛ چرا که مفسران به مصداق‌ها توجه نداشته‌اند و در امور ذهنی خود غرق بوده‌اند. ذهنیاتی که خاصیت اینگی ندارد و مفهوم‌هایی که به محکی و مصداق خارجی اشاره‌ای ندارد. این در حالی است که معرفت پیوند با امر جزئی خارجی است و معرفت دینی یعنی شناخت مصداق. غرض اصلی معرفت، وصول به مصداق است؛ هرچند از آینه‌ی مفهوم باشد، ولی تفسیر المیزان، این مهم را که در روایات وجود دارد، سلیقه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام و از باب جری و تطبیق خوانده است که دخلی در دانش تفسیر ندارد و برای همین است که آن را ترک گفته است، آن‌جا که می‌نویسد:

«واعلم أنّ الجري و(كثيراً ما نستعمله في هذا الكتاب)



اصطلاح مأخوذ من قول أئمة أهل البيت عليهم السلام...، وهذه سليقة أئمة أهل البيت عليهم السلام فإتّهم عليهم السلام يطبقون الآية من القرآن على ما يقبل أن ينطبق عليه من الموارد وإن كان خارجاً عن مورد النزول، والاعتبار يساعده، فإنّ القرآن نزل هدى للعالمين يهديهم إلى واجب الاعتقاد وواجب الخلق وواجب العمل، وما بينه من المعارف النظرية حقائق لا تختص بحال دون حال ولا زمان دون زمان، وما ذكره من فضيلة أو رذيلة أو شرعه من حكم عملي لا يتقيد بفرد دون فرد ولا عصر دون عصر لعموم التشريع.

والروايات في تطبيق الآيات القرآنية عليهم عليهم السلام أو على أعدائهم أعني: روايات الجري، كثيرة في الأبواب المختلفة، وربما تبلغ المثين، ونحن بعد هذا التسببه العام نترك إيراد أكثرها في الأبحاث الروائية لخروجها عن الغرض في الكتاب، إلا ما تعلق بها غرض في البحث. فليتذكر<sup>۱</sup>.

گفتیم معرفت باید مصداق را نشان بدهد و روایاتی که علامه آن را جری و تطبیق می‌داند مصداق خارجی و غرض اصلی آیه را نشان می‌دهد که برای بیان آن نازل شده است، ولی مفهوم‌گرایی علمی که متأسفانه بر مراکز آن حاکم شده سبب گردیده چنین روایاتی که مهم‌ترین منبع معرفتی در تفسیر آیات دانسته می‌شود به یک «سلیقه» تنزیل داده

۱. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۱ - ۴۲.



شود؛ در حالی که این روایت نوع خلقت و چگونگی حقیقت را بیان می‌دارد. بلندای معنای آیه در حقیقت همین مصداق است نه آن مفهوم‌های کلی که خاصیتی جز آینگی و بیان محکی ندارد. تفسیر آیات شریفه همان حقیقت خارجی است و این روایات بسیار صریح، همان حقیقت را آشکار ساخته است. این روایات نه بیان سلیقه است و نه شأن و مورد نزول، بلکه معنای مصداقی آیات و خلیقه و حقیقه را می‌آورد و خود را به حقیقت هستی پیوند می‌دهد و مخاطب و گفته‌خوان را در حصار مفاهیم نگاه نمی‌دارد.

### نقد صراط‌شناسی المیزان

گفتیم «صراط» به صورت عام تنوع دارد و بر چهار نوع است: صراط انعامی‌ها، صراط اهل هدایت، صراط مغضوبان و صراط گمراهان. هر یک از این صراط‌ها متمایز از دیگری است و می‌تواند سعه و ضیق و ادق و غیر ادق داشته باشد. در این جا نظرگاه جناب مرحوم علامه طباطبایی را گزارش می‌کنیم تا این بحث در پرتو تحلیل و تبیین نظرگاه ایشان، خود را بهتر نشان دهد. مرحوم علامه در توضیح: «الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» می‌فرماید:

ثمَّ أَنَّهُ تَعَالَى عَلَى أَنَّهُ كَثُرَ فِي كَلَامِهِ ذِكْرُ الصِّرَاطِ وَالسَّبِيلِ، لَمْ يَنْسَبْ لِنَفْسِهِ أَزِيدَ مِنْ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَاحِدٍ، وَعَدَ لِنَفْسِهِ سَبِيلًا كَثِيرَةً فَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»<sup>۱</sup>، وكذا لم ينسب الصراط المستقيم إلى أحد من خلقه إلا ما في هذه الآية: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» الآية.

۱. عنكبوت / ۶۹.



ولكنه نسب السبيل إلى غيره من خلقه، فقال تعالى: (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ) <sup>١</sup> وقال تعالى: (سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ) <sup>٢</sup> وقال: (سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ) <sup>٣</sup> ويعلم منها: أن السبيل غير الصراط المستقيم، فإنه يختلف ويتعدد ويتكثر باختلاف المتعبدين السالكين سبيل العبادة؛ بخلاف الصراط المستقيم كما يشير إليه قوله تعالى: (قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ. يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) <sup>٤</sup>، فعَدَّ السبيل كثيرة والصراط واحداً. وهذا الصراط المستقيم إما هي السبيل الكثيرة، وإما أنها تؤدي إليه باتصال بعضها إلى بعض واتحادها فيها.

وأيضا قال تعالى: (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) <sup>٥</sup>، فبيّن أنّ من الشرك - وهو ضلال - ما يجتمع مع الايمان - وهو سبيل، ومنه يعلم أنّ السبيل يجمع الشرك، لكنّ الصراط المستقيم لا يجمع الضلال كما قال: (وَلَا الضَّالِّينَ) <sup>٦</sup>.

متن یاد شده می گوید صراط بر گونه های مستقیم، مغضوبی و ضالی

١. یوسف / ١٠٨.

٢. لقمان / ١٥.

٣. نساء / ١١٥.

٤. مائده / ١٥ - ١٦.

٥. یوسف / ١٠٦.

٦. علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ١، ص ٢٩.



است. صراط مستقیم نیز تعددبردار نیست و واحد و منحصر در طریق مؤمنان؛ یعنی اهل هدایت است.

علامه رحمته الله میان انعامی‌ها و اهل هدایت تفاوتی نمی‌نهد و برای تمامی آنان حکمی واحد دارد. این در حالی است که طریق مؤمنان اگر عام در نظر گرفته شود امنیت در آن نیست. امنیت را کسی دارد که دچار هیچ تردید و شک نمی‌شود و یقین کامل یا اطمینان استوار دارد و مشکلی در ذهن و قلب او خلجان نمی‌کند؛ در حالی که اهل هدایت و مؤمنان عام چنین خصوصیتی ندارند.

وی هر سه گروه انعامی‌ها، مقیمی‌ها و دخولی‌ها را، که قابلیت تبدیل‌پذیری دارند، بر یک صراط می‌داند؛ صراطی که خود تنوع ندارد و این افراد آن هستند که گوناگون می‌شوند؛ در حالی که امنیت، وصف صراط است و هر کسی بر این صراط طی طریق می‌کند، باید از امنیت بهره برد و شک و وسوسه‌ای نداشته باشد. ایشان صراط را منحصر در یک راه می‌گیرند؛ آن هم راهی کلی که شامل انعامی‌ها و اهل هدایت می‌شود، در حالی که هر کس صراط خاص خود را دارد و تمامی صراط‌ها نیز با تعددی که دارد، مستقیم است. همان‌طور که یک خط مستقیم قابلیت آن را دارد زاویه‌های متعدد بر آن بسته شود. این صراط‌ها با هم دارای تفاوت است و تفاوت آن به تداخل می‌انجامد مگر در انعامی‌های مرتبه‌ی نخست. حتی مغضوبان نیز می‌شود در غضب تنزل یابند و داخل در گمراهان شوند.

علامه هم‌چنین آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ





أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» را وصف برای مؤمنان می‌آورد:

«انّ الصراط المستقیم الذي هو صراط غیر الضالین صراط لا یقع فیہ شرك ولا ظلم البتة كما لا یقع فیہ ضلال البتة، لا فی باطن الجنان من کفر أو خطور لا یرضی به الله سبحانه، ولا فی ظاهر الجوارح والأركان من فعل معصیة أو قصور فی طاعة، وهذا هو حقّ التوحید علماً وعملاً؛ إذ لا ثالث لهما، وما ذا بعد الحق إلا الضلال؟

وینطبق علی ذلك قوله تعالی: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾<sup>۱</sup>، و فیہ تثبیت للأمن فی الطريق و وعد بالاهتداء التام بناءً علی ما ذکره: من کون اسم الفاعل حقيقةً فی الاستقبال. فلیفهم. فهذا نعت من نعت الصراط المستقیم.

این آیه وصف انعامی‌ها و محبوبان است نه مؤمنان؛ زیرا می‌شود مؤمن هم تلبس به ظلم داشته باشد و مؤمن باشد و فاسق یا فاجر گردد. امنیت و مصونیت تنها برای انعامی‌هاست؛ چنان‌که ایشان در ادامه، در توصیف آنان می‌گوید کفر به هیچ وجه در دل آنان راه ندارد و خطور تلبسی از ایشان دور است؛ خطوری که خداوند به آن راضی نباشد و ظاهر جوارح و ارکان آنان از هر معصیت یا کوتاهی در اطاعت حق پاک است؛ در حالی که چنین بلندایی در میان عموم مؤمنان وجود ندارد، بر این

اساس آیهی شریفه و ایمانی که در آن آمده مخصوص انعامی هاست.  
جناب علامه رحمته الله می نویسد:

فاؤلئك - وهم أصحاب الصراط المستقيم - أعلى قدراً وأرفع  
درجةً ومنزلةً من هؤلاء وهم المؤمنون الذين أخلصوا قلوبهم  
واعمالهم من الضلال والشرك والظلم، فالتدبر في هذه الآيات  
يوجب القطع بأن هؤلاء المؤمنين (وشأنهم هذا الشأن) فيهم  
بقية بعد لو تمت فيهم كانوا من الذين أنعم الله عليهم، وارتقوا  
من منزلة المصاحبة معهم إلى درجة الدخول فيهم ولعلمهم نوع  
من العلم بالله، ذكره في قوله تعالى: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا  
مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾<sup>۱</sup>؛ فالصراط المستقيم  
أصحابه منعم عليهم بنعمة هي أرفع النعم قدراً، يربو على نعمة  
الايمان التام، وهذا أيضاً نعت من نعوت الصراط المستقيم.

مرحوم علامه میان آیات سه گانه که سه مرتبهی انعامی ها را بیان  
می کند تفاوتی نمی نهد و همه را به مؤمنان نسبت می دهد و تفاوت های  
میان آنان را اعتبار نمی کند. افراد این سوره را نیز در سه دسته گروه بندی  
کرده اند، در حالی که چهار گروه می باشند.

هر یک از آیات قرآن کریم برای بعضی از بندگان است و کد و شماره ی  
خاص خود را دارد و روش تفسیری «بعض آیات به بعض دیگر» صرف  
مقایسه ی آیات بدون توجه به ظرافت ها، دقت ها، موقعیت ها، تناسب ها،

اوصاف و خصوصیات آن نیست که در این صورت، سبب اختلاط و خلط می‌شود؛ چنان‌که آیه‌ی شریفه‌ی ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ برای ۱۱۳ مرتبه در ابتدای سوره‌های قرآن کریم آمده و تمامی موارد آن با هم مختلف است و به دست آوردن تفسیر این آیه در هر سوره با این روش تفسیری به دست نمی‌آید. ما به جای آن تفسیر آیه به روش «انس با خود آیه» را از قرآن کریم برداشت کردیم که نحوه‌ی آن را در جلد نخست این تفسیر آورده‌ایم.

### صراط‌های مستقیم

تا بدین جا گفتیم ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ از صراط مستقیمی می‌گوید که در آیه‌ی بعد به انعامی‌ها ویژگی داده می‌شود و این بدان معناست که صراط دیگران نیز مستقیم است؛ ولی صراطی که هدایت خاص و سعادت در آن است و خداوند پیمودن آن را خواسته است صراط انعامی‌هاست و باید تنها این صراط را طلب کرد و آن را پیمود. صراطی که منسوب به انعامی‌هاست: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾.

صراط انعامی‌های مرتبه‌ی نخست با آن که مستقیم است و یکی است، ولی صراط مستقیم منحصر در آن نیست. صراطی که روندگان آن متفاوت هستند و حتی انعامی‌های رده‌ی دوم و سوم نیز با اهل هدایت در این مسیر قرار می‌گیرند؛ با آن که هر یک برای خود صراطی مستقیم دارند. به هر روی اشتباه بیش‌تر مفسران آن است که صراط مستقیم را یکی و منحصر به انعامی‌ها و خاص به آنان می‌دانند. برای نمونه، صاحب تفسیر

البیان ﷺ آن جا که چهار هدف عمده برای سوره‌ی حمد می‌آورد، در هدف سوم می‌نویسد:

«إنه تعالی ثم لئن عبیده أن یطلبوا منه الهدایة إلى الصراط المستقیم الذي یوصلهم إلى الحیاة الدائمة، والنعیم الذي لا زوال له، والتور الذي لا ظلمة بعده، وهذا هو هدفها الثالث»<sup>۱</sup>.



درست است سوره‌ی حمد به بندگان تفهیم می‌کند که هدایت را خواستار شوند؛ زیرا طلب صراط مستقیم انعامی‌ها همان طلب هدایت است ولی ویژگی صراط مستقیم این نیست که وصول به زندگی جاودان و حیات دائمی منحصر به طی طریق آن باشد و چنین انحصاری از این سوره به دست نمی‌آید. هر کسی هر صراطی را بپیماید به حیات جاودان و خلود می‌رسد؛ هر چند اهل هدایت نشود و جحیمی گردد و به دوزخ درآید. حیات دائمی ویژگی هدایت‌پذیر بودن از صراط مستقیم انعامی‌ها نیست، بلکه ویژگی منحصر این صراط، سلامت در دنیا و سعادت در آخرت و حیات طیبه است نه حیات دائمی. نعمت‌های پایدار و بدون زوال نیز برای انعامی‌هاست و نه برای صراط و در این سوره گفته نشده است که هر کسی صراط انعامی‌ها را بپیماید، نعیم به او برسد. در سوره‌ی حمد «انعام» هست، ولی نعیم (نعمت پایدار و بی‌زوال) نیست و بحث‌های اشتقاق و الفاظ را باید در پرتو پیش‌فرض‌های هستی‌شناسانه آورد؛ زیرا واژگان بر اساس حقایق بیرونی و منطبق بر آن جعل، وضع و

۱. آیت الله خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۴۲۳.

مشتق شده‌اند. مراد از نعیم در این صورت، بهشت نیست که غایت قرار داده شود، ضمن آن که نعیم غلبه‌ی در نعمت‌های خوراکی دارد. «بهشت» نیز ابتدای راه است، بلکه غایت در این سوره به دلیل عظمتی که دارد پنهان و مستأثر مانده است. هر سوره‌ای دارای مستأثره‌ای است و مستأثره‌ی سوره‌ی حمد، غایت آن است. غایتی که به تناسب آیات این سوره همان وصول کامل است. کسی که وصول کامل دارد نه به شک و وسوسه گرفتار می‌آید و نه شرط به میان می‌آورد و می‌پذیرد که بنده است و خواستن و خواسته تنها برای مولای اوست. غایتی که با این سوره کمال تناسب را دارد و انحصار حیات جاودان و غایتی که الیابان برای این سوره در هدف سوم می‌آورد تناسبی با آیات آن ندارد.

سوره‌ی حمد از گروه برگزیده‌ی انعامی‌ها که دارای «فصل نوری» و «خلقت نوری» هستند می‌گوید. آن هم انعامی‌های مرتبه‌ی نخست که کسی را یارای معیت، همراهی و هم‌نشینی با آنان نیست؛ چنان‌که صراط آنان طلب می‌شود نه خود آنان. در آیه‌ی هفتم سوره‌ی حمد هدایت به «صراط» انعامی‌ها درخواست می‌شود نه خود آنان و خواسته نمی‌شود که فرد در زمره‌ی آنان قرار بگیرد. غایت در این خواسته، هدایت به صراط انعامی‌ها قرار گرفته است و غایت انعامی مورد طلب واقع نمی‌شود. البته این بدان معنا نیست که راه ورود به جرگه‌ی آنان بسته باشد؛ چرا که خداوند هیچ راهی را بسته است و خط قرمزی برای کسی ندارد، ولی کسی که بتواند رونده‌ی این راه باشد، از میان اهل هدایت بیرون نمی‌آید و آنان نمی‌توانند به حوزه‌ی انعامی‌هایی که در صدر قرار دارند و فی‌نیل



فینالیست‌ها می‌باشند وارد شوند. بر این اساس نقل بدون نقد فیلسوف خاک نجیب‌پرور شیراز از عبدالقاهر جرجانی جای خرده دارد. چنان‌صدا را به نقل از جرجانی در توضیح فراز پایانی سوره‌ی حمد آورده است:

«حقّ اللفظ فیہ خروجہ مخرج الجنس وأن لا یقصد به قوم

بأعیانهم كما تقول: اللهم اجعلنی ممّن أنعمت علیهم ولا

تجعلنی ممّن غضبت علیهم فانّك لا ترید انّ هیئنا قوماً

بأعیانهم هذه صفتهم. وفيه موضع تأمل كما لا یخفی علی من

عرف العرف»<sup>۱</sup>.

آن‌چه سوره‌ی حمد می‌گوید این است که انعامی‌ها به عنایت خاص خداوند انعامی شده‌اند و سوره‌ی حمد دعای هدایت به صراط آنان را آورده و نه شدن از آن‌ها را که اگر چنین بود، مردمان بر سه گروه تقسیم می‌شدند و از صراطی‌ها ذکری به میان نیامده بود، بر این پایه، جرجانی نمی‌تواند از این سوره دعای یاد شده را برداشت کند.

قرآن کریم انعامی‌ها را برای صراطی‌ها به عنوان الگو و مدل زندگی در ناسوت معرفی می‌کند که باید صراط آنان را پیمود. سوره‌ی حمد طرح چهارگونگی مردمان را بسیار مهندسی دقیق آورده است؛ به گونه‌ای که با در دست داشتن این جدول چهارخانه‌ای می‌شود قفل بسیاری از آیات قرآن کریم را از طریق انس با آن گشود و به تفسیر و تأویل آن راه یافت. صراط انعامی‌ها مستقیم به معنای میانه و زودرسنده است. انعامی‌ها

۱. ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۴۳.

همواره در صراط مورد نظر حق تعالی هستند، ولی هر کسی که در صراط مستقیم است انعامی نیست. انعامی‌ها عصمت، طهارت، علو و برتری را به صورت دهشی دارند و چنان بلند مرتبه هستند که حتی در دعا و طلب نیز نمی‌شود مقام آنان را خواست. دقت بر این ظرایف به‌خوبی می‌رساند تمامی حروف و واژگان قرآن کریم با دقت بسیار و بر اساس طرحی که در آفرینش ریخته شده نزول یافته است و نمی‌شود واژه‌های مورد کاربرد را به واژه‌ای دیگر آورد که در این صورت، باید وحی در آن ساختار نازل می‌شد. امری که در بسیاری از تفسیرها نادیده گرفته شده است و واژگان آیات را به ترادف معنا کرده‌اند و نه به حقیقت معنایی که لغت برای آن وضع شده است.

گفتیم مرحوم آیت الله خوئی رحمته‌الله در «البیان» ادعا دارد صراط مستقیم ویژه‌ی انعامی‌هاست و تنها صراط آنان است که مستقیم است و صراط آنان متمایز از صراط مغضوبان و گمراهان است. وی می‌نویسد:

«ثُمَّ بَيِّنَ أَنَّ هَذَا الصِّرَاطَ خَاصٌّ بِمَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِرَحْمَتِهِ وَفَضْلِهِ، وَهُوَ يَغَايِرُ صِرَاطَ مَنْ غَضِبَ عَلَيْهِمْ وَصِرَاطَ الْآخِرِينَ الَّذِينَ ضَلُّوا الْهَدَى، وَهَذَا هُوَ هَدْفُهَا الرَّابِعُ»<sup>۱</sup>.

در نقد این ادعا، می‌توان به آیات چندی تمسک نمود. قرآن کریم صراط مستقیم را از قول حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنین معرفی می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»<sup>۲</sup>.

۱. آیت الله خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۴۲۳.

۲. یس / ۶۱.

تعبیر ﴿رَبِّي﴾ از آن جا که پرودگار پیامبر اکرم ﷺ را بیان می‌دارد گروه انعامی‌ها را بیان می‌دارد؛ زیرا مقام خاتمیت برای پیامبر اکرم ﷺ ثابت است ولی فراز ﴿وَرَبُّكُمْ﴾ چون مخاطب عام دارد، امت آن حضرت را فرا می‌گیرد که همان اهل هدایت، گمراهان و مغضوبان هستند، ولی صراط‌های مستقیم آنان مورد عنایت خداوند نیست و خداوند تنها یک صراط مستقیم را برمی‌گزیند و برای همین است که فراز ﴿فَاعْبُدُوهُ﴾ را در میان می‌آورد تا توجه شود صراط تمامی این گروه‌ها مورد تأیید نیست و تعبیر: ﴿هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ که به صراط عبادت باز می‌گردد. همان صراط انعامی‌ها که در سوره‌ی حمد با ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ سیر صعودی بندگان مشخص شده بود. این بدان معناست که حتی مغضوبان نیز دارای صراط مستقیم هستند، ولی صراط مستقیم آنان هدایت عام را دارد و هدایت خاص در آن نیست و فرجام سعادت تنها در پیمایش صراط انعامی‌هاست. هدایت در اهل عبادت منحصر است. اهل عبادت نیز هم انعامی‌ها و هم مؤمنان عادی هستند و مغضوبان هیچ‌گونه عبادتی ندارند و گمراهان نیز عبادت به معنای اخص ندارند. هر کسی اهل عبادت باشد در صراط مستقیم است و عبادت طریق حق است؛ چنان‌که در سوره‌ی مریم آمده است: ﴿وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.  
صراط مستقیم عنوان عامی است و هم انعامی‌ها و هم اهل هدایت و عبادت با تنوعی که در افراد دارند و نیز گمراهانی که گاه به هدایت می‌گریند را شامل می‌شود.  
یکی از آیات قرآن کریم صراط مستقیم را به مؤمنان منسوب می‌سازد؛

هر چند انعامی نباشند: ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۱</sup>.  
 هم‌چنین قرآن کریم می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ  
 يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۲</sup>؛ برخی چارپایی حرکت می‌کنند و بعضی  
 راست و بر پاهای خود؛ اینان هم بر صراط مستقیم هستند و هم بر پای و  
 این می‌رساند تنها اهل صراط خاص الهی هستند که حرکت انسانی دارند  
 و حرکت غیر آنان حیوانی است. قرآن کریم اهل هدایت را که غیر  
 انعامی‌ها هستند بر صراط مستقیم می‌داند و صراط مستقیم را نباید  
 منحصر به یک راه ساخت؛ هر چند راهی که خداوند از بندگان پیمودن آن  
 را خواسته و آن را محک و معیار بندگی قرار داده است راه محبوبان حق و  
 انعامی‌هاست نه غیر آنان.

### ادکار و طلسمات پایانی سوره‌ی حمد

تمامی سوره‌ی حمد ذکر است. در اهمیت آن همین بس که نماز بدون  
 آن نماز نمی‌شود و نمی‌شود سوره‌ای دیگر به جای آن آورد. مداومت بر  
 این سوره‌ی کمال‌زا، تطهیر و پاک‌سازی نفس، شفای قلب و حفظ روح را  
 موجب می‌شود. شفای دل از بیماری‌ها و قوت قلب و رفع دلهره،  
 اضطراب و وسوسه‌ها از آثار مداومت بر آن است. طلسماتی که در این  
 سوره است به آن قدرت محافظت و نگاه‌داری داده است، اما ذکرهای دو  
 آیه‌ی پایانی سوره‌ی حمد عبارت است از:

۱. حج / ۵۴.

۲. ملک / ۲۲.

الف: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾.

ب: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾.

ج: ﴿أَهْدِنَا﴾.



از طلسمات این سوره ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ و ﴿لَا الضَّالِّينَ﴾ است. از ترکیب ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ و ﴿لَا الضَّالِّينَ﴾ یا «غیر الضالین» با ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ می شود سحر و طلسمات را باطل کرد. ترکیب آن گونه‌ی ویژه‌ای دارد و استفاده از آن آشنایی و مهارت خاص نیاز دارد. استفاده از ذکرها و طلسمات بدون تجویز استاد کارآزموده آسیب مادی، جسمی یا روانی را در پی دارد.

### تذکر پایانی

در این تفسیر، از تفاسیری که سعی کرده‌اند متد علمی تفسیر و روش منطقی عقل‌ورزی را رعایت کنند و نیز می‌شده نام آن‌ها آورده شود، گاه مطالبی نقل و نقد گردیده که هم نقل و هم نقد به جهت سالم‌سازی فضای علمی در حوزه‌ی قرآن‌پژوهی و صیانت از محتوای این تنها کتاب آسمانی در اجتهاد از متن قدسی آن است که امید است تلاش تمامی مفسران و صاحبان نظریه‌ها مأجور باشد، ولی بسیاری از تفاسیر به دلیل کاستی در روش تفسیری و رعایت نکردن استانداردهای لازم علمی به کلی فرو گذاشته شده است. نقد نظریه‌های مفسران تنها در تفسیر سوره‌ی حمد لحاظ شده و در تفسیر سوره‌های دیگر به برداشت تفسیری از آیات قرآن

کریم به روش تفسیری انس با خود آیه‌ی شریفه حصر توجه شده و از نقد کتاب‌های تفسیری به صورت کلی صرف نظر گردیده و در آن، تنها از تفسیر آیات قرآن کریم گفته می‌شود؛ زیرا هنوز که هنوز است فضای سالم برای ارایه‌ی آزاد گزاره‌های علمی در حوزه‌ی علوم انسانی و اسلامی و نظریه‌پردازی و نقد وجود ندارد. این گفته را همین جا فرو می‌گذاریم تا تلنگری باشد برای آیندگان، و برای محقق‌ی توانمند که در پی آن باشد ناگفته‌ها و مگوهای این باب را کشف کند... ما این جلد را با ذکر شریف زیر پایان می‌بریم: ﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾.

